بسم الله الرحمن الرحیم

[350) سوره علق (96) آیه 1 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ‏؛ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ 22/12/1395 1](#_Toc478384002)

[351) سوره علق (96) آیه 2 خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ 23/12/1395 9](#_Toc478384003)

[352) سوره علق (96) آیه 3 اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ 24/12/1395 15](#_Toc478384004)

[43) سوره علق (96) آیه4 الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَم‏ 12/2/1395 23](#_Toc478384005)

[44) سوره علق (96) آیه 5 عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏ 13/2/1395 25](#_Toc478384006)

[353) سوره علق (96) آیه 6 كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏ 25/12/1395 27](#_Toc478384007)

[354) سوره علق (96) آیه 7 أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى‏ ‏ 26/12/1395 32](#_Toc478384008)

[355) سوره علق (96) آیه 8 إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى‏ 27/12/1395 39](#_Toc478384009)

[356-357) سوره علق (96) آیات 9-10 أَ رَأَيْتَ الَّذي يَنْهى‏؛ عَبْداً إِذا صَلَّى ‏ 28/12/1395 44](#_Toc478384010)

[358) سوره علق (96) آیه 11 أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى 29/12/1395 48](#_Toc478384011)

[359) سوره علق (96) آیه 12 أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى ‏ 30/12/1395 51](#_Toc478384012)

[360) سوره علق (96) آیه 13 أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى 1/1/1396 56](#_Toc478384013)

[20) سوره علق (96) آیه14 أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى‏ 20/1/1395 58](#_Toc478384014)

[361) سوره علق (96) آیه 15 كَلاَّ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ ‏ 2/1/1396 60](#_Toc478384015)

[362) سوره علق (96) آیه 16 ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ ‏ 3/1/1396 68](#_Toc478384016)

[363) سوره علق (96) آیه 17 فَلْيَدْعُ نادِيَهُ 4/1/1395 71](#_Toc478384017)

[364) سوره علق (96) آیه 18 سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ 5/1/1395 76](#_Toc478384018)

[365) سوره علق (96) آیه 19 كَلاَّ لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ 6/1/1396 83](#_Toc478384019)

[جمع‌بندی سوره علق 88](#_Toc478384020)

توجه: شروع سوره علق

از آبان 1395، قرار بر این شد که در انتخاب آیات یک سیر موضوعی مد نظر قرار گیرد و اولین موضوع کلان، «انسان‌شناسی» بود. ابتدا چند دسته از آیاتی که به خلقت انسان در مرتبه قبل از دنیا ناظر بود، پرداخته شد؛ و اینک مدتی است «ابعاد خلقت انسان در دنیا» موضوع بحث قرار گرفته است.

در همین راستا، اینک سراغ آیات سوره علق می‌رویم.

## 350) سوره علق (96) آیه 1 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ‏؛ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ 22/12/1395

### ترجمه

به نام خداوند گسترده‌مهر مهرورز، بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اقْرَأْ» از ماده «قرء» است که از نظر اغلب اهل لغت، معنایش تقریبا معادل با ماده «قری» می‌باشد، که دلالت بر «جمع و اجتماع» می‌کند، چنانکه کلمه «قریة» به معنای محلی است که عده‌ای از انسانها در آن جمع شده باشند (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص78-79) و به «ایام حیض» زنان هم «قُرء» گفته می‌شود به خاطر اینکه خون در رحم آنها جمع می‌شود؛[[1]](#footnote-1) و «قرائت» هم نوعی جمع کردن است از این جهت که عبارت است از اینکه حروف و کلمات را همراه با هم ادا کردن، لذا به عمل کسی که فقط یک حرف را ادا کند، «قرائت» نمی گویند؛ و «قرآن» هم مصدر از همین ماده است، یا از این جهت که همه آن در یکجا [مثلا در لوح محفوظ] جمع شده است و یا از این جهت که جامع و مشتمل بر همه حقایق است (مفردات ألفاظ القرآن، ص668) و چه‌بسا از همین جهت «قرائت» باشد، یعنی چون کتابی است که بر قرائت آن بسیار تاکید شده است: «فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآن‏» (مزمل/20).

البته بین «قرائت» و «تلاوت» این تفاوت هست که در مورد یک کلمه هم تعبیر «قرائت» و «خواندن» به کار می‌رود، اما در مورد تلاوت، چون پیاپی بودن شرط است، حتما باید دو کلمه یا بیشتر در کار باشد (مثلا می‌گویند اسم فلانی را بخوان، اما نمی‌گویند اسم فلانی را تلاوت کن» (الفروق في اللغة، ص18)؛ و همچنین تفاوت «قرآن» با «فرقان» - با اینکه هر دو از اسمهای این کتاب آسمانی‌اند – در این است که «قرآن» ناظر به جمع بودن مطالب در کنار هم است؛ اما «فرقان» ناظر به اینکه بین حق و باطل جدایی می‌افکند. (الفروق في اللغة، ص49)

لازم به ذکر است برخی از اهل لغت، بین معنای «قرء» با «قری» و «قرو» تفاوت گذاشته، بر این باورند که اگرچه «قری» به معنای «جمع کردن و اجتماع» می‌باشد و «قریة» هم از همین ماده است؛ اما دو ماده دیگر با آن متفاوتند؛ و معنای اصلی ماده «قرء» همان معنای «قرائت» (فهم و ضبط معانی مکتوب با چشم) می‌باشد؛ و سعی کرده‌اند که معانی ای همچون «قُرء» (ایام حیض) را نیز به این معنا برگردانند (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏9، ص253)[[2]](#footnote-2).

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»

اینکه حرف «بـ» چه جایگاهی دارد و «باسم ربک» متعلق به چیست، چند دیدگاه مطرح شده است:

الف. حرف «بـ» باء زائده (برای تاکید در کلام) است (اعراب القرآن الکریم، ج3، ص457) و درواقع، «اسم ربک» در جایگاه مفعول می‌باشد؛ و منظور آیه این است که «بخوان اسم پروردگارت را» یعنی خدا را اسمهای مقدسش خطاب قرار بده (مجمع‌البیان، ج10، ص780) ویا اینکه «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را بخوان (المیزان، ج20، ص323)[[3]](#footnote-3)

ب. «باسم ربک» در جایگاه «حال» است (الکشاف، ج4، ص775)؛ یعنی متعلق به یک مطلب مُقدَّر است مانند «مفتتحاً یا مبتدئاً» که آن مطلب «حال» برای «اقرأ» بوده است، یعنی: بخوان در حالی که شروع می‌کنی با اسم پروردگارت (یعنی در حالی که با بسم الله ... شروع می‌کنی، این آیات نازل شده قرآن را بخوان) (المیزان، ج20، ص323) یا به تعبیر دیگر: بسم الله بگو و سپس آیات را بخوان. (الکشاف، ج4، ص775)

ج. حرف «بـ»، باء ملابسه است، یعنی بخوان همراه با اسم پروردگارت (یعنی همراه با بسم الله ... این آیات را بخوان) (المیزان، ج20، ص323)

### شأن نزول

اغلب[[4]](#footnote-4) روایات متعدد از طریق شیعه و سنی، دلالت دارند که این اولین سوره‌ای است که در نزول تدریجی قرآن، بر پیامبر اکرم ص نازل شد.[[5]](#footnote-5) در این زمینه به روایتی از امام هادی ع بسنده می‌کنیم:

1) امام هادی ع بعد از توضیحاتی درباره رفت و آمدهای حضرت پیامبر ص به غار حرا می‌فرمایند:

پس هنگامی که چهل سالش تمام شد، خداوند عز و جل به قلب او نگاهی انداخت و آن را برترین و جلیل‌ترین و مطیع‌ترین و خاشع‌ترین و خاضع‌ترینِ قلوب یافت، پس به درهای آسمان اجازه داد که گشوده شوند در حالی که حضرت محمد ص بدانها می‌نگریست؛ و به فرشتگان اجازه داد که نازل شوند، در حالی که حضرت محمد ص بدانها می‌نگریست؛ و به رحمت [خاصه خود] دستور داد که از ساق عرش تا سر حضرت محمد ص نازل شود و او را در برگیرد؛ و به جبرئیلِ روح‌الامین، که گردنبندی از نور دارد و طاووس فرشتگان است، نگاهی افکند و او به نزد حضرت محمد ص فروآمد، بازوهایش را گرفت و تکانش داد و به او گفت: محمد! بخوان!

گفت: چه بخوانم؟

گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛ انسان را از «علق» آفرید» – تا این آیه که- «بدو آموخت آنچه را نمی‌دانست.» (علق/1-5) سپس آنچه را خداوند عز و جل به او وحی کرده بود، به پیامبر ص وحی کرد، سپس او به جایگاه عالی خود برگشت و حضرت محمد ص از کوه پایین آمد در حالی که عظمت جلال الهی او را در برگرفته، و از بزرگی آنچه بر او وارد شده بود، تب و لرز کرده بود...

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص156-158

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع‏:

...[[6]](#footnote-6) فَلَمَّا اسْتَكْمَلَ أَرْبَعِينَ سَنَةً [وَ] نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى قَلْبِهِ فَوَجَدَهُ أَفْضَلَ الْقُلُوبِ‏ وَ أَجَلَّهَا، وَ أَطْوَعَهَا وَ أَخْشَعَهَا وَ أَخْضَعَهَا، أَذِنَ لِأَبْوَابِ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ، وَ مُحَمَّدٌ ص يَنْظُرُ إِلَيْهَا، وَ أَذِنَ لِلْمَلَائِكَةِ فَنَزَلُوا وَ مُحَمَّدٌ ص يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَ أَمَرَ بِالرَّحْمَةِ فَأُنْزِلَتْ‏ عَلَيْهِ مِنْ لَدُنْ سَاقِ الْعَرْشِ إِلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ وَ غَمَرَتْهُ، وَ نَظَرَ إِلَى جَبْرَئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ الْمُطَوَّقِ بِالنُّورِ، طَاوُسِ الْمَلَائِكَةِ هَبَطَ إِلَيْهِ، وَ أَخَذَ بِضَبْعِهِ‏ وَ هَزَّهُ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ. قَالَ: وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ- خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ -‏ إِلَى قَوْلِهِ‏ - ما لَمْ يَعْلَمْ‏» ثُمَّ أَوْحَى [إِلَيْهِ‏] مَا أَوْحَى إِلَيْهِ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، ثُمَّ صَعِدَ إِلَى الْعُلْوِ، وَ نَزَلَ مُحَمَّدٌ ص مِنَ‏ الْجَبَلِ- وَ قَدْ غَشِيَهُ مِنْ تَعْظِيمِ جَلَالِ اللَّهِ، وَ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ كَبِيرِ شَأْنِهِ مَا رَكِبَهُ بِهِ‏ الْحُمَّى وَ النَّافِضُ...[[7]](#footnote-7)

### حدیث

۲) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه «قاصعه» می‌فرمایند:

…و چنین بود که من هر سال در حراء همراه پیامبر ص بودم؛ او تنها مرا می‌دیدی و کس دیگری را نمی‌دید؛ و آن زمان جز یک خانه واحد در اسلام نبود که در آن رسول خدا ص بود و خدیجه، و من سومین آنها بودم، نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم؛ و هنگامی که وحی بر او ص نازل شد، صدای ناله شیطان را شنیدم و گفتم: با رسول الله! این ناله چیست؟

فرمود: این شیطان است که از عبادتش ناامید شد؛ همانا تو آنچه می‌شنوم، می‌شنوی؛ و آنچه می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر ص نیستی، بلکه وزیر هستی وقطعا که تو بر خیر و خوبی‌ می‌باشی.

نهج‌البلاغه، خطبه۱۹۲

و من خطبة له ع تسمى القاصعة

… وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاء فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْر…

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که در روز یا شبش [سوره] «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ…» را بخواند و در آن روز یا شب بمیرد، شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید برمی‌انگیزاند و به عنوان شهید زنده می‌کند و همانند کسی است که در راه خدا و همراه رسول خدا با شمشیرش جهاد کرده است.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص۱۲۴

أَبِي ره قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَرَأَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ثُمَّ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ بَعَثَهُ اللَّهُ شَهِيداً وَ أَحْيَاهُ شَهِيداً وَ كَانَ كَمَنْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص.

۴) از امام باقر ع [ در تاویل یکی از باطن‌های این آیه] روایت شده است:

جبرئیل بر حضرت محمد ص نازل شد و گفت: محمد! بخوان!

گفت: چه بخوانم؟

گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید» یعنی آفرید نور قدیم تو را قبل از هر چیزی؛ «انسان را از علق آفرید» یعنی تو را از نطفه‌ای آفرید و [حضرت] علی ع را از تو منشق و جدا کرد، «بخوان در حالی که پروردگارت کریم‌ترین است؛ کسی که با قلم آموخت» یعنی به علی بن ابی طالب آموخت «به آن انسان آنچه را نمی دانست آموخت» یعنی به [حضرت] علی ع آنچه قبل از آن نمی‌دانست، آموخت.

تفسير القمي، ج‏۲، ص۴۳۰

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ قَالَ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ يَعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَةٍ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيّاً اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيّاً مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ.

۵) از امام صادق ع روایت شده است:

از رسول خدا ص درباره اسم اعظم سوال شد؛ فرمود: هر اسمی از اسماء الله، اعظم است؛ تو قلبت را از هر آنچه ما سوای اوست، فارغ کن و او را با هر اسمی که می‌خواهی بخوان، چرا که خداوند در حقیقت، اسمی و نه اسم دیگر، نیست، بلکه او خداوند واحد قهار است.

مصباح الشريعة، ص۱۳۳

قَالَ الصَّادِقُ ع

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَقَالَ ص كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أَعْظَمُ فَفَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَ ادْعُهُ تَعَالَى بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ فَلَيْسَ لِلَّهِ فِي الْحَقِيقَةِ اسْمٌ دُونَ اسْمٍ بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّار.[[8]](#footnote-8)

### تدبر

1) «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ»

اولین آیه‌ای که بر پیامبر اسلام ص نازل شده،‌ دعوت به «خواندن» است؛ آن هم خواندن به اسم پروردگاری که همه چیز را او آفریده است.

اگر جایگاه زبان و خواندن در هویت انسان – به عنوان شاید مهمترین عامل تمایز انسان از سایر موجودات – را درک کرده باشیم (جلسه221، تدبر3)

و اگر جایگاه توحید و بویژه اهمیتِ منحصر دانستنِ ربوبیت (چه ربوبیت تکوینی و تدبیر عالم؛ و چه ربوبیت تشریعی و برنامه‌ریزی برای زندگی) در «خالق» (یعنی اینکه فقط خدا را تدبیرکننده و قانون‌گذار زندگی خود بدانیم)، بر ما معلوم شده باشد (توضیح در تدبر2)؛

آنگاه درمی‌یابیم که چه‌بسا همه پیام دین در همین یک آیه خلاصه شده باشد.

2) «رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ»

«ربِ» تو (آنکه تو را تدبیر می‌کند و برایت قانون می‌گذارد) همان «خالق» است.

#### نکته تخصصی دین‌شناسی

در قرآن کریم، وجود «خدا» امری بدیهی دانسته شده (أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ؛ ‌ابراهیم/10) که اغلب مشرکان و کافران هم در اصل وجود او تردید نداشته‌اند (مثلا عنکبوت/61-63) و حتی طبق برخی از احادیث، بسیاری از کسانی که رسماً خود را «طبیعت‌گرا» و «منکر خدا» می‌دانسته‌اند،‌ اختلافشان در حد یک دعوای لفظی بوده است: همه آنچه ما درباره «خدا» می‌گوییم (که همه عالم به او وابسته است و او به چیزی وابسته نیست و ...) آنها در مورد «طبیعت» معتقد بوده‌اند؛ در واقع، به جای نام «خدا»، کلمه «طبیعت» را گذاشته بودند.

در حقیقت، مهمترین نزاع کافران و مشرکان با موحدان و انبیاء، نه درباره «وجود» و یا حتی «خالقیت» خدا، بلکه بر سر قبول یا رد «ربوبیت» خداوند بوده است. آنها این گونه می‌پنداشتند که خدا جهان را آفریده، اما یا کار جهان (تدبیر عالم، ربوبیت تکوینی) را به دیگران واگذار کرده است؛ ویا اگر تدبیر تکوینی عالم را هم عهده‌دار باشد، با قانون‌گذاری و برنامه‌ریزیِ زندگی انسان (ربوبیت تشریعی)‌ کاری ندارد؛ و این شاید مهمترین معضل اعتقادی انسانها از قدیم بوده است:

در دوران‌ قدیم، این ربوبیت تشریعی را فرعون‌ها و کاهنان و قارون‌ها و هامان‌ها مدعی می‌شدند، تا جایی که فرعون بانگ «أنا ربکم اعلی» (نازعات/24) سر می‌دهد (دقت کنید: نگفت: «أنا خالقکم الاعلی: من آفریننده برتر شمایم»؛ بلکه گفت: «من رب و مدبر و تدبیرکننده برترِ شمایم»)؛ و امروزه هم صاحبان زر و زور و تزویر (سرمایه و قدرت و رسانه) با تکیه بر علوم انسانی و اجتماعی‌ای که جایی برای خدا در زندگی انسان قبول ندارد، همین ادعای «انا ربکم الاعلی» سر می‌دهند.

من درباره جهان مسیحی قضاوت نمی‌کنم، اما آنچه بسیار جای شگفتی دارد وجود پاره‌ای از مدعیان «روشنفکری دینی» در میان مسلمانان است که به «سکولار» بودن خود افتخار می‌کنند؛ می‌گویند ما خدا را و حتی عبادت شخصی خدا را قبول داریم؛ اما ربوبیت خدا و حضور دین (سخن و خواست خدا) در عرصه برنامه‌ریزی اجتماعی را قبول نداریم؛ در حالی که:

هم اولین جمله‌ای که اسلام با آن شروع شد، این بود که «خواندن» (و به تَبَعِ آن، سخن گفتن و موضع‌گیری کردن و ...) ‌به نام آن ربِ تدبیر‌کننده‌ (ربوبیت تکوینی) و برنامه‌ریز (= ربوبیت تشریعی) ای باشد که خالق همه چیز است؛

و هم آخرین سخنی که خبر از کامل شدن دین داده شد (مائده/3)، تاکید چندباره بر نصب امیرالمومنین ع به جانشینی پیامبر ص بود، یعنی تاکید بر تداوم همیشگیِ نقش‌آفرینی قرآن ناطق در عرصه اجتماع.

3) «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ...»

چرا نفرمود «پروردگارت را بخوان»، و فرمود «اسم پروردگارت را بخوان»؟

الف. بزرگداشتِ اسم، بزرگداشتِ مسمی (کسی که اسم بر او نهاده شده) است؛ و انسانی به «اسمِ» کسی احترام می‌گذارد، که به عظمت و احترام آنکه این اسم اوست پی برده و نسبت به او معرفت پیدا کرده باشد. (مجمع‌البیان، ج10، ص780)

ب. مقصود از این تعبیر، شروع کردن هر کار با «خواندن» (= گفتن) «بسم الله ...» است. (المیزان، ج20، ص323)

ج. تنها راهی که برای توجه به خدا داریم، خواندن او به اسمش است تا از این اسم، به مسمی توجه شود؛ چرا که حقیقت خداوند برتر از هر درک، و منزه (صافات/159) و برتر از هر توصیفی است (الله اکبر، یعنی الله اکبر مِن أن یوصَف: خدا بزرگتر از آن است که در وصف آید؛ کافی، ج1، ص118).[[9]](#footnote-9) به قول سعدی شیرین‌سخن:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

<http://ganjoor.net/saadi/golestan/dibache/>

د. ...

4) «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ»

بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛

چه چیزی را بخوانم؟

قرآن را. (المیزان، ج20، ص323)

آیا فقط قرآن؟

اگرچه این خطاب به پیامبر ص در آن لحظه عظیم تاریخی، ناظر به خواندن قرآن و دریافت وحی الهی بود، اما اگر مخاطب آیات قرآن کریم، همه زمانها و همه انسانهاست؛ دلیلی نداریم که این آیه را فقط به آن موقعیت محدود کنیم.

پس، می‌توان از این آیه نتیجه گرفت: هر خواندنی را با بسم الله شروع کنیم،

و بدین ترتیب، این آیه پشتوانه آن حدیث نبوی می‌شود که «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ «بِسْمِ اللَّهِ» فِيهِ فَهُوَ أَبْتَر: هر کار مهمی که در آن از بسم الله خبری نباشد، ابتر می‌ماند» (تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص25)[[10]](#footnote-10)

5) «اقْرَأْ...»

‌اولین دستور اسلام، یک دستور فرهنگی است. (تفسیر نور، ج10، ص534)

## 351) سوره علق (96) آیه 2 خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ 23/12/1395

### حدیث

2) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه «قاصعه» می‌فرمایند:

...و چنین بود که من هر سال در حراء همراه پیامبر ص بودم؛ او تنها مرا می‌دیدی و کس دیگری را نمی‌دید؛ و آن زمان جز یک خانه واحد در اسلام نبود که در آن رسول خدا ص بود و خدیجه، و من سومین آنها بودم، نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم؛ و هنگامی که وحی بر او ص نازل شد، صدای ناله شیطان را شنیدم و گفتم: با رسول الله! این ناله چیست؟

فرمود: این شیطان است که از عبادتش ناامید شد؛ همانا تو آنچه می‌شنوم، می‌شنوی؛ و آنچه می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر ص نیستی، بلکه وزیر هستی وقطعا که تو بر خیر و خوبی‌ می‌باشی.

نهج‌البلاغه، خطبه192

و من خطبة له ع تسمى القاصعة

... وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاء فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْر...

3) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که در روز یا شبش [سوره] «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ...» را بخواند و در آن روز یا شب بمیرد، شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید برمی‌انگیزاند و به عنوان شهید زنده می‌کند و همانند کسی است که در راه خدا و همراه رسول خدا با شمشیرش جهاد کرده است.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص124

أَبِي ره قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَرَأَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ثُمَّ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ بَعَثَهُ اللَّهُ شَهِيداً وَ أَحْيَاهُ شَهِيداً وَ كَانَ كَمَنْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص.

4) از امام باقر ع [ در تاویل یکی از باطن‌های این آیه] روایت شده است:

جبرئیل بر حضرت محمد ص نازل شد و گفت: محمد! بخوان!

گفت: چه بخوانم؟

گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید» یعنی آفرید نور قدیم تو را قبل از هر چیزی؛ «انسان را از علق آفرید» یعنی تو را از نطفه‌ای آفرید و [حضرت] علی ع را از تو منشق و جدا کرد، «بخوان در حالی که پروردگارت کریم‌ترین است؛ کسی که با قلم آموخت» یعنی به علی بن ابی طالب آموخت «به آن انسان آنچه را نمی دانست آموخت» یعنی به [حضرت] علی ع آنچه قبل از آن نمی‌دانست، آموخت.

تفسير القمي، ج‏2، ص430

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ قَالَ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ يَعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَةٍ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيّاً اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيّاً مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ.

5) از امام صادق ع روایت شده است:

از رسول خدا ص درباره اسم اعظم سوال شد؛ فرمود: هر اسمی از اسماء الله، اعظم است؛ تو قلبت را از هر آنچه ما سوای اوست، فارغ کن و او را با هر اسمی که می‌خواهی بخوان، چرا که خداوند در حقیقت، اسمی و نه اسم دیگر، نیست، بلکه او خداوند واحد قهار است.

مصباح الشريعة، ص133

قَالَ الصَّادِقُ ع

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَقَالَ ص كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أَعْظَمُ فَفَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَ ادْعُهُ تَعَالَى بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ فَلَيْسَ لِلَّهِ فِي الْحَقِيقَةِ اسْمٌ دُونَ اسْمٍ بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّار.[[11]](#footnote-11)

### ترجمه

انسان را از «عَلَق»ی آفرید.

### نکات ترجمه‌

«عَلَق»

ماده «علق» در اصل دلالت دارد بر آویختن چیزی به چیزی که برتر از اوست؛ و به همین جهت، به «زالو» «عَلَق» گفته می‌شود؛ همچنین به خون «لخته شده‌ای که هنوز کاملا خشک نشده» «علقه» (جمع آن: علق) گویند چون حالت چسبندگی دارد و و به صورت آویزان باقی می‌ماند. (معجم المقاييس اللغة، ج‏4، ص125؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص580) درباره کلمه «علق» در این آیه، علاوه بر مطالب فوق، یک احتمال دیگری که مطرح شده، این است که منظور «گِل»ی باشد که به خاطر مرطوب بودنش به دست می‌چسبد (مجمع‌البیان، ج10، ص779).

دلیل این را که چرا «علق» -اگر جمع «علقه» باشد- به صورت «جمع» آمده است، چنین گفته‌اند که چون «انسان» در این آیه، در معنای جمع است [یعنی انسان اسم جنس است و به معنای همه انسانها به کار رفته است] (معانی القرآن، ج3، ص278)

در قرآن کریم جمعا 7 بار از این ماده به کار رفته که شش بار آن به همین صورت «علق» و «علقة» است و یکبار هم در معنای آویزان و در هوا معلق ماندن «کالمعلقة» (نساء/129) و کنایه از وضعیت بلاتکلیفی به کار رفته است.

### حدیث

1) امام حسین ع در فرازی از دعای عرفه فرموده‌اند:

خدایا، به تو روی آورده‌ام و به ربوبیت تو شهادت می‌دهم و اقرار می‌کنم که تو پروردگارم هستی و بازگشتم به سوی توست؛ مرا به نعمت خود آغاز کردی پیش از آنکه چیز قابل ذکری باشم؛ و مرا از خاک آفریدی؛ سپس مرا در صُلب‌ها جای دادی، ایمن از حوادث روزگار و فراز و نشیب زمانه؛

‌پس همواره در گذر روزها و قرن‌ها از صُلبی به رَحِمی در حرکت بودم، و به خاطر مهربانی و لطف و احسانت به من، مرا در زمانه حکومت کافرانی که عهد تو را شکستند و پیامبرانت را تکذیب کردند، به دنیا نیاوردی؛ بلکه از باب مهربانی و ملاطفتی که در حقم داشتی مرا در زمانه‌ای بیرون آوردی که هدایتی که برایم میسر کرده بودی بر من سبقت گرفته بود و در چنین زمانه‌ای مرا آفریدی و پیش از آن هم با صُنع زیبا و نعمتهای فراوانت، در حقم مهربانی کرده بودی؛

پس آفرینش مرا از منی‌ای جهنده آغاز کردی، سپس مرا در ظلمت‌های سه‌گانه بین گوشت و پوست و خون جای دادی، مرا شاهد بر آفرینشم قرار ندادی و کارم را به خودم واننهادی،‌سپس مرا تمام و سالم به دنیا بیرون آوردی ...

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج‏2، ص75

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي دُعَاءِ يَوْمِ عَرَفَةَ

اللّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ، وَ أَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ، مُقِرّاً بِأَنَّكَ رَبِّي، وَ أَنَّ إِلَيْكَ مَرَدِّي، ابْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ أَمْناً لِرَيْبِ الْمَنُونِ وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمِ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ الْكَفَرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَأْفَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّناً عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي يَسَّرْتَنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ رَؤُفْتَ بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ وَ سَوَابِغِ نِعْمَتِكَ فَابْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيٍّ يُمْنى‏ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ بَيْنَ لَحْمٍ وَ جِلْدٍ وَ دَمٍ لَمْ تُشْهِدْنِي‏ بِخَلْقِي وَ لَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا تَامّاً سَوِيّا.

2) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه‌ای که به نام خطبه «غراء» معروف است، می‌فرمایند:

[با شما سخن گويم از اين انسان] كه در تاريكجاى زهدانش بيافريد، و در پرده‏هاى تيره‏اش در پيچيد. نطفه‏اى بود جهنده، سپس علقه‌ای شد لخته و ناتمام، و جنين در رحم و طفل شيرخوار، و كودك و نوجوان. آن گاه براى او قلبى حافظ، و زبانى گويا، و چشمى بينا قرار داد، تا بفهمد و پند گيرد، و از گناه خوددارى نمايد...

نهج البلاغه، خطبه83

و من خطبة له ع و هي الخطبة العجيبة تسمى «الغراء»

أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُغُفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقاً وَ عَلَقَةً مِحَاقاً وَ جَنِيناً وَ رَاضِعاً وَ وَلِيداً وَ يَافِعاً ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْباً حَافِظاً وَ لِسَاناً لَافِظاً وَ بَصَراً لَاحِظاً لِيَفْهَمَ مُعْتَبِراً وَ يُقَصِّرَ مُزْدَجِراً ...[[12]](#footnote-12)

### تدبر

1) «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ»

خدا انسان را از علق آفرید. نطفه انسان از ابتدای تکوینش تا وقتی به صورت بچه از شکم مادر خارج می‌شود، مراحلی را طی می‌کند. «علقه» (جمع آن: علق) اسمی است که برای اولین مرحله‌ای که نطفه تغییر شکل داده، گذاشته شده است؛ که وقتی جنین در این مرحله سقط می‌شود، شبیه یک لخته خون دیده می‌شود.

### شبهه

جنین در هیچیک از مراحلش صرفاً یک تکه خون نیست؛ پس، آیا استفاده از کلمه «علقه» برای اشاره به یک مرحله از مراحل جنین، خلاف کشفیات علم نیست؟

#### پاسخ

بسیاری از مترجمان، «علقه» را به «خون بسته شده» یا «لخته خون» ترجمه کرده‌اند و ظاهرا همین موجب بروز این شبهه شده است. در نکات ترجمه نشان داده شد که «علق» همان طور که در مورد «لخته خون» به کار می‌رود، در مورد زالو، و حتی در مورد گل چسبنده‌ای هم که آویزان می‌ماند، به کار می‌رود. درواقع، درست است که به «خون لخته شده» هم علقه می‌گویند؛ اما ظاهرا استعمال این واژه در خصوص یکی از مراحل جنین، به نحو «اسم»ی است، و نه «وصف»ی. یعنی قرآن کریم هر یک از مراحل جنین را «اسم»گذاری کرده‌ و طبیعی است که در مقام اسم‌گذاری، از مشابهت‌های ظاهری استفاده شود. وقتی جنین در اولین مرحله‌ی بعد از نطفه بودن، سقط می‌شود، آنچه دیده می‌شود شبیه یک لخته خون است، پس اگر بخواهیم برای این مرحله جنین اسمی بگذاریم که آن را از مراحل قبلی و بعدی متمایز کند، «علق» اسم مناسبی است؛ اما نه اینکه این شیء لزوما یک لخته خون باشد. پس، چه‌بسا ترجمه «علقه» به «لخته خون» (که یکی از معانی این واژه بوده و به مناسبت شباهت جنین با آن، این واژه را برای جنین استفاده کرده‌اند) ترجمه‌‌ای ناروا و رهزن اذهان شده است (زیرا به مخاطب القا می‌کند که «علقه» به عنوان مرحله‌ای از مراحل جنین، همان لخته خون بوده، و شبهه فوق را پدید آورده است.)

خلاصه اینکه، استفاده از یک واژه در یک زبان، برای اشاره به چیزی خاص، غیر از استفاده وصفی از آن واژه در آن معناست. (البته چنان که در تدبر 5 خواهد آمد، چه‌بسا همین نام‌گذاری هم دلالت بر ابعادی از این واقعیت می‌کند)

2) «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ»

در قرآن کریم، گاه به آفرینش انسان از خاک یا از نطفه اشاره شده، که اولی اشاره به نقطه آغاز مطلق انسان، و دومی اشاره به نقطه آغاز هر فرد انسان است. اما چرا در این آیه به آفرینش انسان «از علق» اشاره کرد؟

الف. می‌خواهد اشاره کند به این نعمت که از چه پستی‌ای خداوند انسان را به چه مقامی می‌رساند (مجمع‌البیان، ج10، ص781) و برای نشان دادن این پستی، موقعیت «علقه» که کاملا شبیه یک لخته خون است،‌ این حالت پستی را بهتر می‌رساند.

ب. در آیه قبل، به ربوبیتِ خالق اشاره شد، و در این آیه، برای اینکه این ربوبیت واضح شود، به یکی از مراحل میانی آفرینش انسان اشاره شد. (اقتباس از المیزان، ج20، ص324)

ج. چه‌بسا علق در معنای لغویش مورد نظر باشد یعنی «امری که معلق و آویزان است». در واقع، اینکه انسان موجودی است که خلقتش او را یکسره بند به این و آن کرده و هیچ استقلالی از خود ندارد و لذا نیازمند ربوبیت خداوند است، مورد نظر می‌باشد.

د. ...

3) «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ»

آیا اینکه «انسان» به عنوان اسم جنس به کار رفته و شامل همه انسانها می‌باشد، می‌تواند موید کسانی باشد که خلقت انسان از خاک را نه امری دفعی، بلکه امری تدریجی (در قالب تطور داروینی) می‌دانند؟ (از این جهت که این آیه اگر شامل همه انسانها شود، شامل حضرت آدم و حوا هم می‌شود؛ پس آفریده شدن آدم از خاک، به معنای دفعی نبوده است.)

(قبلا اشاره شد که مشکل اصلی نظریه داروین، نه این است که در مساله تدریجی یا دفعی بودن آفرینش انسان نیست، بلکه مشکل اصلی این است که سابقه وجودی انسان را صرفا از خاک بدانیم یا روحی الهی را هم جزء سابقه وجودی او به حساب آوریم. جلسه232، تدبر4)

4) «... رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ؛ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ»

این آیه را بعد از آیه قبل (که از مطلق آفرینش سخن گفته بود) مصداق تخصیص بعد از تعمیم دانسته‌اند (مجمع‌البیان، ج10، ص779). یعنی بعد از اینکه از «خالق بودن خداوند» (که به معنای خالق همه چیز بودن است) سخن گفت، در این آیه بر خلقت انسان تاکید شد.

چرا؟

الف. چون انسان اشرف مخلوقات است و آیات هم به انسان نازل می‌شود (الکشاف، ج4، ص775)

ب. ...

5) «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ»

این کلیپ را یکی از اعضا ارسال کرده. در«معانی لغات» سه معنا برای «علق» گفتیم و جالب است که هرسه در این آیه صادق است.

از پزشکی صحت مطلب را سوال کردم،تایید کرد.

<http://yekaye.ir/al-alaq-96-2/%d8%b9%d9%84%d9%82%d9%87/>

## 352) سوره علق (96) آیه 3 اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ 24/12/1395

### ترجمه

بخوان در حالی که پروردگارت بسیار کریم [کریم‌ترین] است؛

### نکات ترجمه

«الْأَكْرَم»

ماده «کرم»، در اصل به معنای «بزرگواری» (شرافت در ذات شخص) و «بزرگ‌منشی» (شرافت در اعمال و رفتار) می‌باشد (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص172).

برخی تاکید کرده‌اند که این کلمه در جایی به کار می‌رود که این بزرگواری و بزرگمنشی ظهور و بروز داشته باشد؛ و اساساً شرافت و بزرگواری در هر چیزی که به نحوی بروز کند، کرامت خوانده می‌شود چنانکه در «قُرْآن كَرِيم» (واقعه/77) تعابیری مانند «زَوْجٍ كَرِيمٍ‏» (لقمان/10)، «زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ‏» (دخان/26)، «قَوْلًا كَرِيماً» (إسراء/23) به کار رفته؛ و «اکرام» و «تکریم» هم متعدی از همین باب و به معنای بزرگواری کردن در حق دیگران بدون هیچ چشمداشت، یا چیزی ارزشمند را به کسی بخشیدن می‌باشد (مثلا: «ضَيْفِ إِبْراهِيمَ الْمُكْرَمِينَ‏: مهمانان مورد اکرامِ حضرت ابراهیم ع» (ذاريات/24) ویا «عِبادٌ مُكْرَمُونَ‏: بندگان مورد اکرام»). همچنین در تعبیر «کرام»‌ (كِراماً كاتِبِينَ؛ انفطار/11؛ كِرامٍ بَرَرَةٍ؛ عبس/16) ظاهرا هر دو معنا (هم بزرگواری خود شخص و هم مورد اکرام و احترام واقع شدن) نهفته است (مفردات ألفاظ القرآن، ص707)

برای فهم بهتر این معنا خوب است به تفاوت آن با کلمات مشابه (عزت، شرف، کِبَر) نیز توجه شود:

تفاوت «کرم» با «عزت» در این است که در مفهوم عزت نوعی برتری و استعلا نسبت به دیگران نهفته است، در حالی که در «کرامت» لزوما مقایسه‌ای در کار نیست و بزرگواری خود شخص مد نظر است؛ تفاوتش با «شرافت» در این است که این کلمه غالبا در مورد برتری و بزرگی مادی استفاده می‌شود و لذا به خداوند «کریم» گفته می‌شود اما «شریف» گفته نمی‌شود.

[«کِبَر: بزرگی» هم به معنای مطلق بزرگ بودن است ولی «کرم» بزرگی‌ای است که حالت متعالی دارد و لذا تفاوت «کِبَر» و «کَرَم» در زبان عربی، شییه تفاوت «بزرگی» و «بزرگواری» در زبان فارسی است.]

در زبان عربی، «کرامة» نقطه مقابل «هوان» (حقارت و پَستی) است (حج/18)، در حالی که نقطه مقابل «عزت»، «ذلت» است (منافقون/8) و نقطه مقابل «کِبَر» (بزرگی)، «صِغَر» (کوچکی) می‌باشد. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏10، ص46)

«أکرم» صیغه تفضیل از ماده «کرم» است، اما آن را به معنای مبالغه در «کرم» دانسته‌اند (الجدول فى اعراب القرآن، ج‏30، ص367) و توضیح داده‌اند که وزن «أفعل» (أکرم) گاه در معنای «فعیل» (کریم) به کار می‌رود؛ چنانکه در آیاتی مانند «وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» () «لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى» و «وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى»، نیز سه کلمه «أهون، أشقی، و أتقی» به ترتیب در معنای «هّین: آسان» «شقی: بدبخت» و «تقیّ: پرهیزکار» به کار رفته است. (التوحيد (للصدوق)، ص200)

### حدیث

1) از امام حسن عسکری از پدرانشان مناجاتی از امیرالمومنین ع روایت شده است که در فرازی از آن آمده:

خدایا؛ کریم و بزرگوار هستی، پس در حقم بزرگواری کن هنگامی که از گدایان درگاهت شدم؛ و با من نیکی کن و مرا در زمره کسانی که بدانها عطا کرده‌ای قرار ده ...

خدایا، تو مرا به اینکه از تو بهشت را بخواهم راهنمایی کردی، و بعد از این شناخت بود که دل من به درخواست آن از تو روی آورد؛ آیا به درخواست خوبی‌هایت راهنمایی می‌کنی، و آنگاه از بخشش دریغ می‌ورزی؟ در حالی که تو کریم و بزرگواری هستی که همه کارهایت دلپسند است، ای صاحب جلالت و کرامت!

خدایا ! اگر من سزاوار آنچه از رحمتت که بدان امیدوارم، نیستم، تو سزاواری که با کَرَم خود بر من تفضل کنی؛ چرا که کریم، این گونه نیست که فقط در حق کسانی که شایستگی‌اش را دارند، نیکی کند...

البلد الأمين و الدرع الحصين، ص316

مناجات مولانا أمير المؤمنين ع‏، مَرْوِيَّةٌ عَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ ع‏[[13]](#footnote-13)

إِلَهِي كَرُمْتَ فَأَكْرِمْنِي إِذْ كُنْتُ مِنْ سُؤَّالِكَ وَ جُدْتَ بِالْمَعْرُوفِ فَاخْلِطْنِي بِأَهْلِ نَوَالِك‏...

إِلَهِي أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَى سُؤَالِ الْجَنَّةِ قَبْلَ مَعْرِفَتِهَا فَأَقْبَلَتِ النَّفْسُ بَعْدَ الْعِرْفَانِ عَلَى مَسْأَلَتِهَا أَ فَتَدُلُّ عَلَى خَيْرِكَ السُّؤَالَ ثُمَّ تَمْنَعُهُمُ النَّوَالَ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ مَا تَصْنَعُه‏ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ؛

إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَوْجِبٍ لِمَا أَرْجُو مِنْ رَحْمَتِكَ‏ فَأَنْتَ أَهْلُ التَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِكَرَمِكَ فَالْكَرِيمُ لَيْسَ يَصْنَعُ كُلَّ مَعْرُوفٍ عِنْدَ مَنْ يَسْتَوْجِبُه‏...[[14]](#footnote-14)

### تدبر

1) «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

بخوان؛ و پروردگارت بسیار کریم و کریم‌ترینِ کریمان است؛

چه نسبتی هست بین «دستور به خواندن» و «کریم بودن پروردگار تو»؟

الف. شاید اشاره دارد که توانایی «خواندن» در آدمی، همان کرامتی است که خدا برای انسان قرار داده و بدین جهت او را بر اغلب مخلوقات برتری داده است: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني‏ آدَمَ وَ ... وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى‏ كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلا» (اسراء/70) (توضیح در تدبر2)

ب. در آیه قبل، اشاره شد که پروردگار انسان را از «علق» آفرید، چیزی شبیه لخته خون که در نظر ما بسیار پست و حقیر می‌نماید. شاید با این تاکید دوباره بر «خواندن» می‌خواهد توجه دهد که: ببین خدا چه اندازه کریم است که از چنان امر حقیری،‌ چنین موجودی می‌سازد که این اندازه فرهیخته است که با خواندن سر و کار دارد.

ج. با توجه به اینکه تعبیر «ربک» آمد، نه «الرب» یا «الله» یا «ربکم»، چه‌بسا اشاره دارد به اکرامی که خداوند با نزول قرآن بر پیامبر اکرم ص در حق او روا داشته است[[15]](#footnote-15)؛ یعنی: تو این قرآن را که بر تو فروفرستادیم، بخوان؛ و توجه کن که پروردگارت در حق تو چه‌اندازه کرامت به خرج داده است.

د. «إقرأ» در این آیه، چه‌بسا به معنای این است که «بر مردم بخوان» و تعبیر «ربک الاکرم» هم در مقام تشویق پیامبر بر این کار است، بدین معنا که تو این قرآن را بر مردم بخوان و بدان پروردگارت بسیار کریم است و هم پاداش مناسبی به تو خواهد داد و هم نگران نباش چرا که او با بزرگواریش تو را در این امر تبلیغ یاری خواهد کرد. (جبائی، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص781)

ه. ...

یادآوری: با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا»، ممکن است تمام موارد فوق – و نیز موارد دیگری که فعلا به ذهن ما خطور نکرده – در این آیه، مورد نظر بوده باشد. یعنی صحتِ قطعیِ یکی از اینها بتنهایی دلیل بر نادرست بودن بقیه نمی‌شود.

2) «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

بخوان؛ و پروردگارت بسیار کریم و کریم‌ترینِ کریمان است؛

اینکه دستور به «خواندن» را در کنار «بسیار کریم بودن» پروردگار ذکر کرد، آیا می‌خواهد اشاره کند به اینکه توانایی «خواندن» در آدمی، همان کرامتی است که خدا برای انسان قرار داده و بدین جهت او را بر اغلب مخلوقات برتری داده است: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني‏ آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى‏ كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلا» (اسراء/70)؟!

### نکته تخصصی انسان‌شناسی

اغلب ما بهره‌مندی انسان از «زبان» را به «سخن گفتن» مربوط می‌دانیم؛ اما برخی از فیلسوفان (مثلا: دریدا) نشان داده‌اند که اساساً «زبان» پیوند وثیقی با «کتابت» دارد و لذا اگر انسان بودنِ انسان تا حدود زیادی به برخورداری وی از «زبان» مرتبط می شود (جلسه221، تدبر3) این ارتباط، بیش و پیش از هر چیز، ناشی از توانایی انسان در عرصه خواندن و نوشتن است.

شاید بتوان گفت آنچه پشتوانه تمام توانمندی‌های انسان (در فهم عالم و پدید آوردن تکنولوژی‌ها و انتقال فرهنگ‌ها و سیطره بر همه چیز و ...) است، و به او چنین جایگاه رفیعی در میان سایر موجودات داده (كَرَّمْنا بَني‏ آدَمَ) و بر موجودات دیگر سوار کرده (حَمَلْناهُمْ ...) و وضعیت غذایی او را چنین متفاوت با سایر آفریدگان قرار داده (رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ) (توضیح در جلسه230، تدبر4) و در یک کلام، او را برتر از اغلب مخلوقات خدا قرار داده (وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى‏ كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلا) همین توان خواندن [و نوشتن] است که می‌تواند تمامی اندوخته‌های معرفتی دیگران را – هرچند هزاران فرسنگ آن‌طرف‌تر یا هزاران سال پیش، زیسته باشند – در اختیار بگیرد.

تنها تصور کنید انسان «خواندن» را رها کند، آیا بعد از گذشت یکی دو نسل، زندگیش تفاوت آشکاری با حیوانات خواهد داشت؟

پس «بخوان» و بدان خدایی بسیار کریم تو را بر این کار توانا کرد.

توجه: چیزی که این برداشت از آیه را بیشتر تقویت می‌کند، آیه بعد است که می‌فرماید: «الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَم‏»

(این آیه قبلا در جلسه43 مورد بحث قرار گرفت و بویژه تدبرهای 1 و 2 و 4 کاملا موید این برداشت هستند؛ لینک زیر

<http://yekaye.ir/al-alaq-96-4/>

3) «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

در آیه اول، دستور «بخوان» آمده بود. چرا دوباره دستور به «خواندن» داد؟

الف. این تکرار است برای تاکید بر دستور قبل (مجمع البيان، ج‏10، ص781؛ المیزان، ج20، ص324) ویا برای مبالغه و نشان دادن اهمیت مطلب (تفسير كنز الدقائق، ج‏14، ص346)

ب. امر اول، دستور به قرائت خود ایشان بوده و امر دوم، دستور به اینکه ایشان قرآن را بر مردم بخواند. (جبائی، به نقل از مجمع البيان، ج‏10، ص781)[[16]](#footnote-16)

ج. ...[[17]](#footnote-17)

4) «و رَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

پروردگارت بسیار کریم است:

پس،

اگر چیزی می‌بخشد، لزوما به خاطر استحقاق مخاطب نیست (المیزان، ج20، ص324)؛

به طوری که حتی اگر کسی استحقاق هم نداشته باشد، او همچنان از دادن بسیاری از نعمت‌هایش دریغ نمی‌ورزد. (حدیث1)

پس،

اگر در حق کسی کرامت ورزید، لزوما دلیل بر اینکه او مورد توجه ویژه خداست، نمی‌شود، چنانکه اگر روزی را بر کسی تنگ گرفت هم دلیل بر اینکه از چشم خدا افتاده نمی‌شود:

فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ؛ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ؛ كَلاَّ بَل ...: اما انسان، هر گاه كه پروردگارش او را آزمايش كند و اكرام نمايد و نعمت بخشد، گويد: پروردگارم مرا گرامى داشت! و اما هر گاه كه او را آزمايش كند و روزى را بر او تنگ گيرد، گويد: پروردگارم مرا خوار كرد! چنين نيست؛ بلکه ...» (فجر/15-17)

## 43) سوره علق (96) آیه4 الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَم‏ 12/2/1395

### ترجمه

[همان پروردگاری] كه به وسيله قلم تعليم نمود.

### حدیث

1) وَ قَالَ ص قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ[[18]](#footnote-18).

تحف العقول، ص36

پیامبر اکرم ص فرمود: علم را با کتاب (کتابت) در قید و بند [خود] آورید.

2) تَوْحِيدُ الْمُفَضَّلِ، بِرِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْهُ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ قَالَ: تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مِنْ هَذَا النُّطْقِ الَّذِي يُعَبِّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلْآتِينَ‏ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتِ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتِ الْآدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رُوِيَ لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَهُ الْإِنْسَانُ مِنْ خُلُقِهِ وَ طِبَاعِهِ إِلَى أَنْ قَالَ فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِئِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أُثِيبَ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.[[19]](#footnote-19)

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏13، ص259

امام صادق ع فرمود:

ای مفضل! تامل نما در این «نطق»ی که با آن از آنچه در نهان توست تعبیر می‌کنی ... و همچنین کتابتی که با آن اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان باقی می‌ماندو به وسیله آن است که کتابها در علوم و آداب و غیره جاودانه می‌شود و به وسیله آن است که انسان حکایت آنچه بین او و دیگران رخ می‌دهد (مانند معاملات و حساب و کتاب‌ها) را نگه می‌دارد، و اگر نبود، اخبار یک زمان به زمان دیگر نمی‌رسید و کسانی که از وطن خود دور مانده‌اند بی‌خبر می‌ماندند و علوم از بین می‌رفت و آداب ضایع می‌شد و خلل‌های عظیمی می‌افتاد در امور مردم و معاملاتشان و آنچه از در امر دینشان به نظر کردن در آن نیاز دارند و آنچه برایشان نقل شده که در ندانستنش معذور نیستند؛ و چه ‌بسا گمان کرده بودی که از آن چیزهایی است که با تدبیر و زیرکی می‌توانستند از آن رهایی یابند و از آن چیزهایی نیست که در خلقت و طبیعت انسان گذاشته شده است؟! و همچنین است «کلام» ...‏[[20]](#footnote-20)

متن کامل حدیث در لینک مقابل: <http://lib.eshia.ir/71404/1/79>

### تدبر

1) بنیاد علم انسانی، بر اساس قلم است: تفاوت انسان با سایر موجودات در این است که انسان ادراکاتش منحصر در غریزه نیست، بنابراین فرهنگ و تمدن دارد؛ و فرهنگ و تمدن داشتن در صورتی ممکن می‌شود که انسانها بتوانند دانش خود را بدون حضور فیزیکی منتقل کنند و این کار عظیمی است که «قلم» انجام می‌دهد.

2) پس خدا با قلم، [تمام] آنچه انسان را نمی‌داند به او می‌آموزد (آیه بعد این است: عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏). شاید بدین جهت است که معجزه پیامبر خاتم (که معجزه جاودان است) از جنس کتاب است؛ البته کتابی که می‌تواند همه حقایق را در خود بگنجاند و منتقل کند.

3) قلم مایه کرامت و برتری آدم بر سایر موجودات شد (بر اساس آیه قبل، «ربک الاکرم» است که با قلم تعلیم نمود؛ و در آیه 70 سوره اسراء، «کرامت» است که مایه برتری انسان معرفی شده است) چرا که با قلم انسان توانست هر چیزی را که فراگرفته بود، به نسلهای بعدی منتقل کند و جهان را تحت سلطه درآورد.

4) پس «قلم» نعمت ویژه خدا به انسان است؛ که البته همانند هر نعمت عظیمی ظرفیت عظیمی برای سوءاستفاده دارد؛ اما یادمان باشد، اگر با «قلم» می‌خوانیم و می‌نویسیم، همه‌اش عنایت ویژه خدا بوده است؛ حتی کسی که علیه خدا و علیه تعالیم الهی قلم می‌زند؛ چقدر رحمان است این خدا، که دشمنش هم با کمک گرفتن از لطف و عنایت خودش با او دشمنی می‌کند!

4) اگر به این تفاوت انسان به سایر موجودات توجه شود، معلوم می‌شود که برخلاف نظر آنتروپولوژیست‌ها (انسان‌شناسان، مردم‌شناسان)، اولین انسان، «انسان ماهر» و «انسان شکارچی» (حدود 2 میلیون سال قبل) یا «انسان جاوه» (حدود 1 میلیون سال قبل) و حتی «نئوآندرتال» (حدود 150 تا 35 هزار سال قبل) نبوده؛ آن موجودات، اگرچه ظاهری همچون انسان داشتند اما «آدم» نبودند؛ آنچه مربوط به «ما قبل تاریخ» است، انسان نیست؛ انسان از زمانی انسان شد که خدا با «قلم» به او آموزش داد و او توانست فرهنگ خود را منتقل کند و تمدن ایجاد کند؛ لذا حضرت آدم، نه غارنشین بود، نه شکارچی، نه ...؛ همه اینها موجوداتی قبل از آدم‌اند؛ اگرچه بدنی کاملا شبیه انسان داشته‌ باشند (دیروز اشاره شد که اشکال تلقی داروینی از انسان این است که روح را نادیده می‌گیرد و فقط بر اساس بدن حکم می‌کند).

## 44) سوره علق (96) آیه 5 عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏ 13/2/1395

### ترجمه

[پروردگارت] به انسان آنچه را كه نمى‏دانست آموخت.

### حدیث

1) عن عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ عَنِ الصَّادِقِ ع:

... لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ [[21]](#footnote-21) فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمْك‏

بحار الأنوار، ج‏1، ص225

امام صادق ع در فرازی از حدیث معروف «عنوان بصری» می‌فرماید:

[حصول و ایجاد] علم به تعلم نیست [یعنی حقیقت علم، یک حقیقت متعالی است که آنچه آن را ایجاد می‌کند، صرف یادگیری از دیگران نیست؛ بلکه] آن نوری است که در قلب کسی قرار می‌گیرد که خداوتد تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت کند.

2) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع‏:

يَا هِشَامُ ... لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ الطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَ لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ وَ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْل‏

اصول كافي، ج‏1، ص17

امام کاظم ع در ضمن حدیث مفصلی فرمودند:

ای هشام! ... نجاتی نیست مگر با طاعت [خداوند]؛ و طاعت به وسیله علم است؛ و علم با تعلم به دست می‌آید؛

و تعلم با تعقل به عقیده قلبی تبدیل می‌شود؛ و علمی نیست مگر [آنچه] از عالم ربانی [به دست آوری]؛ و شناخت علم [از شبه علم] به وسیله عقل است.

3) عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ رَفَعَهُ قَالَ:

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: مَنْ أَعْلَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِه‏

المحاسن (للبرقی)، ج‏1، ص230

از امیرالمومنین ع سوال شد که عالم‌ترین مردم کیست؟

فرمود: کسی که علم دیگران را نزد علم خود گردآورد. [[22]](#footnote-22)

### تدبر

1)‌ هرکس هر علمی دارد (حتی علمی که محصول مطالعه است: بالقلم)، خدا به او داده است؛ پس اگر با علم‌مان جایگاه اجتماعی‌ای به دست آوردیم، مغرور نشویم؛ به کسانی که علم ندارند، تکبر نورزیم و ... .[[23]](#footnote-23)

2)‌ خدا علم را به ما داده است. اما وقتی به این واقعیت توجه نمی‌شود، علم منجر به احساس بی‌نیازی می‌شود و طغیان می‌آورد (دو آیه بعدی همین سوره) شاید همین نکته یکی از علل این واقعیت است که در نظام آموزشی مدرن دینداری در میان تحصیل‌کردگان رو به افول می‌گذارد و علم‌آموزی عمدتا در راستای کسب ثروت و شهرت قرار می‌گیرد.

3) اگر خدا علم می‌دهد، پس معلم اصلی اوست، پس آنچه حقیقتا موجب عالم شدن می‌شود ارتباط با خدا (عبودیت) است، تا هر کار دیگر. (حدیث 1)

4)‌ در عین حال، علمی که محصول مطالعه است، علمی است که خدا داده است: «عَلَّمَ بِالْقَلَم عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏»: پس نه سزاوار است به بهانه خدادادی بودن، تحصیل و مطالعه و نقش قلم را نادیده بگیریم (حدیث 2 و 3)، و نه سزاوار است که مطالعه و قلم را همه‌کاره در عالِم شدن بدانیم (حدیث 1).[[24]](#footnote-24)

5) بسیاری از ما علم حقیقی را در کشف و شهودی جستجو می‌کنیم که راهش از جنس عمل کردن است. دنبال این هستیم که کسی دائما به ما بگوید «چنین و چنان بکن»

اما قرآن وقتی می‌خواهد از تعلیم الهی به انسان سخن بگوید، ابتدا نام قلم را می‌آورد.[[25]](#footnote-25) شاید یکی از علل کم‌اعتنایی ما به «مطالعه جدی قرآن»، این است که: نقش «معرفت حاصل از عمل» را مهم‌تر از «معرفت حاصل از قلم» می‌دانیم، ولو آن قلم، قلم الهی باشد!

البته باید بدانچه می‌دانیم عمل کنیم و از خدا طلب فهم کنیم (حدیث 1) تا توان بهره‌گیری‌مان از قرآن هم بالا رود؛ اما آیا به جای اهتمام به مرشد و حکیم، نباید جدی‌تر سراغ قلم و نوشته (قرآن کریم) برویم؟!

## 353) سوره علق (96) آیه 6 كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏ 25/12/1395

### ترجمه

حقا/حاشا، که انسان حتما سرکشی می‌کند،

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«كَلاَّ»: اصلی‌ترین معنایی که برای «کلا» بیان شده این است که حرفی است که در مقام برحذر داشتن و نفی کردن و رد کردن دیدگاه شخص مقابل به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص725) [یعنی به معنای «نه چنین است»؛ که در متون فارسی تعبیر «حاشا و کلا» نیز گاه به کار رفته است.] و تاکیدش از «لا» شدیدتر است (النهایة، ج4، ص139) و از کسائی نقل شده که «لا« صرفا دلالت بر «نفی» می‌کند، اما «کلا» چیزی را نفی می‌کند تا چیز دیگری را اثبات کند؛

و در هر صورت این معنا چنان شیوع دارد که حتی از قول برخی از اهل لغت (مانند سیبوبه و زجاج و خلیل و مبرد و اغلب علمای نحو بصره) نقل شده که هرجا در قرآن کریم «کلا» آمده تنها به همین معناست (لسان العرب، ج‏15، ص231؛ تاج‌العروس، ج20، ص395).

اما بسیاری از اهل لغت گفته‌اند که «کلا» علاوه بر معنای «نفی»، معنای دیگری هم دارد؛ هرچند درباره اینکه آن معنا چیست، نظر واحدی ندارند و جمعا سه معنا گفته شده است: حقا، ألا، نعم (مغنی اللبیب، ص250):

برخی گفته‌اند در معنای «حقا» به کار می‌رود و آیه «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ» (علق/15) را شاهد بر معنای دوم دانسته‌اند (كتاب العين، ج‏5، ص408) [در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: حقا اگر او [از گناهش] دست برندارد، پیشانی‌اش [یا: موهای جلوی سرش] را گرفته، [به سمت عذاب] می‌کشانیم]

از ابوحاتم سجستانی نقل شده که معتقد است که در قرآن کریم «کلا» به دو معنای «لا» (نفی) و «ألا» (حرف تنبیه، معادل «هان» در فارسی) به کار می‌رود و «کلا» در آیه محل بحث (كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى) را مشخصا به همین معنا «ألا» دانسته است. (به نقل از لسان العرب، ج‏15، ص231).

و نهایتا برخی معنای غیرمنفی «الا» را به معنای کلمه جواب («إی»، «نعم»، معادل «آری» در فارسی هنگامی که در جواب کسی و برای تاکید بر مطلب گفته می‌شود) دانسته‌اند.[[26]](#footnote-26)

«لَيَطْغى» = «لـ» لام مزحلقه برای تاکید + «يَطْغى» فعل مضارع از ماده «طغی» به معنای سرکشی کردن، که درباره این ماده، قبل در جلسه 139 (<http://yekaye.ir/az-zumar-039-17/> ) بحث شد.

### شان نزول[[27]](#footnote-27)

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است که: شخصی به امیرالمومنین ع گفت: مرا نصیحتی کن مختصر و مفید.

فرمود: دنیا در حلالش حساب است و در حرامش عقاب؛ و شما کجا و راحتی در دنیا کجا، در حالی که هنوز به سنت پیامبرتان تاسی نکرده‌اید: چیزی را می‌جویید که شما را به طغیان وامی‌دارد، و بدانچه شما را کفایت می‌کند راضی نیستید.

الكافي، ج‏2، ص459

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عِظْنَا وَ أَوْجِزْ فَقَالَ الدُّنْيَا حَلَالُهَا حِسَابٌ وَ حَرَامُهَا عِقَابٌ وَ أَنَّى لَكُمْ بِالرَّوْحِ وَ لَمَّا تَأَسَّوْا بِسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ تَطْلُبُونَ مَا يُطْغِيكُمْ وَ لَا تَرْضَوْنَ مَا يَكْفِيكُمْ.

2) از امام صادق ع روایت شده است که پیامبر ص فرمودند:

خداوند عز و جل هیچ مخلوقی را نیافرید مگر اینکه مخلوق دیگری را بر او برتری داد؛

مطلب این گونه است که خداوند تبارک و تعالی هنگامی که دریاهای مادون را آفرید [ظاهرا اشاره به مواد مذاب درون کره زمین است] به خود بالید و لبریز شد و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خداوند زمین را آفرید و بر رویش گستراند و ذلیل شد.

سپس زمین به خود بالید و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا کوهها را آفرید و آنها را همچون میخی بر رویش استوار کرد که نتواند آنچه را که بر رویش هست تکان دهد و زمین ذلیل شد.

سپس کوه‌ بر زمین فخر فروخت و سربرافراشت و قد کشید و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا آهن را آفرید و آن را شکافت پس کوه آرام گرفت و ذلیل شد.

سپس آهن به خود بالید و بر کوه فخر فروخت و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا آتش را آفرید و آهن را ذوب کرد و آهن ذلیل شد.

سپس آهن به خود بالید و زفیر و شهیقی سر داد [شعله‌اش را در خود فرو برد و بیرون داد] و به خود بالید و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا آب را آفرید و شعله‌اش را خاموش کرد و ذلیل شد.

سپس آب به خود بالید و لبریز شد و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا باد را آفرید و امواجش را به حرکت درآورد و زیرش را رو آورد و مسیرهایش را بست و آب ذلیل شد.

سپس باد به خود بالید و طوفان بپا کرد و خرامیدن گرفت و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا انسان را آفرید و بناهایی ساخت و در مقابل باد حایل ساخت و چیزهایی ساخت که او را از باد و غیر آن حفظ کند و باد ذلیل شد.

سپس «انسان طغیان کرد» و گفت چه کسی قویتر از من است؟ پس خداوند برایش مرگ را آفرید و مرگ بر او چیره شد و انسان ذلیل شد.

سپس مرگ به خود بالید و خداوند عز و جل فرمود: فخر مفروش که من تو را بین بهشتیان و جهنمیان ذبح می‌کنم و دیگر هیچگاه حیات نخواهی داست که کسی به تو امید ببندد یا از تو بترسد.

الكافي، ج‏8، ص149

عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع [عَنْ أَبِيهِ ع‏] أَنَّهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص:

‏ مَا خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ خَلْقاً إِلَّا وَ قَدْ أَمَّرَ عَلَيْهِ آخَرَ يَغْلِبُهُ فِيهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْبِحَارَ السُّفْلَى فَخَرَتْ وَ زَخَرَتْ‏ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْ‏ءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْأَرْضَ فَسَطَحَهَا عَلَى ظَهْرِهَا فَذَلَّتْ ثُمَّ قَالَ‏ إِنَّ الْأَرْضَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْ‏ءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْجِبَالَ فَأَثْبَتَهَا عَلَى ظَهْرِهَا أَوْتَاداً مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِمَا عَلَيْهَا فَذَلَّتِ الْأَرْضُ وَ اسْتَقَرَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْجِبَالَ فَخَرَتْ عَلَى الْأَرْضِ فَشَمَخَتْ‏ وَ اسْتَطَالَتْ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْ‏ءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْحَدِيدَ فَقَطَعَهَا فَقَرَّتِ الْجِبَالُ وَ ذَلَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْحَدِيدَ فَخَرَتْ عَلَى الْجِبَالِ وَ قَالَ أَيُّ شَيْ‏ءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ النَّارَ فَأَذَابَتِ الْحَدِيدَ فَذَلَّ الْحَدِيدُ ثُمَّ إِنَّ النَّارَ زَفَرَتْ وَ شَهَقَتْ‏ وَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْ‏ءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْمَاءَ فَأَطْفَأَهَا فَذَلَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْمَاءَ فَخَرَ وَ زَخَرَ وَ قَالَ أَيُّ شَيْ‏ءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الرِّيحَ فَحَرَّكَتْ أَمْوَاجَهُ وَ أَثَارَتْ مَا فِي قَعْرِهِ‏ وَ حَبَسَتْهُ عَنْ مَجَارِيهِ فَذَلَّ الْمَاءُ ثُمَّ إِنَّ الرِّيحَ فَخَرَتْ وَ عَصَفَتْ وَ أَرْخَتْ أَذْيَالَهَا وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْ‏ءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْإِنْسَانَ فَبَنَى وَ احْتَالَ وَ اتَّخَذَ مَا يَسْتَتِرُ بِهِ مِنَ الرِّيحِ وَ غَيْرِهَا فَذَلَّتِ الرِّيحُ ثُمَّ إِنَ‏ الْإِنْسَانَ‏ طَغَى‏ وَ قَالَ مَنْ أَشَدُّ مِنِّي قُوَّةً فَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ الْمَوْتَ فَقَهَرَهُ فَذَلَّ الْإِنْسَانُ ثُمَّ إِنَّ الْمَوْتَ فَخَرَ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تَفْخَرْ فَإِنِّي ذَابِحُكَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ لَا أُحْيِيكَ أَبَداً فَتُرْجَى أَوْ تُخَافَ‏.[[28]](#footnote-28) [[29]](#footnote-29)

### تدبر

1) «كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏»

نه چنین است که گمان کرده‌اید، این انسان حتما طغیان می‌کند.

کدام انسان؟

همان انسانی که در آیات قبل، با این تعبیر که «پروردگار بسیار کریمت به او علم داد»، درباره‌اش سخن گفت.

اگر دقت کنیم این آیات - که بعد از اشاره به خلقت انسان مطرح شده(آیه 2) – بسیار شبیه آیات 30-31 سوره بقره است که در جلسه 220 (<http://yekaye.ir/al-baqare-2-030/> ) و جلسه 221 (<http://yekaye.ir/baqare-2-31/> ) مورد بحث قرار گرفت: در آنجا بعد از اشاره به اینکه خداوند می‌خواهد در زمین خلیفه قرار دهد، اعتراض فرشتگان به خونریزی و فساد انسان مطرح شد و خداوند برای نشان دادن شایستگی انسان، به علم ویژه‌ای که به انسان داد، استناد کرد؛ در این آیه ابتدا از علمی که به انسان داده، سخن گفت، سپس بر اینکه او طغیانگر است، تاکید فرمود.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسانی که خدا آفریده است ظرفیت و امکان خوبی و بدی را با هم دارد.

این اشتباه است که همچون فرشتگان (بقره/30) و ابلیس (حجر/33 <http://yekaye.ir/al-hegr-15-33/> )، بدی‌های او را ببینیم و چرایی خلیفة‌اللهی او را نفهمیم؛

و به همین اندازه اشتباه است که چون عنایات ویژه خدا و اعطای علم با قلم (= نوشتن، که روی دیگر سکه‌ی «خواندن» و عامل برتری عظیم انسان بر سایر موجودات است؛ جلسه 352، تدبر2) به انسان را ببینیم، گمان کنیم که این موجود که خداوند این اندازه اکرامش کرده، دیگر طغیان نمی‌کند.

«نه چنین است که گمان کرده‌اید، این انسان حتما طغیان می‌کند.»

2)‌ «كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏»

نه چنین است که گمان کرده‌اید، این انسان حتما طغیان می‌کند؟

چرا؟

چون اختیار دارد؛ و اختیار داشتن معنی ندارد، مگر اینکه بتواند خلاف آنچه باید انجام دهد، نیز انجام دهد؛ یعنی بتواند طغیان کند؛ و این توانستن، معنی ندارد مگر اینکه واقعا در میان انسانها دیده شود که کسی این راه را برگزیده است.[[30]](#footnote-30)

3) «كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏»

نه چنین است که گمان کرده‌اید، در میان انسان‌ها حتما کسانی هستند که طغیان می‌کنند.

پس کسانی که دغدغه اصلاح انسان و جامعه انسانی را دارند، انتظار خود را تصحیح کنند:

اگر انتظار دارید کاری کنید که با تلاش‌های شما همه خوب شوند، زهی خیال باطل!

خدا به پیامبرش هم فرمود: تو نمی‌توانی هرکه را دلت می‌خواهد هدایت کنی (قصص/56)؛ دیگران که جای خود دارند!

تذکر:

سخن فوق به معنای دست روی دست گذاشتن و کاری نکردن نیست؛ بلکه صرفا تصحیح انتظار خود از عالم و آدم است. کسی که انتظارش از انسان را با نگاه قرآنی تصحیح نکند، چه‌بسا کارش به جایی برسد که توهم کند علت اینکه مردم در زمان پیامبر اولوالعزمی همچون نوح طغیانگر ماندند، ضعف مدیریت آن پیامبر بوده است!

## 354) سوره علق (96) آیه 7 أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى‏ ‏ 26/12/1395

### ترجمه

[انسان حتما سرکشی می‌کند] چون که خود را مستغنی دید.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اسْتَغْنى»

از ماده «غنی» است؛ که اصل این ماده در دو معنا به کار رفته است: یکی در معنای «کفایت» و «بی‌نیاز شدن»، و دوم در خصوص حالت خاصی از «صوت» (معجم المقاييس اللغة، ج‏4، ص398) که برخی تذکر داده‌اند که این معنای دوم از زبان عبری وارد عربی شده است و اصلش «عناه» بوده است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏7، ص275) و در قرآن کریم تمام 73 موردی که از این ماده استفاده شده در همان معنای اول بوده است.

استفاده شایع این تعبیر در مورد مال و ثروت است؛ اما منحصر در آن نیست؛ برخلاف «جدة» که تنها در مورد مال و ثروت به کار می‌رود (الفروق فی اللغة، ص169)

تعبیر «استغنی» به معنای «به بی‌نیازی رسیدن»‌ است (کتاب العین، ج4، ص450) و با توجه به باب استفعال، در اصل به معنای «طلب غنا و بی‌نیاز شدن» بوده، اما به خاطر کثرت استعمالش در خصوص «غنی» کم‌کم به معنای «بی‌نیازی» به کار رفته است. (الفروق فی اللغة، ص169)

تعبیر «غنی» وقتی در مورد مکان به کار می‌رود، به معنای «اقامت کردن» است (كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فيها؛ اعراف/92 و هود/68 و 95) و البته اقامت کردنی است که شخص گویی دیگر به چیزی نیاز ندارد. (الفروق فی اللغة، ص303)

«أَنْ رَآهُ» = «أن» مصدری + «رأی» + «ه» (مفعول). این عبارت در مقام مفعول لأجله (مفعول له) برای «یطغی» (در آیه قبل) می‌باشد: طغیان می‌کند به خاطر اینکه ... (إعراب القرآن الكريم، ج‏3، ص457)

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است:

شخص مرفهی با لباسی پاکیزه خدمت رسول خدا ص آمد و نزد ایشان نشست. سپس مرد تنگدستی با لباسی پاره آمد و کنار آن مرفه نشست. آن مرفه لباسش را به سمت خودش جمع کرد.

رسول خدا ص فرمود: آیا ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسد؟

گفت: نه.

فرمود: آیا ترسیدی از ثروت تو چیزی به او برسد؟

گفت: نه.

فرمود: آیا ترسیدی لباست کثیف شود؟

گفت: نه.

فرمود: پس چه چیزی تو را بدان کار واداشت؟

گفت: رسول خدا! حقیقت این است که مرا همدمی است که هر کار زشتی را برایم زینت می‌دهد و هر خوبی‌ای را در نظرم زشت جلوه می‌دهد. [به خاطر این کارم] نصف اموالم را برای او قرار می‌دهم.

پیامبر خدا ص به آن تنگدست فرمود: قبول می‌کنی؟

گفت: نه.

آن مرد گفت: آخر، چرا؟

گفت: می‌ترسم آنچه در تو وارد شد، در من هم وارد شود.

الكافي، ج‏2، ص262-263

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص نَقِيُّ الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ دَرِنُ الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ الْمُوسِرِ فَقَبَضَ الْمُوسِرُ ثِيَابَهُ مِنْ تَحْتِ فَخِذَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَ خِفْتَ‏ أَنْ يَمَسَّكَ مِنْ فَقْرِهِ شَيْ‏ءٌ؟ قَالَ لَا.

قَالَ فَخِفْتَ أَنْ يُصِيبَهُ مِنْ غِنَاكَ شَيْ‏ءٌ؟ قَالَ لَا.

قَالَ فَخِفْتَ أَنْ يُوَسِّخَ ثِيَابَكَ؟ قَالَ لَا.

قَالَ فَمَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟

فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرِيناً يُزَيِّنُ لِي كُلَّ قَبِيحٍ وَ يُقَبِّحُ لِي كُلَّ حَسَنٍ وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِي.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْمُعْسِرِ: أَ تَقْبَلُ؟

قَالَ لَا.

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَ لِمَ؟

قَالَ أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِي مَا دَخَلَكَ.[[31]](#footnote-31)

2) از امام صادق ع روایت شده است که در مناجاتی که حضرت موسی ع با خدا داشت، خطاب آمد:

موسی! هنگامی که دیدی فقر روی آورده، بگو: مرحبا به شعار و علامت صالحان!

و هنگامی که دیدی بی‌نیازی روی آورده، بگو: گناهی که در عقوبتش عجله کردند!

الكافي، ج‏2، ص263

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي مُنَاجَاةِ مُوسَى ع:

يَا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَباً بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَ إِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجِلَتْ عُقُوبَتُهُ.[[32]](#footnote-32)

3) از امام کاظم ع روایت شده است:

خداوند عز و جل می‌فرماید: من ثروتمند را از باب اینکه نزد من گرامی‌تر است، ثروتمند نکردم؛ و فقیر را هم از باب اینکه نزدم خوار و پست است، فقیر نساختم؛ و این از اموری است که با آن، اغنیا را به فقرا آزمودم؛ و اگر فقرا نبودند اغنیا مستوجب بهشت نمی‌شدند.

الكافي، ج‏2، ص265

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُبَارَكٍ غُلَامِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع يَقُولُ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْغَنِيَّ لِكَرَامَةٍ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانٍ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَوْ لَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ.[[33]](#footnote-33)

4) قبلا ([جلسه167، حدیث2](http://yekaye.ir/al-araf-007-142/)؛ و [جلسه212، حدیث3](http://yekaye.ir/al-muminoon-023-074/)) درباره خطبه امیرالمومنین ع که به «خطبه وسیله» معروف شده، توضیحاتی داده شد و فرازهایی از آن گذشت. در فراز دیگری از آن می‌فرمایند:

اى مردم! شگفت‏ترين عضو انسان قلب اوست كه موادّى از حكمت و اضدادى خلاف آن را در خود جاى داده است:

اگر اميدى برايش پيش آيد طمع خوارش مى‏سازد،

اگر شعله طمعش برافروخته گردد حرصش او را بكشد،

اگر نوميدى گريبانش بگيرد افسوس او را از پاى درآورد

اگر خشم بر او عارض شود غيظش شدید گردد،

اگر اوضاع بر وفق مراد باشد مصلحت‌اندیشى را فراموش كند،

اگر دچار ترس شود، برحذر ماندن دغدغه‌اش گردد،

اگر امنیت برایش وسعت یابد، غرور و عزت آسایشش را سلب کند،

اگر مجددا نعمتى به او رسد، غرور و عزّت‌جویی او را در برگيرد،

اگر مالى بدو رسد بى‏نيازى او را به طغيان كشد،

اگر به فقر بر او چنگ زند، بلا مشغولش گرداند [یا: گریه امانش ندهد]،

اگر مصيبتى بدو رسد ناله او را به رسوايى كشد،

اگر گرسنگى او را بفرسايد ضعف زمین‌گیرش کند،

اگر در سيرى زياده‏روى كند شكم‌پيچه او را در فشار قرار دهد،

پس هر كوتاهى‌ای به او ضرر می‌زند و هر افراطى براى او تباهى‏زاست.

الكافي، ج‏8، ص21 (خُطْبَةٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هِيَ خُطْبَةُ الْوَسِيلَة)

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُكَايَةَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ النَّضْرِ الْفِهْرِيِّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع ... فَقَالَ ... إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص ... فَقَال‏‏ ...[[34]](#footnote-34)

أَيُّهَا النَّاسُ أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ وَ لَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا:

فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ

وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ

وَ إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ

وَ إِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ

وَ إِنْ أُسْعِدَ بِالرِّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ

وَ إِنْ نَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ

وَ إِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْعِزَّةُ

وَ إِنْ جُدِّدَتْ لَهُ نِعْمَةٌ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ

وَ إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْغَاهُ‏ الْغِنَى‏

وَ إِنْ عَضَّتْهُ فَاقَةٌ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ [وَ فِي نُسْخَةٍ جَهَدَهُ الْبُكَاءُ]

وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ

وَ إِنْ أَجْهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ

وَ إِنْ أَفْرَطَ فِي الشِّبَعِ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ[[35]](#footnote-35)

فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِد.

### تدبر

1) «أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى»

دلیل طغیانگری انسان این است که خود را مستغنی می‌بیند؛

شاید بدین جهت است که انسان در رنج و سختی آفریده شده است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ كَبَدٍ» (بلد/4، جلسه333) ؛

تا نیازش را فراموش نکند و سر به طغیان برندارد.

2) «أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى»

طغیانگری انسان ناشی از این است که خود را مستغنی می‌بیند؛

شاید بدین جهت است که علی‌رغم اینکه معصومین ع از منظر اجتماعی، فقر را نکوهیده‌اند و حاکمان را در مورد ریشه‌کن کردن فقر مسؤول دانسته‌اند، در عین حال، از منظر فردی، فقرا را مدح کرده‌اند و در مجموع، آنها را به بهشت نزدیکتر از اغنیا دانسته‌اند. (احادیث2 و 3)، چرا که کسی که نیازمند است، غالبا سر به طغیان برنمی‌دارد.

3) «أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى»

انسان سر به طغیانگری برمی‌دارد، چرا که خود را مستغنی می‌بیند؛

این آیه ظاهرا فلسفه‌ی آنچه را که موجب شد فرشتگان بر آفرینش آدم اعتراض کنند، بیان می‌کند. فرشتگان از فساد و طغیانی که انسانها در زمین خواهند کرد، گلایه کردند و خداوند سخن آنها را رد نکرد (بقره/30؛ جلسه220، تدبر2) و در این آیه توضیح می‌دهد چرایی آن فسادگری انسان را؛

و جالب اینجاست که این روحیه استغنا را با تعبیر «دیدن» اشاره کرد.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

مقدمه اول:

خداوند به انسان اختیار داده است؛ و چون اختیار دارد، آن کاری را «می‌خواهد» (و انجام می‌دهد) که «تشخیص دهد».

مقدمه دوم:

برای تشخیص دادن، خداوند به انسان هم عقل داده (که تشخیص کلی می‌دهد) و هم احساس (که به امر جزیی و خاص متوجه می‌شود)

نتیجه

عقل هر انسانی، نیازمند بودن وی[[36]](#footnote-36) به طور کلی را تشخیص می‌دهد؛ اما این تشخیص باید به طور خاص احساس شود و با توجه خاص (دیدن) همراه شود، تا انسان به اقتضای آن عمل کند. انسان وقتی نیاز خود را احساس می‌کند و در لحظه‌ای که متوجه نیازمندی خود هست[[37]](#footnote-37)، در مقابل خداوند تسلیم و خاضع است، به خدای خود پناه می‌برد و از او کمک می‌گیرد؛ اما وقتی که احساس بی‌نیازی کرد (خود را بی‌نیاز «دید») دیگر تشخیص کلی‌ای که عقل انجام می‌داد، پشتوانه عملش قرار نمی‌گیرد، بلکه همان احساس، پشتوانه عمل وی؛ و در حقیقت، خواسته‌ی نفس (که کوته‌بین و عاجل‌خواه است) محرک عملش می‌شود؛ پس نفس را در مقام خدایی می‌نشاند و در مقابل خداوند متعال طغیان می‌کند.

تأمل

شاید بدین جهت است که برتری و فضیلت انسان (که انسان را برتر از فرشتگان کرد) به «علم» دانسته شد و در عین حال، علی‌رغم برخورداری از این علم خاص، امکان طغیانگری او همچنان مورد اذعان قرار گرفت. (جلسه قبل، تدبر1)

4) نکته‌ای در روش‌شناسی تفسیر

آیه قبل (كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏) در کنار این آیه (أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى)، از نمونه‌های بارزی است که کارکرد قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» را نشان می‌دهد. آیه قبل بتنهایی یک آیه بود و بحث از طغیانگری انسان را به طور کلی مطرح می‌کرد و در تدبرهای آن هم کوشیده شد، تنها همین مطلب مورد توجه قرار گیرد؛ اما وقتی این آیه به آن افزوده شد، بحث طغیانگری‌ای که ریشه در احساس استغنا داشت، مورد توجه قرار گرفت و تدبرهای فوق، همگی از این زاویه مطرح شد.[[38]](#footnote-38)

## 355) سوره علق (96) آیه 8 إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى‏ 27/12/1395

### ترجمه

بی‌تردید رجوع [تنها] به سوی پروردگار توست.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الرُّجْعى»

از ماده «رجع» است که اصل این ماده به معنای «رد» (برگرداندن) و «تکرار» (معجم المقاييس اللغة، ج‏2، ص490) و «برگشت (عود) بدانجایی که از آنجا آمده ویا به وضعیتی که قبلا در آن وضعیت بوده» (مفردات ألفاظ القرآن، ص342؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏4، ص61) به کار می‌رود، و صیغه ثلاثی آن (رَجَعَ)، هم در معنای لازم (برگشتن، بازگشتن) و هم در معنای متعدی (برگرداندن، بازگرداندن) استفاده شده است. (کتاب العین، ج1، ص225).

در زبان عربی، برای «برگشت» و «بازگشت» کلمات متعددی به کار رفته است که مقایسه آنها می‌تواند به فهم بهتر آنها کمک کند:

* «رجع» عام‌ترین معنای آن (= برگشتن، برگرداندن) است ولی:
* «توبه» رجوع از گناه است همراه با پشیمانی؛ (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏4، ص61)
* «إنابة» رجوع به کار خوب و اطاعت خداست (أَنابُوا إِلَى اللَّه؛ زمر/17) (الفروق في اللغة، ص300؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏4، ص61)
* «إیاب» رجوعی است که شخص به انتهای مقصد می‌رسد (دقیقا به همانجا که رفته برگردد) (إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ؛ غاشیه/25) ((الفروق في اللغة، ص299؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏4، ص61)
* «عود» رجوعی بعد از انصراف است؛ یعنی یک اقدام ثانوی (قبلا کاری انجام شده و شخص منصرف شده ولی دوباره به انجام آن اقدام می‌کند) (وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُد؛ انفال/19) (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏4، ص61)
* «رد» رجوعی است که با کراهت و اجبار انجام شود (يُرَدُّونَ إِلى‏ أَشَدِّ الْعَذاب؛ بقره/85) (الفروق في اللغة، ص107)
* «في‏ء» رجوع از نزدیک است؛ یعنی رجوعی که خیلی دور نشده است (فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بقره/226)[[39]](#footnote-39) (الفروق في اللغة، ص299)
* «انقلاب» رجوع به حالت خلاف و نقیض آن وضعیتی است که قبلا در آن وضعیت بوده است (انْقَلَبْتُمْ عَلى‏ أَعْقابِكُم؛ آل‌عمران/144) (الفروق في اللغة، ص300)

اما کلمه «رُجْعَى» مصدر ثلاثی برای «رَجَع يَرْجِع» و مترادف با «رُجُوع» و «مَرْجِع» است و لذا تعبیر «إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى‏» در این آیه معادل تعبیر «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً» (مائده/48 و 105) می‌باشد؛ و از سیبویه نقل شده که چون با حرف «إلی» متعدی می‌شود و گاه در موقعیت «حال» قرار می‌گیرد، نمی‌تواند به معنای «اسم مکان» باشد [پس اسم مکان آن، تنها در وزن «مرجَع» می‌آید که در قرآن کریم، این وزن نیامده است] هرچند که مصدر برای وزن «فَعَلَ يَفْعِل» غالبا به صورت «مَفْعَل» [نه مفعِل] می‌آید. (لسان العرب، ج‏8، ص114)

این ماده در قرآن کریم 104 بار به کار رفته است که در همگی معنای «برگشتن» ‌مورد نظر بوده است؛ غیر از یک مورد «وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْع‏؛ طارق/11» که با اینکه کلمه «رَجْع» در قرآن کریم به همان معنای «رجوع» هم به کار رفته (أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً ذلِكَ رَجْعٌ بَعيد، ق/3؛ إِنَّهُ عَلى‏ رَجْعِهِ لَقادِر، ‌طارق/8)، اما در اینجا اغلب اهل لغت، بر این باورند که این کلمه به معنای «باران» است (معجم المقاييس اللغة، ج‏2، ص491؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص343) هرچند برخی، در عین حال که استعمال کلمه «رجع» در مورد باران را انکار نمی‌کنند، اما معتقدند که اینجا هم «رجع» به همان معنای «برگرداندن» است، از این جهت که آسمان آب‌‌هایی که به صورت بخار به آسمان رفته، و با هر چیز سنگینی را که به آسمان پرتاب شود، برمی‌گرداند (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏4، ص64)

* در جمله «إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى» ، «إِلى‏ رَبِّكَ» جار و مجرور، و لذا «خبر إن» می‌باشد که بر «اسم إن» (ربک) مقدم شده است؛ و لذا دلالت بر حصر دارد یعنی «رجوع تنها به سوی پروردگارت است»

### حدیث

1) از امام باقر ع روایت شده است:

جبرئیل به پیامبر خدا ص فرمود: بدان که من هیچ پیامبری از پیامبران را به اندازه تو دوست نداشته‌ام. پس زیاد بگو:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى وَ لَا تُرَى وَ أَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَ أَنَّ إِلَيْكَ الْمُنْتَهَى وَ الرُّجْعَى وَ أَنَّ لَكَ الْآخِرَةَ وَ الْأُولَى وَ أَنَّ لَكَ الْمَمَاتَ وَ الْمَحْيَا وَ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُذَلَّ أَوْ أُخْزَى.

[خدایا تو می‌بینی و دیده نشوی؛ و تو در چشم‌انداز برتری؛ و همانا پایان و بازگشت به سوی توست؛ و آخر و اول هم از آن توست، و مرگ و زندگی هم به دست توست؛ و پروردگارا ! به تو پناه می‌برم از اینکه ذلیل و خوار شوم.

مهج الدعوات و منهج العبادات، ص172

رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ فِي كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

قَالَ جَبْرَئِيلُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ اعْلَمْ إِنِّي لَمْ أُحِبَّ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ كَحُبِّي إِيَّاكَ فَأَكْثِرْ أَنْ تَقُولَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى وَ لَا تُرَى وَ أَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَ أَنَّ إِلَيْكَ الْمُنْتَهَى وَ الرُّجْعَى وَ أَنَّ لَكَ الْآخِرَةَ وَ الْأُولَى وَ أَنَّ لَكَ الْمَمَاتَ وَ الْمَحْيَا وَ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُذَلَّ أَوْ أُخْزَى.

2) از امام صادق ع روایت شده است:

«رأس‌الجالوتِ» [= یکی از علمای معروف یهود] به یهودیان گفت: مسلمانان گمان می‌کنند که [حضرت] علی ع تواناترین مردم در جدل کردن و عالم‌ترینِ مردمان است. بیایید با هم سراغ علی ع برویم و از او سوالی بپرسم و در آن سوال، اشتباهش را برملا کنم. پس نزد ایشان آمدند و گفت: یا امیرالمومنین! می‌خواهم از شما سوالی بپرسم!

فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس!

گفت: یا امیرالمومینن! پروردگارمان از کِی بوده است؟

فرمود: ای یهودی! «از کِی بوده» را فقط در مورد چیزی می‌گویند که نبوده است، آنگاه [سوال می‌شود] از کِی «بود» شد؛ اما او بوده است بدون اینکه «بودْ شدنی» در کار باشد؛ او بود بدون اینکه «چگونه‌ای» در کار باشد؛ این طور است، یهودی! بله، این طور است! چگونه برای او «قبل»ی باشد؟! او قبل از «قبل» بود، بدون هیچ غایتی، و نه در انتهای غایتی، و نه غایتی به او [برسد] ، غایات نزد او منقطع شدند [= از «غایت بودن» ساقط شدند] که او غایتِ هر غایتی است.

راس‌الجالوت گفت: شهادت می‌دهم که دین تو حق است و آنچه با آن مخالف باشد باطل است.

الكافي، ج‏1، ص90

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيّاً ع مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَ أَعْلَمِهِمْ اذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهِ لَعَلِّي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ وَ أُخَطِّئُهُ فِيهَا فَأَتَاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ سَلْ عَمَّا شِئْتَ؟

قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا؟

قَالَ لَهُ يَا يَهُودِيُّ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ مَتَى كَانَ هُوَ كَائِنٌ بِلَا كَيْنُونِيَّةِ كَائِنٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ يَكُونُ؛ بَلَى يَا يَهُودِيُّ، ثُمَّ بَلَى يَا يَهُودِيُّ، كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلٌ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا غَايَةٍ وَ لَا مُنْتَهَى غَايَةٍ وَ لَا غَايَةَ إِلَيْهَا انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ هُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ.[[40]](#footnote-40)

### تدبر

1) «إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى»

خدا انسان را آفرید، به او علمی ویژه داد؛ اما او طغیان کرد؛ چرا که احساس استغنا کرد. (علق/1-7)

ظاهرا راه علاج این طغیان، آن است که احساس استغنایش به چالش کشیده شود؛ و به آن علم برگردد.

و ظاهرا این آیه همین کار را می‌کند:

ای انسانی که الان احساس استغنا به تو دست داده،

بدان که بی‌تردید رجوع و بازگشت و نهایت کار تو، به جانب پروردگارت است.

الان احساس بی‌نیازی می‌کنی؟! آن موقع چه خواهی کرد؟

2) «إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى»

بی‌تردید رجوع [تنها] به سوی پروردگار توست؛ و می‌دانیم که این رجوع در آخرت بر همگان آشکار می‌گردد.

قبلش فرمود: کسی که احساس بی‌نیازی کند، سر به طغیان می‌زند (علق/6-7). «سر به طغیان می‌زند» یعنی این مقصد را در پیش نمی‌گیرد و از آنجا که هرکس بناچار به این منزل خواهد رسید، رجوع وی با وضع مطلوبی نخواهد بود.

ظاهرا به همین جهت است که رسیدن به سرای مطلوب در آخرت، در گروی این دانسته شده که انسان به سمت علوطلبی و فسادانگیزی (طغیانگری‌ای که ناشی از غلبه غضب و شهوت بر عقل است) نرود، و تقوی (= مراقبت از خویش) ‌پیشه کند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لا يُريدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقين: آن سرای آخرت است، برای کسانی قرارش می‌دهیم که در زمین نه دنبال برتری‌جویی‌اند و نه فساد، و عاقبت از آنِ تقوی‌پیشگان است‏؛ قصص/83)

3) «إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى»

آیات سوره علق، اولین آیاتی است که بر پیامبر ص نازل شده است. و الحق که همه مطالب مورد نیاز انسان در این آیات مرور می‌شود:

شروع آیات این بود که با نام پروردگاری آغاز کن که خالق و مبدا همه چیز است؛

و در این آیه می‌فرماید: و بازگشت و نهایت همه چیز هم به سوی اوست.

یعنی همان: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون‏: ما از آنِ خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. (بقره/156)

به قول مرحوم آقامحمد رضا الهی قمشه‌ای:

آنِ خدای دان همه مقبول و ناقبول

مِن رَحمةٍ بَدا و إلی رحمةٍ یَؤُول

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق

این است سر عشق که حیران کند عقول

و بین این مبدا و معاد هم تنها از یک چیز سخن گفته شد: پروردگاری کریم که به انسان علم داد، آن هم با ابزار قلم؛ ولی این انسان، علی‌رغم چنین بزرگواری‌ای که در حقش شده، طغیانگری می‌کند.

4) «إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى»

بی‌تردید رجوع [تنها] به سوی پروردگار توست.

همه ناامیدی‌ها، تزلزل‌ها، هوسرانی‌ها، مردم‌آزاری‌ها، ... و در یک کلمه، بدی‌ها، از اینجا شروع می‌شود که این آیه را فراموش می‌کنیم.

کسی که پایان همه کارها را به دست خدا ببیند، آیا بن‌بستی در زندگی می‌بیند؟

کسی که نهایت همه قدرت‌ها را در خدا ببیند، آیا در مقابل کوران حوادث، ذره‌ای تزلزل‌ به خود راه می‌دهد؟

کسی که بداند که تمامی اعمال و حرکاتش سرانجام در محضر خدا محاسبه خواهد شد، آیا هر کاری که هوس کند، انجام می‌دهد؟

کسی که حشر نهاییِ همگان با هم در محضر عدل خدا را باور کند، آیا دست به آزار دیگران می‌زند؟

و ...

خلاصه اینکه، کسی که بداند آخر کارش با خداست و جز خدا مقصدی در کار نیست، آیا بدی‌ای با خود خواهد برد؟

**مورد زیر را در کانال نگذاشتم**

5) «إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى»

- فرمود بی‌تردید «الرُّجْعى» (= رجوع) به سوی پروردگار توست. و نفرمود رجوع چه چیزی؟ یعنی این تعبیر را مطلق آورد (نه مقید به چیزی خاص)؛ پس دلالت بر رجوع هر چیز به خدا می‌کند.

- اما چرا «ربک» گفت و نفرمود: رجوع [همه چیز] به «الله» است؟

شاید با توجه به نکته‌ای که در جلسه352 (تدبر1-ج) بیان شد، بتوان این آیه را شاهدی گرفت بر اینکه پیامبر اکرم ص بالاترین مقام در میان مخلوقات را داراست: زیرا رجوع همه چیز، به مقامی است که آن مقام، مقام «ربّ تو» است؛ به تعبیر دیگر، آن مقامی که ربوبیت تو را برعهده گرفته، همان مقامی است که هر چیزی بدان برمی‌گردد.

توجه:

این مضمون که بازگشت و نهایتِ صیرورت همه چیز به «الله» است، در بسیاری از آیات دیگر، مورد توجه بوده است (مثلا: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون، بقره/156؛ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً، مائده/48 و 105)؛ سوال فوق، این است که آوردن کلمه «ربک» در حالی که غالبا از کلمه «الله» در این مقام استفاده شده، چه دلالت اضافه‌ای دارد؟ و تلقی فوق این است که مقام الله (ذات مستجمع حمیع صفات کمال)، همان مقامی است که ربوبیت شخص پیامبر ص را برعهده دارد.

## 356-357) سوره علق (96) آیات 9-10 أَ رَأَيْتَ الَّذي يَنْهى‏؛ عَبْداً إِذا صَلَّى ‏ 28/12/1395

### ترجمه

آیا دیدی کسی را که باز دارد؛ بنده‌ای را آنگاه که نماز می‌گذاشت.

### اختلاف روایت در تعداد آیات این سوره[[41]](#footnote-41)

### شأن نزول

1) روایت شده است که ابوجهل بر جمعی از قریش وارد شد و گفت: شنیده‌ام که محمد جلوی چشم شما صورتش را بر زمین می‌مالد [اشاره به حالت سجده] .

گفتند. بله، همین طور است.

گفت اگر ديدم كه اين كار را مي‌كند، گردنش را لگدمال مي‌كنم.

به او گفته شد: او آنجا دارد نماز می‌گذارد.

رفت تا به ایشان جسارت کند، یکدفعه دیدند عقب عقب می‌رود و دستهایش را به حالت دفاع از خود حرکت می‌دهد.

گفتند ابوحَکَم [= لقب ابوجهل]، تو را چه شده؟

گفت ميان من و محمّد خندقى پر از آتش بود و وضعیتی ترسناک و بالهايى كه مانع از پيشروى من می‌شد.

و پیامبر خدا ص فرمود: به کسی که جانم به دست اوست سوگند، اگر نزدیکم می‌شد ملائکه اعضای بدنش را از هم پاره می‌کردند.

مجمع البيان، ج‏10، ص782؛ مناقب آل أبي طالب ع[[42]](#footnote-42)، ج‏1، ص71؛ الدر المنثور، ج‏6، ص369-370

فقد جاء في الحديث أن أبا جهل قال هل يعفر محمد وجهه بين أظهركم قالوا نعم قال فبالذي يحلف به لئن رأيته يفعل ذلك لأطأن على رقبته فقيل له ها هو ذلك يصلي فانطلق ليطأ على رقبته فما فجأهم إلا و هو ينكص على عقبيه و يتقي بيديه فقالوا ما لك يا أبا الحكم قال إن بيني و بينه خندقا من نار و هولا و أجنحة و قال نبي الله و الذي نفسي بيده لو دنا مني لاختطفته الملائكة عضوا عضوا فأنزل الله سبحانه «أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى‏» إلى آخر السورة؛ رواه مسلم في الصحيح[[43]](#footnote-43)

### حدیث

2) از امام صادق ع روایت شده است:

امیرالمومنین ع در مسجد کوفه بر مردی گذشت که نماز «ضحی» می‌خواند. امیرالمومنین ع با شلاقی که در دست داشت آرام به پهلوی او زد و گفت: نماز اوابین (توبه‌کنندگان) را ذبح می‌کنی؟ خداوند ذبحت کند!

گفت: پس ترکش کنم؟

فرمود: پس [گمان کرده‌ای که من کسی هستم که درباره‌اش گفته شده] «آیا دیدی کسی را که باز دارد بنده‌ای را آنگاه که نماز می‌گذاشت»؟

و امام صادق ع در ادامه فرمودند: همین که حضرت علی ع وی را نهی از منکر کرد، برای اثبات اینکه این کار روا نیست، کافی است.

[توضیح:

در فاصله وقتی که خورشید بالا می‌آید تا قبل از اذان ظهر، نمازی از پیامبر ص توصیه نشده است؛ اما در مقابل، نافله‌های نماز ظهر بسیار توصیه و علامت «اوابین» (توبه‌کنندگان) دانسته شده بود. بعد از ایشان، عده‌ای بدعتی گذاشتند و به بهانه‌ اینکه نافله ظهر را قبل از اذان ظهر بخواهیم، ابتدا قبل از اذان ظهر، و سپس برای این مقطع از زمان، نمازی را [تا سقف 8 رکعت که تعداد رکعات نافله ظهر است] توصیه کردند و نامش را نماز «ضحی» گذاشتند و بعدا در مقابل سخن پیامبر ص، حتی آن را نماز «اوابین» هم نامیدند!

حضرت علی ع در زمان خلافت خود با این بدعت مخالفت کردند؛ و اینکه فرمود «نماز اوابین را ذبح می‌کنی، یعنی وقتی افراد به جای نافله ظهر، که وقتش بعد از اذان ظهر است، این نماز را می‌خوانند، دیگر نافله ظهر را نمی‌خوانند و با این کارشان، گویی نافله ظهر را که به نماز توبه‌کنندگان معروف بوده، ذبح کرده‌اند. (الوافي، ج‏7، ص116)

اما از زمان معاویه به بعد، دوباره این بدعت رواج یافت و این را یکی از اشکالات امیرالمومنین ع شمردند! و احادیثی درباره اهمیت این نماز از قول پیامبر ص جعل کردند. امروزه هم متاسفانه این نماز رواج دارد، با اینکه در کتب بسیار معتبرشان، مانند صحیح بخاری، روایاتی (مثلا از قول پسر عمر) دارند که نه‌تنها پیامبر ص، بلکه ابوبکر و عمر هم چنین نمازی نخوانده‌اند (صحیح بخاری، ج1، ص220، ح 1110)[[44]](#footnote-44)]

الكافي، ج‏3، ص452؛ من لا يحضره الفقيه[[45]](#footnote-45)، ج‏1، ص566

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُمِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ رَفَعَهُ قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص بِرَجُلٍ يُصَلِّي الضُّحَى فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَغَمَزَ جَنْبَهُ بِالدِّرَّةِ وَ قَالَ نَحَرْتَ صَلَاةَ الْأَوَّابِينَ نَحَرَكَ اللَّهُ قَالَ فَأَتْرُكُهَا قَالَ فَقَالَ أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى‏. عَبْداً إِذا صَلَّى فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ كَفَى بِإِنْكَارِ عَلِيٍّ ع نَهْياً.

3) از امام صادق ع روایت شده است:

هنگامی که نمازگزار به نماز می‌ایستد، رحمت از اوج آسمانها تا گردنه‌های زمین بر او نازل می‌شود و فرشتگان بر او حلقه می‌زنند و فرشته‌ای ندایش می‌دهد: اگر این نمازگزار از آنچه در این نماز است باخبر بود، نمازش را تمام نمی‌کرد!

الكافي، ج‏3، ص265

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا قَامَ الْمُصَلِّي إِلَى الصَّلَاةِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَى أَعْنَانِ الْأَرْضِ وَ حَفَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَ نَادَاهُ مَلَكٌ لَوْ يَعْلَمُ هَذَا الْمُصَلِّي مَا فِي الصَّلَاةِ مَا انْفَتَلَ.[[46]](#footnote-46)

### تدبر

1) «أَ رَأَيْتَ الَّذي يَنْهى‏؛ عَبْداً إِذا صَلَّى»

گاه طغیانگری انسان به حدی می‌رسد که نه‌تنها خودش نماز نمی‌خواند، بلکه مانع از نمازگزاردن دیگران می‌شود. البته اینها از دید خدا مخفی نمی‌ماند.

#### نکته‌ای برای اخلاق اجتماعی

گاهی ممکن است کسی در خانواده ویا جمعی باشد که اهل نماز نیستند و فرد نمازگزار را مسخره می‌کنند.

این آیه به او دلداری می‌دهد که اندوهی به دل راه مده! تو که در چنین شرایطی نماز می‌خوانی، به پیامبرت اقتدا کرده‌ای! تازه، اینها تو را فقط مسخره می‌کنند، اما آن زمان در مقابل نماز پیامبر، قصد چه جسارتهایی می‌کردند؟! (حدیث1)

2) «أَ رَأَيْتَ الَّذي يَنْهى‏؛ عَبْداً إِذا صَلَّى»

مقصود از «آیا دیدی کسی را که ...» در این آیه چیست؟

الف. مواخذه است؛ بدین معنا که «فکر می‌کنی چه عذابی در انتظار اوست»؟ (مجمع‌البیان، ج‏10، ص782)

ب. در مقام تعجب واداشتن است؛ (مجمع‌البیان، ج‏10، ص782؛ الميزان، ج‏20، ص326) به همان وجهی که در زبان فارسی می‌گوییم که «واقعا می‌بینی که فلانی چنین می‌کند؟!»

ج. شاید هشداری است به واقع‌بینی در زندگی یک مومن و مشکلاتی که برایش پیش می‌آید:

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

در آیات قبل، ابتدا از اکرام انسان با تعلیم ویژه‌ای (که مایه برتری او بر غیر انسان شده است، جلسه 352، تدبر2) سخن گفت، سپس هشدار داد که گمان نکنید که وقتی خدا چنین انسان را اکرام کرده، دیگر همه چیز در این انسان بر وفق مراد است:

اولین هشدار این بود که علی‌رغم چنین عنایت ویژه‌ای عده‌ای راه طغیان را در پیش می‌گیرند.

شاید در اینجا دارد هشدار دوم را می‌دهد که: اگر کسی مومن شد و در همین مسیر کرامت الهی گام برداشت، انتظار نداشته باشد که از جانب آن طغیانگرها اذیت نشود؛

حتی برای نماز خواندنشان، که ظاهرا یک امر فردی است و کاری به کار آنها ندارد، مزاحمش خواهند شد.

#### نکته تخصصی سیاسی

اگر نکته فوق صحیح باشد، هشداری است که مواظب باشید:

شیطان برای گرفتن دینتان، ابتدا از زاویه سکولاریسم (جدایی دین از مسائل اجتماعی) وارد می‌شود؛ اما اگر وارد شد آزادی عملتان در مسائل دینی‌ مربوط به خودتان را هم تحمل نخواهد کرد. شاهد ساده‌اش هم مخالفت شدید حکومت‌های سکولار غربی با حجاب زنان مسلمان است.

د. ...

3) «عَبْداً إِذا صَلَّى»

اگر این سوره اولین سوره نازل شده بر پیامبر ص باشد و یکجا نازل شده باشد، تعبیر «بنده‌ای که نماز می‌گذاشت» دلالت دارد که پیامبر اکرم ص قبل از نزول قرآن هم نماز می‌خوانده است؛ و این شاهدی است بر اینکه ایشان قبل از برانگیخته شدن به «رسالت» [= ابلاغ پیام الهی به دیگران] ، مقام «نبوت» [اطلاع از مطالب وحیانی] را دارا بوده است. (المیزان، ج20، ص325)

4) «أَ رَأَيْتَ الَّذي يَنْهى‏؛ عَبْداً إِذا صَلَّى»

مقصود از « الَّذي يَنْهى» در این آیه، علی‌القاعده همان انسان طغیانگر است که در آیه 6 از او سخن گفته شد.

پس،

کسی که خود در مقابل خداوند طغیان کرده، رسم بندگی بجا نمی‌آورد، حتی برای عبادات فردی انسانهایی که ظاهراً کاری به کار وی ندارند، نیز مانع‌تراشی می‌کند.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی سیاسی

کسی که راه طغیانگری در مقابل خدا در پیش می‌گیرد، این گونه نیست که به آزادی‌های فردی هم احترام بگذارد.

در دوره جدید، با شعار «آزادی» و «لیبرالیسم» (مکتب اصالت آزادی) تلاش شد دین و دینداری از عرصه زندگی کنار زده شود؛ با این ادعا که «هرکسی در عرصه زندگی خود آزاد است، مادام که به آزادی‌های دیگران تجاوز ننماید.» و مدعی شدند که دینداری، عرصه را بر آزادی‌های فردی تنگ می‌کند؛ اما لیبرالیسم، آزادی همگان، حتی دینداران را به رسمیت می‌شناسد.

اما تجربه تمدن مدرن بخوبی اثبات کرد که چنین «آزادی»ای، بیش از یک شعار، و سرپوشی برای بسط سلطه سلطه‌گران نخواهد بود؛ و انسان‌ها تا زمانی آزادی دارند، که در مقابل نظام سلطه تسلیم باشند؛ لذا صریحا اعلام کردند که ایدئولوژی «لیبرال دموکراسی» آزادی انسان را به رسمیت می‌شناسد مگر آزادی کسی که نخواهد زیر بار نظام «لیبرال دموکراسی» برود؛ و از حمایت همه‌جانبه کشورهای غربی از کودتای الجزایر- که مردم در انتخابات آزاد به یک حکومت دینی رای داده بودند - تا قوانین سختگیرانه علیه حجاب زنانی که نمی‌خواهند ابزار شهوترانی مردان بی‌دین قرار گیرند، و ... همگی شواهدی است بر اینکه «کسی که در مقابل خدا طغیان می‌کند، قطعا به دینداران، حتی در مقام دینداری خودشان هم آزادی نخواهد داد.»

## 358) سوره علق (96) آیه 11 أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى 29/12/1395

### ترجمه

آیا نگاه کرده‌ای که اگر بر هدایت بود، [چه می‌شد] ؟

#### میلاد مبارک حضرت زهرا، صدیقه کبری سلام الله علیها، بر تمامی پویندگان راهش مبارک باد

سالی که بهارش قدم فاطمه باشد صدها برکت از کرم فاطمه باشد

امید که یک مژده ز صدها خبر خوش پیغام فرج در حرم فاطمه باشد

### حدیث

1) فرازهایی از خطبه فدکیه

حضرت زینب س روایت کرده است هنگامی که به حضرت فاطمه سلام الله علیها خبر رسید که ابوبکر تصمیمش بر اینکه فدک را از ایشان بازدارد قطعی شده، روسری‌اش را محکم کرد و خود را در چادری پیچید و همراه جمعی از زنان از منزل خارج شد، و به نحوی حرکت ‌کرد که راه رفتنش، از راه رفتن رسول خدا ص چیزی کم نداشت، تا بر ابوبکر – در حالی که در میانه جمعی از مهاجران و انصار بود – وارد شد، ناله‌ای سر داد که همه افراد به گریه افتادند، چون گریه‌اش آرام گرفت، فرمود:

... و شهادت می‌دهم که پدرم محمد ص بنده و رسول خداست؛ پیش از آنکه بیافریند او را اختیار کرده بود، و پیش از آنکه مبعوثش کند، او را برگزیده بود؛ هنگامی که خلایق در غیب، مکنون؛ و از هر هول و هراسی، مصون؛ و با عدم، قرین بودند، [خدا این کار را انجام داد] بر اساس علم خداوند عز و جل به عاقبت امور و احاطه‌اش به حوادث ایام، و شناختش از حد و اندازه کارها؛ خداوند عز و جل او را مبعوث کرد برای تمام کردن کار خود، و محقق ساختن حکمی که مقدر شده بود؛ پس [حضرت محمد ص] امت‌ها را دید که در دین‌های خود فرقه‌فرقه شده بودند، هر یک به آتشی گرفتار و به پرستش بت‌هایی مشغول بود، و خدا را با اینکه می‌شناختند، انکار می کردند؛ پس خداوند عز و جل با حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ظلمتهای آنها را نور بخشید، ابهام و تردیدها را از قلبها گشود، و تاریکیها را از مقابل دیدگان زدود، ...

... سپس شما ای بندگان خدا ...گمان کردید که خداوند حقی برایتان در این امر قرار داده است، و عهدی بود که به جانب شما گسیل داشته بود، در حالی که ما باقی‌مانده آن چیزی بودیم که خداوند بر شما خلیفه قرار داده بود، و کتاب خدا با ما بود، در حالی که بصیرت‌هایش آشکار بود، و آیاتش در مورد ما، از امور مخفی‌اش پرده برمی‌داشت، و برهانش ظواهرش را کاملا واضح می‌ساخت، و شنیدنش جان هر جنبنده‌ای را آرام می‌کرد، پیروی از آن به بهشت رضوان ره می‌نمود و گوش سپردن به آن، به سوی نجات ره می‌برد ...

... در حالی که کتاب خداوند در مقابل شماست: مطالبش نمایان، احکامش شکوفا، نشانه‌هایش رهنما، برحذرداشتن‌هایش تردیدناپذیر، و دستوراتش واضح است، و شما آن را پشت سرتان انداخته‌اید؛ آیا می‌خواهید از او روی برگردانید؟ یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ ...

بلاغات النساء، ص27-31؛ الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص98-104

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي طَاهِرٍ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ- رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ دِيَارِ مِصْرَ لَقِيتُهُ بِالرَّافِقَةِ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عِيسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ قَالَ: أَخْبَرَنَا جَعْفَرٌ الْأَحْمَرُ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَت‏ ْ: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِهَا فَدَكَ لَاثَتْ خِمَارَهَا وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا وَ خَرَجَتْ فِي حَشَدَةِ نِسَائِهَا وَ لُمَةٍ مِنْ قَوْمِهَا، تَجُرُّ أَدْرَاعَهَا، مَا تَخْرِمُ مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ‏] شَيْئاً، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ- وَ هُوَ فِي حَشَدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ- فَأَنَّتْ أَنَّةً أَجْهَشَ لَهَا الْقَوْمُ بِالْبُكَاءِ، فَلَمَّا سَكَنَتْ فَوْرَتُهُمْ قَالَتْ:

... وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِلَهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنِ ابْتَعَثَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنِ اسْتَنْجَبَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغُيُوبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بِسَتْرِ الْأَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنِهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْماً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَآيِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاضِعِ الْمَقْدُورِ، ابْتَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِتْمَاماً لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ‏] فِرَقاً فِي أَدْيَانِهَا، عُكَّفاً عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا، فَأَنَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ‏] ظُلَمَهَا، وَ فَرَّجَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَهَا، وَ جَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا،

...ثُمَّ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ ... زَعَمْتُمْ حَقٌّ لَكُمْ لِلَّهِ [ملکه الله] فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ، وَ نَحْنُ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَنَا عَلَيْكُمْ، وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، وَ آيٌ فِينَا مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، وَ بُرْهَانٌ مُنْجَلِيَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ لِلْبَرِيَّةِ إِسْمَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدٍّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُه‏...

...وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَ رَغْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟، أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُون‏...[[47]](#footnote-47)

2) از امام رضا ع روایت شده است:

امام آبی گوارا بر تشنگان است، و راهنمایی برای هدایت و نجات دهنده از هلاکت است.

الكافي، ج‏1، ص200

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عن الرِّضَا ع:

الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَإِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى‏.

### تدبر

1) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى»

در این آیه، جمله شرطیه را آورد ولی جواب شرط را نیاورد: آیا نگاه کرده‌ای که اگر بر هدایت بود، [آنگاه...؟].

منظور از «او» در این جمله که «او بر هدایت بود» کیست، و آن جمله محذوف چیست؟

الف. منظور، همان بنده نمازگزار است؛

و آنگاه جواب شرط می‌تواند این باشد که:

(1) «چه عذابی در انتظار آن طغیانگر است»؛ یعنی «اگر آن طغیانگر که بنده نمازگزار را منع می‌کرد می‌دانست که آن بنده بر هدایت است، چه عذابی در انتظار او خواهد بود؟ (مجمع‌البیان، ج10، ص783؛ المیزان، ج20، ص326)

(2) «چه اندازه کار آن طغیانگر عجیب و نامعقول بود»؛ یعنی «اگر آن طغیانگر که بنده نمازگزار را منع می‌کرد می‌دانست که آن بنده بر هدایت است، چه اندازه کارش عجیب و نامعقول بود»؟ (مجمع‌البیان، ج10، ص783)

(3) ...

ب. منظور، خود آن طغیانگر است؛ آنگاه جواب شرط می‌تواند همانند موارد فوق باشد؛ یعنی: اگر آن طغیانگر بر هدایت بود، می‌فهمید که با این کارش چه عذابی در پیش دارد؛ یا چه اندازه کارش نامعقول بوده است؛ یا چه کاری را باید امر می‌کرد یا مانع می‌شد (المیزان، ج20، ص326)؛ یا ...

ج. ...

2) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى»

گاه انسان بدون اینکه درباره سخن کسی تامل کرده باشد، پیشاپیش خود را در موضع حق و او را در موضع باطل می‌بیند. انسان همواره باید قبل از موضع‌گیری در مورد هرکس، ابتدا با خود بیندیشد که اگر او بر هدایت بود، چطور؟

3) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى»

این آیه ظاهرا در مقام این است که آن انسان طغیانگر را که در مقابل بنده نمازگزار سد ایجاد می‌کرد، مواخذه کند که: تو که چنین می‌کنی، اگر آن بنده در هدایت بود و تو در اشتباه بودی، چطور؟ اما چرا از تعبیر «اگر او بر هدایت بود» استفاده کرد، و تعبیری مانند اگر واقعا «او آدم خوبی بود و کارش درست بود و تو در اشتباه بودی» نیاورد؟

الف. شاید می‌خواهد تذکر دهد که مساله اصلی برای قضاوت کردن درباره کسی، و خوب یا بد دانستن او، مساله در مسیر هدایت بودن است. یعنی معیار قضاوت درباره افراد، وضع کنونی آنها نیست. ممکن است به صورت بالفعل الان ما بهتر از دیگری باشیم، اما او چون در مسیر هدایت قرار گرفته، عاقبتش بهتر از ما شود.

ب. شاید می‌خواهد تذکر دهد که مساله اصلی برای قضاوت کردن درباره کسی، و خوب یا بد دانستن او، وضع مادی و امکانات دنیوی او نیست؛ بلکه وضعیت معنوی و در مسیر هدایت بودن اوست.

ج. ...

## 359) سوره علق (96) آیه 12 أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى ‏ 30/12/1395

### ترجمه

[آیا نگاه کرده‌ای که اگر او بر هدایت بود،] یا به تقوی امر می‌کرد [چه می‌شد] ؟

### تبریک سال نو

💐 سال نو شد. 🌿

یک سال دیگر هم از عمرمان گذشت.

آنچه خوردیم و پوشیدیم و وقت گذراندیم؛ از دستمان رفت؛

آنچه برای ما ماند و می‌ماند،

باورهایی است که نحوه تصمیم‌گیری‌، و در حقیقت، رنگ و بوی جانمان را رقم زده؛

و اعمال رفتاری که هویت و شخصیت‌مان را سامان داده است.

💐 سال نو شد. 🌿

گرد و غبار از خانه‌ها رُفتیم.

آیا غبار از خانه دل نروبیم؟

آیا خودمان نو نشویم؟

اما چگونه؟

خداوند پاسخ می‌دهد:

«ما کتابی برایتان فرستادیم که در آن ذکر و حال شماست؛ پس، آیا در آن نمی‌اندیشید؟!» (انبیاء/10)

جمعی از تشنگان وحی کوشیدند، سال گذشته، هر روز دست کم درباره یک آیه از این کتاب بیندیشند.

شما هم اگر می خواهید همراه شوید، بسم الله؛

در کانال «یک آیه در روز» عضو شوید و آن را به دوستانتان معرفی کنید:

<https://t.me/YekAaye>

ان‌شاءالله که در سال 1396، بتوانیم با یاری قرآن، خودمان را نو کنیم.

سال نو بر آنان که می‌خواهند از نو زندگی کنند، مبارک باد.

### نکات ترجمه

«التَّقْوى» از ماده «وقی» به معنای نگهداشتن و حفظ کردن است و ترجمه کلمه «تقوی» به «خودنگهداری» بسیار مناسب‌تر است تا «پرهیزکاری». درباره این کلمه در جلسه 135 توضیح داده شد.

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است:

تقوی بر سه گونه است:

یکی تقوای به خدا، و آن عبارت است از اینکه کار محل اختلاف [که درباره‌اش اختلاف نظر هست] را ترک کند، چه رسد به شبهات؛ و این تقوای خاص الخاص است؛

و تقوای از خدا، و آن عبارت است از ترک شبهات، چه رسد به ترک حرام؛ و این تقوای خاص است؛

و تقوای از ترس آتش و عقاب، و آن عبارت است از ترک حرام؛ و این تقوای عام است ...

و فرمودند:

تفسیر تقوا عبارت است از رها کردن آنچه که انجامش مشکلی ندارد، برای برحذر ماندن از آنچه مشکل دارد.

مصباح الشريعة، ص38

قَالَ الصَّادِقُ ع التَّقْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ تَقْوَى بِاللَّهِ وَ هُوَ تَرْكُ الْخِلَافِ فَضْلًا عَنِ الشُّبْهَةِ وَ هُوَ تَقْوَى خَاصِّ الْخَاصِّ وَ تَقْوَى مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ تَرْكُ الشُّبُهَاتِ فَضْلًا عَنِ الْحَرَامِ وَ هُوَ تَقْوَى الْخَاصِّ وَ تَقْوَى مِنْ خَوْفِ النَّارِ وَ الْعِقَابِ وَ هُوَ تَرْكُ الْحَرَامِ وَ هُوَ تَقْوَى الْعَام‏ ...

... َ وَ تَفْسِيرُ التَّقْوَى تَرْكُ مَا لَيْسَ بِأَخْذِهِ بَأْسٌ حَذَراً مِمَّا بِهِ الْبَأْس‏.

2) از امام باقر ع روایت شده است:

پیامبر اکرم ص در حجة الوداع خطبه‌ای خواندند و فرمودند:

ای مردم!

به خدا سوگند که چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش دور نماید، مگر اینکه شما را بدان امر کردم؛

و چیزی نبود که شما را به آتش نزدیک کند و از بهشت دور نماید، مگر اینکه شما را از آن بازداشتم.

و همانا روح‌الامین در جان من چنین القا کرد که کسی نمی‌میرد مگر اینکه روزی‌اش را به طور کامل دریافت کند؛

پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب [روزی] حرص نزنید؛

و مبادا اگر چیزی از روزی کسی به تاخیر افتاد، آن را از راه غیر حلال طلب کند؛ چرا که آنچه نزد خداست به دست نمی‌آید مگر با طاعتش.

الكافي، ج‏2، ص74

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ع فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! وَ اللَّهِ مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ؛

أَلَا وَ إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَ لَا يَحْمِلْ أَحَدَكُمْ اسْتِبْطَاءُ شَيْ‏ءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا يُدْرَكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ.[[48]](#footnote-48)

### تدبر

1) «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى»

آن انسان طغیانگر، منع از نماز می‌کرد (علق/7-9)؛ و این بنده‌ای که بر هدایت است، امر به تقوی.

و جالب اینجاست که هم نماز خواندن و هم رعایت تقوی، از اموری‌اند که در نگاه بسیاری از انسان‌ها مساله‌ای شخصی و فقط و فقط به خود شخص مرتبط می‌باشد.

اما شاید این آیات می‌خواهند این نگاه را به چالش بکشند.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان، موجودی اجتماعی است؛ پس، هرچند در ظاهر خود را بی‌اعتنایی بزند، اما در واقع، نمی‌تواند نسبت به زندگی دیگران بی‌اعتنا باشد؛ تا حدی که بسیاری از جامعه‌شناسان برجسته (مانند کولی، مید و بلومر) از «اثرآینه‌سان» سخن گفته‌اند (یعنی انسان هر کاری که می‌کند، نگاه می‌کند که چه اثری در دیگران می‌گذارد و بر اساس انعکاسی که در دیگران دارد کارش را انجام می‌دهد) و عمده کنش‌های انسانی را اساساً «کنش متقابل» می‌دانند.

این آیات چه‌بسا می‌خواهند بگویند، هر انسانی، چه طغیانگر باشد و چه اهل هدایت، نمی‌تواند نسبت به زندگی و رفتار دیگران بی‌تفاوت باشد؛ و حتی در خصوص رفتارهایی که از منظر بسیاری از افراد، کاملا شخصی قلمداد می‌شود، امر و نهی‌ای دارند. البته این امر و نهی، صرفا زبانی نیست؛ بلکه بسیاری از اوقات، ما با اعمال‌مان و نیز با واکنش‌هایمان به رفتار دیگران، عملا آنها را امر و نهی می‌کنیم.

و اگر این واقعیت – که هر انسانی خواه ناخواه در حال امر و نهی دیگران است – جدی گرفته شود، به ادعای دروغین «لیبرالیسم» (که: انسانها مادام که متعرض دیگران نشده‌اند آزادند و ما کاری به باورها و جهت‌گیری‌های درونی دیگران نداریم) فریفته شویم، خواهیم ‌اندیشید که واقعا اگر ما دائما در حال امر و نهی دیگران هستیم، به چه چیزی امر کنیم و از چه نهی نماییم.

نکند ما جزء کسانی باشیم که عملا از ارتباط انسانها با خدا (نماز) منع می‌کنیم؛ و کسی را که اهل ترویج تقواست، از خود می‌رانیم!

2) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى؛ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى»

قرآن کریم در اولین آیات نازل شده بر پیامبر ص، وقتی می‌خواهد مخاطب را به برتر بودن یک انسان توجه دهد، دو ویژگی برایش برمی‌شمرد: اهل هدایت بودن، و آمر به تقوی بودن.

یعنی معیار قضاوت درباره خوبی انسانها این دو چیز است:

آیا او در مسیر هدایت است؟

آیا او در زمره کسانی است که امر به تقوا می‌کنند؟

اما این دو ویژگی چگونه می‌توانند جامع همه خصلتهای خوب شوند؟

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

پاسخ سوال فوق، نیازمند توجه به چند مقدمه است:

(1) کار خوب، زمانی واقعا خوب است که انسان را به خدا نزدیک کند (وگرنه اگر برای شهرت و ریا و ... باشد، ارزشی ندارد)؛ وهم تقوا و هم هدایت، اموری‌اند که در نسبت با خدا معنی‌دار می‌شوند.

(2) چنانکه از معنای لغوی این دو کلمه هم فهمیده می‌شود «هدایت»، شناخت راه صحیح است؛ و «تقوی» (= خودنگهداری)، التزام عملی به پیمودن آن.

(3) «بر هدایت بودن» یک ویژگی ناظر به خود شخص است؛ و «امر به تقوا کردن» یک ویژگی ناظر به تعامل انسان با دیگران.

(4) در منطق قرآن کریم، رابطه متقابلی بین تقوا و هدایت هست: هدایت اساساً در متقین اثر می‌گذارد (هُدىً لِلْمُتَّقين؛ بقره/2) و ثمره هدایت هم تقواست (وَ الَّذينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ؛ محمد/17)؛ یعنی اگر کسی بر هدایت است، اهل تقواست؛ و اگر کسی امر به تقوا می‌کند، درصدد هدایت دیگران است.

پس،

در این دو تعبیر، حقیقتِ «خوب بودن یک انسان»،

اولا در نسبت با خدا،

ثانیا هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی،

ثالثا هم در مقام نظر و هم در مقام عمل،

نشان داده شده است.

3) «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى»

لحن آیه قبل (أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى)، به گونه‌ای بود که از آن استنباط می‌شد که انسان همواره باید قبل از موضع‌گیری در مورد هرکس، ابتدا با خود بیندیشد که اگر او بر هدایت بود، چطور؟ (جلسه قبل، تدبر2)

آمدن این تعبیر (یا به تقوی امر می‌کرد) بلافاصله بعد از آن، از این سوءتفاهم که: «پس، ما هرگز حق امر و نهی کردن به هیچکس را نداریم!» جلوگیری می‌کند.

یعنی در عین حال که نباید درباره دیگران سریع موضع‌گیری کرد و افراد را با کوچکترین اشتباهی در گمراهی محض دانست، اما عرصه‌هایی هم وجود دارد که انحراف و گناه کاملا آشکار است و در اینجا باید صریحا مخاطب را به تقوا امر کرد.

4) «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى»

تقوا، از ماده وقی و به معنای نگهداشتن است؛ و «تقوا» آن چیزی است که انسان را در مسیر صحیح نگه می‌دارد؛

بر اساس شأن نزول این آیات، مصداق اصلی آن بنده‌ای که «به تقوی امر می‌کرد» است، پیامبر اکرم ص بوده است (جلسه356،‌ شأن نزول)؛

و اگر پیامبر ص پیام آور از جانب خداست، باید ما را به هرآنچه در مسیر رسیدن به بهشت سعادت و دوری از جهنم شقاوت نیاز داریم، امر کرده باشد (حدیث2).

## 360) سوره علق (96) آیه 13 أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى 1/1/1396

### ترجمه

آیا دیدی [که] اگر تکذیب کرد و روی ‌برتافت، [آیا نمی‌دانست که خدا می‌بیند؟]

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است:

اگر بندگان هنگامی که نمی‌دانستند، می‌ایستادند و انکار نمی‌کردند، کافر نمی‌شدند.

الكافي، ج‏2، ص388

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا.[[49]](#footnote-49)

2) از امام کاظم ع روایت شده است:

کسی که یک آیه از کتاب خدا را تکذیب کند، اسلام را پشت سرش انداخته و با این کارش در حقیقت تکذیب کننده جمیع قرآن و پیامبران است.

الكافي، ج‏8، ص235

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ قَالَ قال أَبوالْحَسَنِ ع:

مَنْ كَذَّبَ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ نَبَذَ الْإِسْلَامَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ وَ هُوَ الْمُكَذِّبُ بِجَمِيعِ الْقُرْآنِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِين‏.

### تدبر

1) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

ظاهرا این آیه جمله شرطیه‌ای است که پاسخش در آیه بعد (أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى) آمده است.

و مقصود از این جمله چنین است:

آیا دیدی [آن طغیانگری که بنده نمازگزار را منع می‌کرد] اگر خودش در مقام تکذیب و رویگردانی از حق است، آنگاه آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند [و او را به خاطر این کار عذاب خواهد کرد]؟» (مجمع‌البیان، ج10، ص783؛ المیزان، ج20، ص326)

2) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

خداوند انسان را آفرید و با بزرگواری خود، به او علم ویژه‌ای داد (علق/1-5) اما به او اختیار هم داد، و این انسان، نه‌تنها ممکن است در مقام عمل طغیان کند (علق/6-7)، بلکه ممکن است در مقام نظر هم حقیقت را انکار (تکذیب) و از زیر بار حقیقت رفتن سرپیچی (تولی) نماید.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی

تکذیب حق، ظاهرا از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است؛ و به همان «تعلیم با قلم» (علق/4) برمی‌گردد.

هر ظرفیتی، همان گونه که اقتضای رشد فراوان پدید می‌آورد، به همان اندازه، امکان سقوط و انحراف را موجب می‌شود. خدا انسان را از نعمت «زبان» و سخن گفتن و نوشتن برخوردار کرد، که این ویژگی، از ممیزه‌هایی است که موجب برتری انسان بر سایر موجودات هستی شده است: چرا که انسان می‌تواند معرفت از اصل واقعیت جدا کند و در قالب زبان بریزد و بدون ارتباط با واقعیت، معرفت را منتقل کند. پس، در مقام شناخت، تنها به داده‌های حسی و عقلی خود محدود نمی‌شود؛ و تمام اندوخته‌های معرفتی دیگران را هم می‌تواند به اندوخته معرفتی خود بیفزاید. (توضیح بیشتر در جلسه352، تدبر2)

اما همین ویژگی (جدا کردن معرفت از اصل واقعیت و ریختن آن در قالب زبان)‌ امکان دروغ‌گویی و دروغ قلمداد کردن حقیقت و زیر بار حقیقت نرفتن را هم مهیا می‌کند.

به همین جهت است که «ایمان و کفر»، ویژگی خاص انسان، و غیر از «علم و جهل» است که در حیوانات و فرشتگان هم مشاهده می‌شود؛ و ایمان و کفر، علاوه بر علم، به اراده انسان هم مرتبط است.

به تعبیر دیگر، برای مومن بودن، دانستن حقیقت کافی نیست؛ بلکه تسلیم حقیقت بودن هم موضوعیت دارد؛

پس، در تحلیل انسان‌ها، باید امکان «کفر ورزیدن» و «سرپیچی از حق» را هم به عنوان یک ممیزه انسانی جدی گرفت؛ و برای مواجهه با آن هم آماده بود.

3) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى‏، أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى‏؛ أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

در این سه آیه با تکرار تعبیر «أَ رَأَيْتَ: آیا دیدی» ظاهرا تقابل دو سر طیف انسانیت را مطرح می‌کند.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

ظاهراً همان طور که «بر هدایت بودن» و «امر به تقوا کردن» دو ویژگی جامع یک انسان مطلوب است (جلسه قبل، تدبر2)،

«تکذیب» کردن و «سرپیچی نمودن» هم دو ویژگی جامع انسان نامطلوب است؛

زیرا:

مقدمه 1: تکذیب ناظر به مقام شناخت است و سرپیچی کردن ناظر به مقام عمل؛

مقدمه2: حق و حقیقت گرانبهاترین و ارزشمندترین امر عالم است؛

نتیجه: کسی است که در مقام نظر و عمل، در مقابل ارزشمندترین امر عالم ایستاده است، بدترین موجود است.

4) «أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى؛ أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى»

اگر کسی دست به تکذیب و سرپیچی از حق می‌زند، راه علاجش چیست؟

هشدار دادن و او را متوجه شاختن به این که خدا او را می‌بیند.

#### ثمره اخلاقی

اگر گاهی در برابر چیزی که می‌دانیم «حق» است، تسلیم نمی‌شویم، حاکی از این است که هنوز خدا را جدی نگرفته‌ایم.

## 20) سوره علق (96) آیه14 أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى‏ 20/1/1395

### ترجمه

آیا نمی‌دانست که خدا می‌بیند؟

### حدیث

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ‏ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع

يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاظِرِينَ عَلَيْك‏

اصول كافي، ج‏2، ص68

امام صادق (ع) به اسحاق بن عمار فرمود:

اى اسحاق، از خدا چنان بترس که گويا او را مى‏بينى؛ و اگر تو او را نبينى، او تو را مى‏بيند؛ پس اگر می‌بینی [= نظرت این است] که او تو را نمى‏بيند، قطعاً كافر شده‌ای! و اگر می‌دانی که تو را مى‏بيند، و آنگاه در برابرش با گناه آشکار می‌شوی، پس حتما او را در زمره پست‏ترين ناظران بر خود قرار داده‏اى!

### تدبر

1) کسی که می داند خدا می بیند و زیر نظر خدا کارش را انجام می دهد نه ناامید می‌شود، نه شکست برایش معنی دارد، نه خستگی، نه پشیمانی، و نه ...

2) راستی! وقتی به ما بگویند "می دانی خدا همه چیز را می بیند"، با خود می‌گوییم "چه خوب"؟ یا می گوییم " چه بد "؟ این سوال محک خوبی است که بفهمیم آدم خوبی هستیم یا مشکل داریم!

### کلامی از امام خمینی (ره)

همه ما خواهیم مرد و همه ما خواهیم حساب پس داد. بیدار بشوید ملت، بیدار بشوید دولت، همه بیدار باشید، همه‌تان در محضر خدا هستید، فردا همه باید حساب پس بدهید، از روى خون شهداى ما نگذرید بدون نظر ...

حکومت کردن بر یک همچو جامعه‏ای که خون خودش را در راه اسلام و در راه کشور اسلامی دارد می‏دهد، و جوانان برومندش را دارد فدا می‏کند؛ از کارهای بسیار مشکل و از امتحانات بسیار مشکل است. ای رؤسا! شماها در معرض امتحان درآمده‏اید، و اعمال شما دقیقاً تحت نظر خدای تبارک و تعالی است. ...

ای پاسداران! ای ارتشیان! ای ژاندارمری! و ای سایر قوای مسلّح نظامی و انتظامی! و ای رؤسای هر جا که هستید، هر قبیله که هستید و ای همۀ استاندارهای سرتاسر کشور! در معرض امتحان هستید. ...

از من طلبه تا تمام افراد این مملکت و تمام افراد بشر و تمام انبیا و اولیا، همه در معرض امتحان‏اند، به ادعا و گفتار رها نمی‏شوند. ...

همۀ گروهها، همۀ مردمی که در این مملکت یا در رأس امور هستند، یا در بازار هستند، یا در کشاورزی هستند، یا در کارخانه‏ها هستند، یا گروهکهای مفسد هستند، همه بدانند که در محضر خدا هستند و در معرض امتحان....

همه مورد امتحان خدا هستند. آن وقتی که قلم به دست می‏گیرید بدانید که در محضر خدا، قلم دست گرفته‏اید. آن وقتی که می‏خواهید تکلم کنید بدانید که زبان شما، قلب شما، چشم شما، گوش شما در محضر خداست.

عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت خدا نکنید.

در محضر خدا با هم دعوا نکنید سرِ امور باطل و فانی. برای خدا کار بکنید و برای خدا به پیش بروید.

اگر ملت ما برای خدا و برای رضای پیغمبر اکرم ص به پیش برود، تمام مقاصدش حاصل خواهد شد.

صحیفه نور، ج13، ص237 <http://lib.eshia.ir/50080/13/237>

**مورد زیر بعدا اضافه شد**

۳)‌ یک راه علاج طغیانگری و غلبه بر احساس استغنا (علق/۶-۷) ، این است که توجه کند که خدا او را می‌بیند؛ «ریشه طغیان دو چیز است: یکی اینکه خود را بی‌نیاز می‌بیند؛ دیگر آنکه خدا را نمی‌بیند و گمان می‌کند که خدا هم او را نمی‌بیند» (تفسیر نور، ج۱۰، ص۵۳۸)

## 361) سوره علق (96) آیه 15 كَلاَّ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ ‏ 2/1/1396

### ترجمه

حاشا و کلّا که اگر بازنایستد، سوگند که ناصیه‌ [= موی جلوی پیشانی، زمامِ] [او] را سخت بگیریم.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

**«كَلاَّ»** این کلمه در اصل برای «انکار» است و در معنای «حقا»، حرف تنبیه (هان)، کلمه جواب (بله،...) هم به کار می‌رود که در جلسه 353 توضیح داده شد.

**« لَئِنْ»** = لام مقدمه برای سوگند (موطئه للقسم) + حرف شرط (إن)

**«لَمْ يَنْتَهِ»** : «يَنْتَهِ» در اصل «ینتهی» بوده است که چون حرف جزم بر آن آمده، حرف «ی» پایانی آن، ساکن و سپس حذف شده است.

**«ینتهی»**

فعل مضارع از ماده «نهی» است که به باب «افتعال» رفته و معنای «مطاوعه» (قبول کردن و پذیرفتن) پیدا کرده است («انتهی» یعنی نهی را پذیرفت).

ظاهرا اصل این ماده در دو معنا به کار رفته است:

یکی در معنای «پایان و به نهایت رسیدن»، و

دوم در معنای «بازداشتن و مانع شدن».

البته عموم اهل لغت، تنها یک اصل برای این ماده معتقدند هرچند در اینکه کدام از این دو معنا اصل است، اختلاف دارند. برخی اصل را در معنای اول (پایان و نهایت کار) دانسته و گفته‌اند و گفته‌اند معنای «بازداشتن» از این جهت است که وقتی «نهی» می کنید و مخاطب نهی را می‌پذیرد و بازمی‌ایستد، در حقیقت، آنجا را پایان کار خود قرار داده است (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص359) اما برخی اصل را معنای دوم (بازداشتن) دانسته و گفته‌اند که «پذیرش نهی» (= انتهاء) بر دو قسم است: یکی اختیاری و دوم طبیعی؛ و در مورد دوم، هر چیزی را بخواهند بازدارند، آن نقطه بازداشتن آن، نهایت آن محسوب می‌شود و لذا به آن «انتها» و «نهایت» گفته‌اند. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص265-266)[[50]](#footnote-50).

همچنین به عقل **«نُهیة»** گفته می‌شود از این جهت که انسان را از ورود در بدیها بازمی‌دارد، که جمع آن، «نُهی» می‌باشد: «أُولِي النُّهى؛ طه/54 و 128)‏ (مفردات ألفاظ القرآن، ص827)

**«لَنَسْفَعاً»** = لام قسم + فعل مضارع مجزوم «نسفع» + نون تاکید خفیفه (این نون را در سبک نحوی اهل کوفه، غالبا به صورت «ن» می‌نویسند؛ اما در سبک نحوی اهل بصره، به صورت الف با تنوین نوشته می‌شده است چون هنگام وقف، به صورت «آ» خوانده می‌شود؛ مجمع البيان، ج‏10، ص780)[[51]](#footnote-51)

**«سفع»** در دو معنا به کار رفته است. یکی در معنای رنگ سیاهی که به سرخی میل کرده باشد؛ و دیگری به معنای «گرفتن با دست» است (معجم المقاييس اللغة، ج‏3، ص83) و برخی تاکید کرده‌اند که نه هرگونه گرفتن، بلکه گرفتن محکم و شدیدی است که با کشیدن توام باشد. (مجمع البيان، ج‏10، ص779 ؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏5، ص141). ماده «سفع» (لنسفعاً) در قرآن کریم فقط همین یکبار به کار رفته است.

**«النَّاصِيَةِ»** به معنای رستنگاه موی جلوی سر است (مفردات ألفاظ القرآن، ص810)، و یا خود مویی که در قسمت جلوی سر روییده باشد (مجمع البيان، ج‏10، ص779)[[52]](#footnote-52). در زبان فارسی معادل معینی ندارد و بسیاری از مترجمان آن را به «پیشانی» ترجمه کرده‌اند که ترجمه دقیقی نیست؛ زیرا «پیشانی» به محدوده بالای ابرو تا رستنگاه موی سر گفته می‌شود که معادل این کلمه در زبان عربی «جَبهة» می‌باشد؛ در حالی که «ناصیه» به قسمتی می‌گویند که از رستنگاه مو شروع می‌شود و تا بالای سر ادامه می‌یابد و در مقابل «قفا» (پشت سر) می‌باشد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏5، ص141)

کلمه «ناصیة» چهار بار به کار رفته (هود/56؛ علق/15 و 16؛ الرحمن/41) که مورد اخیر آن به صورت جمع (نواصی) بوده است.

بدین ترتیب، مقصود از **«لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ»** آن است که قسمت جلوی سر کسی را محکم و با شدت بگیریم و به سمت و سوی خاصی بکشیم، به طوری که وی کاملا خوار و ذلیل شود و نیز توان هیچگونه مقاومت و سرپیچی نداشته باشد. البته با توجه به اینکه در ماده «سفع» معنای سیاهی مایل به سرخی هم نهفته بوده، برخی توضیح داده‌اند که چه‌بسا در این تعبیر، این معنا که صورتش بر اثر حرارت با آتش سیاه شود نیز لحاظ شده است. (مجمع البيان، ج‏10، ص783)

### حدیث

1) از امام سجاد ع دعایی در خصوص فاصله بین نافله‌های روز جمعه آمده است؛ فرازی از آن بدین صورت است:

خدایا ! همانا دلم امید به رحمت گسترده‌ات دارد و جانم از شدت عقابت بیمناک است. از تو می‌خواهم بر محمد و آل او درود فرستی و مرا از مکر خویش ایمن داری و از خشم خویش در عافیت بداری و مرا از اولیای طاعت خود گردانی و با رحمت و مغفرتت بر من تفضل کنی و با فضل گسترده‌ات مرا از ذلیل شدن در برابر بندگانت برتر داری و بر من رحم کنی از اینکه به ناامیدی مردودی، و «سَفَعِ» [= سوزانندگی و گرفتاری در] آتش محرومیت، مبتلا شوم.

مصباح المتهجد، ج‏1، ص348

اللَّهُمَّ إِنَّ قَلْبِي يَرْجُوكَ لِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ نَفْسِي تَخَافُكَ لِشِدَّةِ عِقَابِكَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تُؤْمِنَنِي مَكْرَكَ وَ تُعَافِيَنِي مِنْ سَخَطِكَ وَ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْلِيَاءِ طَاعَتِكَ وَ تَفَضَّلَ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ تُشَرِّفَنِي بِسَعَةِ فَضْلِكَ عَنِ التَّذَلُّلِ لِعِبَادِكَ وَ تَرْحَمَنِي مِنْ خَيْبَةِ الرَّدِّ وَ سَفْعِ نَارِ الْحِرْمَان‏.[[53]](#footnote-53)

2) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌های خود فرمودند:

...پس تقوای خدایی را پیشه کنید که شما در مقابل دیدگان اویید و ناصیه [= پیشانی، زمام] تان در دست اوست و تغییر و تحولاتتان در کف قدرت اوست؛ اگر [کاری را] مخفی دارید، بدان علم دارد؛ و اگر آشکار کنید، ثبت و ضبطش می‌کند...

نهج البلاغه، خطبه183

... فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِعَيْنِهِ‏ وَ نَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ إِنْ أَسْرَرْتُمْ عَلِمَهُ وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَه‏ ...[[54]](#footnote-54)

3) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌هایشان درباره خداوند می‌فرماید:

...مخلوقات را به خاطر ترس [از تنهایی] نیافریدی و به خاطر اینکه سودی ببردی به کار نگماشتی، به دنبال هر كه باشى از تو پيش نيفتد، و آن را كه بگيرى از چنگ تو بيرون نرود. کسی که عصیانت کند، از سلطنتت نکاهد، و کسی که اطاعتت کند، در مُلکَت چیزی نیافزاید، آن كه از قضا و قدرت خشمناك است قدرت برگرداندن فرمانت را ندارد، و هر كه از امرت روى گرداند از تو بى‏نياز نمى‏شود.

هر سرّی به نزد تو عیان است، و هر غيبى در پيشگاهت آشکار است. تو ابدى هستى پس پایانی برايت نيست، و تو منتها هستى از اين رو گريزى از تو نيست، و تو ميعادگاهى كه نجاتى از تو جز به تو نيست. ناصیه [= پیشانی، زمام] هر جنبنده‏اى در كف تو، و بازگشت هر ذی‌روحی به سوى توست...

نهج البلاغه، خطبه109

...لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَا يُفْلِتُكَ‏ مَنْ أَخَذْتَ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ وَ لَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَ أَنْتَ الْمُنْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَ أَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا [مُنْجِيَ‏] مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ وَ إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَة...

### تدبر

1) «كَلاَّ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ»

خداوند به انسان اختیار داده است، پس، این گونه نیست که انسان همواره در مسیر حق حرکت کند؛ بلکه در آیات قبل بیان شد که ممکن است کسی احساس استغنا کند و طغیانگر شود و طغیانش به حدی برسد که بندگان برگزیده خدا را مورد اذیت و آزار قرار دهد و حق را تکذیب و از حق رویگردان شود (علق/6-13). البته قطعا خداوند او را می‌بیند (علق/14) و بازگشت نهایی او به خدا خواهد بود (علق/8).

در واقع، آن بندگان واقعی خدا او را امر به تقوا خواهند کرد (علق/12)؛ اما اگر او زیر بار حق نرفت و دست از کارهای نادرست خود برنداشت، چنین نیست که او گمان کرده که واقعا از خدا بی‌نیاز باشد (علق/7).

خیر، زمام او قطعا در دست خداست، از ناصیه‌اش [موهای جلوی سرش] می‌گیرند و او را با خواری و ذلت روانه جهنم خواهند کرد.

2) «لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ»

مقصود از «لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ» چیست و چرا چنین تعبیری به کار رفته است؟

الف. ناصیه به معنای موی جلوی پیشانی و «سفع» به معنای «گرفتن با شدت و حدت و به سمتی خاص کشیدن» است؛ آن طغیانگر، در اثر احساس استغنا دچار کبر و غرور شده و در مقابل حق ایستاده، و این آیه می‌خواهد بفرماید که او را به نحوی تحقیرآمیز و با خواری و ذلت به سوی آتش جهنم می‌کشانند. (مجمع البيان، ج‏10، ص783)

ب. ناصیه به معنای خود پیشانی و «سفع» به معنای سیاه و سرخ شدن پوست صورت در اثر حرارت است، یعنی با حرارت جهنم سر و صورتش سوخته و سیاه می‌گردد. (مجمع البيان، ج‏10، ص783) (موید این معنا سخن حضرت زهرا س است که وقتی واقعه هجوم به خانه خود را تعریف می‌کنند، بعد از اینکه فرمودند درب خانه را به روی من کوبیدند، می‌فرمایند «وَ النَّارُ تُسْعَرُ وَ تَسْفَعُ وَجْهِي: در حالی که آتش شعله می‌کشید و صورتم را از شدت حرارت، سیاه می‌کرد»؛ بحار الأنوار، ج‏30، ص349)[[55]](#footnote-55)

ج. این تعبیر، کنایه از شدت مغلوب و مقهور بودن وی است، و به بهترین وجه می‌تواند تسلط کامل عالم ملکوت بر عالم ماده را نشان دهد (تفسير ابن عربي، ج‏2، ص446)؛ زیرا اگر موهای جلوی سر (یا خودِ «سر») شخصی را محکم بگیرند و به سویی بکشند، او دیگر توان کنترل حرکت خود را نخواهد داشت و امکان هر گونه حرکت به هر طرفی از او سلب می‌شود. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏5، ص141)

د. و با توجه به اینکه قسمت ناصیه (از رستنگاه مو تا بالای سر) عملا همان محلی است که مغز در پشت آن مخفی شده است چه‌بسا درصدد است یکی از معجزات علمی قرآن برای آیندگان را نشان دهد.

توضیح مطلب این است که با توجه به اینکه مغز مرکز احساسات و ادراکات و توجهات آدمی است ( که این از کشفیات قرون اخیر است)، اگر ناصیه کسی (که مغز در آن قرار گرفته) کاملا در اختیار گرفته شود، در واقع از او سلب اراده شده و او کاملا مقهور و تحت کنترل خواهد بود. (اقتباس از التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏5، ص141)[[56]](#footnote-56)

ه. ...

3) «كَلاَّ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ»

انسان کاملا در کف قدرت خداست؛ اگر دو روزی به او مهلت داده‌اند و او طغیان کند، این گونه نیست که تا ابد کار به کار او نداشته باشند. خدا به انسان طغیانگر مهلت می‌دهد؛ اما اگر دست از کارهای خود برندارد، نهایتا زمام او را به دست گرفته، با خواری و ذلت روانه جهنمش می‌کند.

4) «كَلاَّ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ»

در آیات قبل، از ترکتازی انسانی طغیانگر در مقابل بنده‌ای هدایت شده در دنیا سخن گفت و در این آیه، از وضعیت نهایی این انسان طغیانگر در آخرت.

#### پاسخ به یک شبهه

گاه افراد انتظار دارند که اگر خداوند قدرت مطلقه است، پس اولیاءالله، نباید از جانب معاندان مورد آزار و اذیت واقع شوند؛ و به‌تَبَع، انتظار دارند که اگر در مسیر خدا حرکت کردند، همواره در مقام ظاهر هم پیروز میدانها باشند؛ و با مشاهده شکست ظاهری، در خدایی خدا و لزوم بندگی او شک می‌کنند!

اشتباه آنها این است که جایگاه دنیا و آخرت را با هم خلط کرده‌اند. خدا خداست و قدرت مطلقه است؛ اما در دنیا به انسان اختیار داده و لذا امکان این را قرار داده است که عده‌ای از دستور او تخطی کنند، تا حدی که برترین اولیاءالله را مورد بدترین آزارها قرار دهند؛ و البته کسی که خود را تحت ولایت خدا قرار داده، در تمام این سختی‌ها و ناملایمات جز زیبایی نمی‌بیند (حضرت زینب در دربار ابن‌زیاد فرمود: ما رایت الا الجمیل)

بله،‌ آخرتی هم قطعا هست که با ملاحظه آنجاست که می‌توان فهمید که آیا نهایتا اولیاءالله برنده و پیروز شدند یا دشمنان آنها.

5)‌ «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ ...»

خدا چه اندازه مهربان و بردبار است: با چنان معصیت‌های شدیدی، نفرمود که حتما او را چنین و چنان می‌کنیم، بلکه فرمود «اگر از کارش دست برندارد، او را چنین و چنان می‌کنیم.

یعنی باب توبه حتی برای چنان انسان پلیدی که برترین بنده خدا (پیامبر اکرم ص) را اذیت کرده بود (جلسه 356، شأن نزول) نیز باز است.

6) «لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ»

#### حکایت

گویند: یکبار ابن‌مسعود كه جثه‏اى كوچك و ضعيف داشت، ابلاغ سوره‌ای به مشرکان قریش را برعهده گرفت؛ اما وقتی آن سوره را خواند، ابوجهل برخاست و چنان سيلى به صورت او زد كه گوش او پاره شد، و خون جارى گشت! ابن مسعود گريان به خدمت پيامبر ص آمد، هنگامى كه چشم پيامبر ص بر او افتاد، ناراحت شد، غمگین سر را به زير انداخت.

ناگهان جبرئيل نازل شد در حالى كه خندان و مسرور بود، فرمود: اى جبرئيل چرا مى‏خندى در حالى كه ابن مسعود گريان است؟ عرض كرد به زودى دليل آن را خواهى دانست.

اين ماجرا گذشت، هنگامى كه مسلمانان روز جنگ بدر پيروز شدند، ابن مسعود هم دلش می‌خواست بهره‌ای در میان مجاهدان داشته باشد؛ در ميان كشته‏هاى مشركان گردش مى‏كرد، چشمش به ابوجهل افتاد، در حالى كه آخرين نفسهاى خود را مى‏كشيد، ابن مسعود روى سينه او قرار گرفت. هنگامى كه چشم ابوجهل به او افتاد، گفت: اى چوپان حقیر! بر جايگاه بلندى قرار گرفته‏اى! ابن مسعود گفت الاسلام يعلو و لا يعلى عليه: " اسلام برترى مى‏گيرد و چيزى بر اسلام برترى نخواهد گرفت".

ابو جهل به او گفت به دوستت محمد بگو: در نظر من احدی از او مبغوض‏تر نبود، چه در زندگی‌ام و چه الان در حال مرگم!

روایت شده که هنگامى كه اين سخن به گوش پيغمبر ص رسيد فرمود: فرعون زمان من، از فرعون موسى بدتر بود، چرا كه او در واپسين لحظات عمر گفت: من ايمان آوردم (یونس/90)، ولى اين طغيانش بيشتر شد!

به هرحال ابن‌مسعود سرش را جدا كرد اما نمى‏توانست آن را بلند کند و بیاورد و بناچار از موهای جلوی سرش گرفت و روی زمین می‌کشید و می‌آورد.

فخر رازی پس از ذکر این حکایت می‌گوید: چه‌بسا خداوند ابن‌مسعود را ناتوان از حمل آن سر قرار داده بود تا وعده خدا که «لنسفعا بالناصیه» (او را از موی سرش با خواری و ذلت می‌کشیم) در همین دنیا محقق شود.

(تفسیر کبیر، ج‏32، ص224- 225؛ تفسير نمونه، ج‏27، ص170-172)

### گزارشی از یک سال گذشته

با عنایات خداوند متعال، امروز ابتدای دومین سالی است که کار تدبر «یک آیه در روز» را آغاز شد.

از طریق سه لینک زیر می‌توانید اولین مطلب کانال و دو صفحه‌ای که توضیحی درباره فعالیت این کانال داده شد، مطالعه فرمایید.

<https://t.me/YekAaye/5>

<https://t.me/YekAaye/1987>

<https://t.me/YekAaye/2025>

در همان اوایل کار، یکی از آشنایان این توصیه حضرت آیت الله خرازی (از اساتید اخلاق قم) را که در یکی از کانالهای مذهبی گذاشته شده بود، برایم فرستاد که «در طول روز فرصت هایی را برای تدبّر در آیه ای از آیات قرآن اختصاص بده. ... مداومت بر این کار، همۀ دردهای روحی و اخلاقی ما را به طور معجزه آسایی درمان می کند.» که مشوق خوبی برای ادامه کار بود. (متن کامل در لینک زیر)

<https://t.me/shia_patogh1/2698>

به نظر می‌رسد راه مراجعه صحیح به قرآن، و اجتناب از تفسیر به رأی، این است که ابتدا معنای آیه درست فهمیده شود، سپس تا حد امکان از کلمات معلمان حقیقی وحی مدد گرفته شود؛ و آنگاه با تدبر در جوانب مختلف آیه، و بویژه تطبیق آیه بر وضعیت (فکری، اخلاقی، و رفتاری) خودمان، از این سفره گسترده الهی روزی‌ای برداشته شود؛ بر همین اساس بود که ابتدای هر صبح، علاوه بر ارائه متن و صوت آیه، و ترجمه نسبتا دقیقی از آن، بحثهای لغوی و نحوی‌ای که به فهم صحیح معنای آیه کمک می‌کرد، گذاشته می‌شد. سپس در طول روز احادیثی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، دریچه‌هایی به فهم بهتر آیه می‌گشود، ارائه می‌گردید؛ و از مخاطبان انتظار می‌رفت که خود درباره آیه بیندیشند؛ و آنگاه هنگام شب، آنچه این بنده ناچیز با مراجعه به تفاسیر مختلف و تدبر در آیات، به دست می‌آورد، در کانال می‌گذاشت و تذکرات سازنده مخاطبان هم اغلب در اصلاح این محتوا موثر بوده است.

در طول یک سال گذشته، تلاش شد که حتی یک روز این کار تعطیل نشود، که البته تنها وقفه کار، مسافرت حدود ده روزه برای زیارت اربعین بود که در آن سفر معنوی، نه فرصت تحقیق و نگارش بود و نه امکانات لازم برای این کار.

همچنین تلاش شد گذاشتن مطالب در کانال حتی‌الامکان به دیروقت نیفتد، اما گاه پیچیدگی مطالب و فراوانی نکات (که زمان زیادی را برای ساده‌سازی، تلخیص و تنظیم آنها می‌گرفت) و گاه اشتغالات روزمره (از مسائل کاری گرفته تا رفت و آمدهای خانوادگی) انجام این کار را به تاخیر می‌انداخت، که امیدوارم عذر بنده مقبول افتد.

از آنجا که برخی از حجم زیاد مطالب گلایه داشتند، از همان ابتدا تذکر دادم که علت اینکه مطالب را در بندها و با عنوان‌های اصلی متعدد (نکات ترجمه، کلام معصوم، تدبر) و زیرعنوان‌های تخصصی (نکته انسان‌شناسی، اخلاقی، سیاسی و ...) می‌گذارم این است که هرکه فرصت یا علاقه به برخی بحثها ندارد، دستش در انتخاب باز باشد و آن چیزهایی را که می‌خواهد بخواند، با این حال، کانال دیگری با عنوان «یک آیه در روز- گزیده» نیز راه اندازی شد که تنها گزیده‌ای از این مطالب در آنجا قرار داده می‌شد؛ (لینک زیر)

<https://t.me/YekAayah>

و البته سایتی هم در فضای وب برایش قرار داده شد تا کسانی که می‌خواهند مطالب گذشته را جستجو ویا مطالعه کنند و یا مطلع شوند تاکنون چه آیاتی مورد بحث قرار گرفته، کارشان آسان‌تر شود (لینک زیر)

<http://yekaye.ir/>

هدف بنده از این کانال دو چیز بوده است: در درجه اول، خودم مقید شوم که هر روز در کلام خداوند متعال و کلمات معصومین علیهم‌السلام درنگی داشته باشم؛ و در درجه دوم، در فضای شبکه‌های مجازی، که به ابتذال در اندیشه و سطحی‌نگری در تحلیل‌ها دامن زده می‌شود، مطالبی ارائه گردد که شاید افراد را به تفکر و تامل جدی وادار سازد. و در همین راستا بوده که مطالب را در بندهای مستقلی می‌نویسم تا امکان بازنشر آنها در گروهها و کانال‌های دیگر مهیا شود.

بسیاری از افراد، گاه، از دشواری بحثها گلایه داشته‌اند. بنده تلاش فراوانی کرده و می‌کنم که بحثها را ساده‌سازی نمایم، اما باور ندارم که هر سخن عمیقی را می‌توان ساده کرد، بلکه به نظرم باید به عمیق شدن مخاطب هم اهتمام داشت؛ و معتقدم اگرچه باید در جذابیت محتوا کوشید، اما نباید همه چیز را فدای جذابیت کرد، و البته ضعف مولف هم جای خود دارد.

اعضای این کانال یک ماه پس از شروع به کار به حدود 1800 نفر رسید و این آمار تدریجا تا حدود 2800 نفر بالا رفت، و اکنون بیش از 2400 عضو دارد که به طور روزانه حدود 200-300 نفر با گذشت یک هفته حدود 500 نفر پیگیر مستقیم مطالب هستند؛ و البته با توجه به چند موردی که عده‌ای مطالب را در کانال‌های خود می‌گذارند، ظاهرا به طور متوسط بالای 1000 نفر هر مطلبی را مشاهده می‌کنند. البته این غیر از فضای وب است که به طور مستقیم روزانه حدود 200 بازدید واقع می‌شود.

لینک کانال «یک آیه در روز»

<https://t.me/YekAaye>

## 362) سوره علق (96) آیه 16 ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ ‏ 3/1/1396

### ترجمه

ناصیه‌ی [= (موی) جلوی پیشانی، زمامِ] دروغگوی خطاکار

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«خاطِئَةٍ»

اسم فاعل از ماده «خطأ» است. برخی بین این ماده و ماده «خطو» (که کلمه «خُطوة = قدم» از آن ساخته شده: وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ، بقرة/168) تفاوتی نگذاشته و هر دو را به معنای عبور کردن و تجاوز از حد دانسته‌اند (معجم المقاييس اللغة، ج‏2، ص198) و جمعا در قرآن کریم ماده «خطأ» 22 بار و ماده «خطو» 5 بار و در تمامی موارد به صورت جمع (و با تعبیر «خُطُواتِ الشَّيْطانِ») به کار رفته است.

اما اغلب اهل لغت بین این دو تفاوت گذاشته‌اند.

همچنین، در زبان فارسی، ما کلمه «خطا» را غالبا به معنای «اشتباه» و نه «گناه» (یعنی در جایی که تعمدی در کار نبوده است) به کار می‌بریم؛ اما اینکه آیا در زبان عربی هم همین طور است یا خیر، بین اهل لغت اختلاف است.

اغلب (مثلا: کتاب العین، ج4، ص292؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص288) بر این باورند که:

وقتی به صورت فعل ثلاثی مجرد به کار می‌رود (خَطِئ يَخطأ خِطْئاً، فهو خاطئ) به معنای «گناه» است، مثلا: «إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً» (إسراء/31) یا «وَ لا طَعامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ، لا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخاطِؤُنَ‏» (لحاقة/36- 37) یا «وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ‏» (يوسف/91).

اما در جایی که به نحو ثلاثی مزید (باب افعال) به کار می‌رود (أَخْطَأَ إِخْطَاءً فهو مُخْطِئ‏) به معنای «اشتباه» است؛ مثلا «وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فِيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ‏» (أحزاب/5)

البته وقتی به صورت «خَطَأ» و «خَطِيئَة» (جمعِ آن: خَطِيئات و خَطايا) به کار می‌رود، گاهی به معنای «اشتباه غیرعمدی» است (مثلا: وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، نساء/92؛ وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً، نساء/112) و گاهی به معنای «گناه عمدی» است (مثلا: مِمَّا خَطِيئاتِهِمْ‏ أُغرِقوا، نوح/25؛ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا، شعراء/51؛ وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ، عنكبوت/12؛ وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ‏، شعراء/82 ؛ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ‏، بقره/58)

در مقابل، برخی (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏3، ص79-80) بر این باورند که تفاوت «خطأ» و «أخطأ» ربطی به عمدی بودن یا نبودن ندارد و صرفا از این جهت است که در اولی خود فعل بیشتر مورد عنایت است و در دومی، انتساب فعل به فاعل؛ و در هر صورت، ماده «خطأ» صرفا به معنای نقطه مقابل «صواب» (=درست) می‌باشد و هر جا که معنای تعمدی بودن از این ماده برداشت شده است بر اساس قرینه‌های پیرامونی بوده است؛

و تفاوتش با دو کلمه معروف برای «گناه» (یعنی ذنب و إثم) در این است که علاوه بر اینکه در «خطا» لزوما تعمدی در کار نیست، «إثم» در جایی است که تنبلی و کم‌کاری در انجام وظیفه رخ دهد؛[[57]](#footnote-57) و «ذنب» مشخصا در مورد کار زشت و قبیحی که بد بودنش مورد اذعان و اعتراف خود فرد است به کار می‌رود؛ و در مواردی مانند «يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ‏» (یوسف/97) که هر دو تعبیر آمده یکجور عذرتراشی بوده است، یعنی در این آیه، برادران حضرت یوسف ع می‌خواهند بگویند در اینکه اصل کار ما «ذنب» و گناه بوده و باید استغفار کنیم تردیدی نیست؛‏ اما ما به خطا و اشتباه به این گناه افتادیم.[[58]](#footnote-58)

به لحاظ نحوی، «ناصِيَةٍ» بدل برای «الناصیة» در آیه قبل می‌باشد (ناصیه‌اش را محکم می‌گیرند، همان ناصیه دروغگوی خطاکار را)؛

و دو تعبیر «كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ» در اینجا، صفت برای «ناصِيَةٍ» می‌باشد، نه مضاف الیه، یعنی نمی‌گوید: ناصیه‌ی شخص دروغگوی خطاکار، بلکه دروغگویی و خطاکاری را وصف خود ناصیه دانسته است؛ و این استفاده مجازی (که به جای اینکه اینها را وصف صاحب ناصیه بکند، وصف خود ناصیه کرده) معنا را به نحو بلیغ‌تر و زیباتر و لطیفتر منتقل می‌کند تا اینکه می‌گفت: ناصیة الکاذب الخاطئ. (الکشاف، ج4، ‌ص778)

### حدیث

1) از امام باقر ع روایت شده است که پدرم امام سجاد ع مکرر به فرزندانشان می‌فرمودند:

از دروغ خودداری کنید، کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی،، چرا که شخص هنگامی که دروغ کوچک گفت جرات بر دروغ بزرگ هم پیدا می‌کند؛

آیا نمی‌دانید که رسول خدا ص می‌فرمود: بنده‌ای دائما راست می‌گوید تا اینکه خداوند او را به عنوان «صدّیق» ثبت می‌کند؛ و بنده‌ای مرتب دروغ می‌گوید تا اینکه خداوند او را به عنوان «کذّاب» ثبت می‌کند.

الكافي، ج‏2، ص338

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ص يَقُولُ لِوُلْدِهِ اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ؛

أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ صِدِّيقاً وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ كَذَّاباً.

2) از امام صادق ع روایت شده است:

به نماز و روزه مردم فریفته نشوید؛ چرا که گاه شخصی به نماز و روزه عادت کرده به طوری که اگر آن را ترک کند وحشت می‌کند؛ بلکه آنها را با راستگویی و امانتداری امتحان کنید.

الكافي، ج‏2، ص104

عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهِجَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنِ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ.[[59]](#footnote-59)

3) از امام باقر ع روایت شده است: گناهان همگی‌شان شدیدند، و شدیدترین آنها گناهی است که گوشت و خون بر آن رشد کند؛ چرا که بالاخره [هر گناهی] یا مورد رحمت ویا مورد عذاب واقع می‌شود؛ در حالی که در بهشت جز کسی که پاک باشد، وارد نمی‌شود.

[یعنی گوشت و خونی که از گناه روئیده ویا با گناه عجین شده است، نمی‌تواند وارد بهشت شود]

الكافي، ج‏2، ص270

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِ‏ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: الذُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ وَ أَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَ الدَّمُ لِأَنَّهُ إِمَّا مَرْحُومٌ وَ إِمَّا مُعَذَّبٌ وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّب‏.[[60]](#footnote-60)

### تدبر

1) «ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ»

ناصیه‌ی [= پیشانی یا موهای جلوی پیشانی] شخصی که او را از ناصیه‌اش محکم می‌گیرند و ذلیلانه به سمت جهنم می‌کشانند، ناصیه‌ی دروغگویی و خطاکاری است؛ یعنی هم سخنان [و آراء و باورهای] وی خلاف حقیقت است و هم اعمال و رفتارش (مجمع البيان، ج‏10، ص783؛ الميزان، ج‏20، ص327)

اگر بتوان ابعاد هویتی انسان در «باورها» و «رفتارها»یش خلاصه کردد، می‌توان گفت این آیه، نهایت وضعیت یک انسان در بُعد نامطلوب را نشان می‌دهد و می‌خواهد بفرماید که علت جهنمی شدن وی این است که تمام وجودش خلاف حق و حقیقت شده؛ و کسی که وجودش (تمام گوشت و خونش) خلاف حق و حقیقت شود، راهی به بهشت نخواهد داشت. (حدیث3)

2) «ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ»

به جای اینکه بگوید «ناصِيَةِ الكاذِبِ الخاطِئ: ناصیه شخص دروغگوی خطاکار» فرمود: «ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ: ناصیه‌ای که خود این ناصیه دروغگو و خطاکار است». چرا؟

الف. نوعی بیان مجازی است که معنا را به نحو بلیغ‌تر و زیباتر و لطیفتر منتقل می‌کند (الکشاف، ج4، ‌ص778).

ب. شاید می‌خواهد نشان دهد که نه هر دروغگو و هر گناهکار، بلکه کسی که پیشانی دروغ و گناه است، ‌به چنین عذابی عقاب می‌شود.

ج. ...

## 363) سوره علق (96) آیه 17 فَلْيَدْعُ نادِيَهُ 4/1/1395

### ترجمه

پس، [بگو] اهل مجلسش را [به یاری خویش] بخواند؛

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«نادِي»

این کلمه از ماده «ندو» [یا «ندی][[61]](#footnote-61) گرفته شده که برخی اصل این ماده را به معنای «جمع شدن» دانسته‌اند، به نحوی که وقتی گروهی در کنار هم جمع شوند به آنها «نادی» گفته می‌شود [چنانکه در عربی معاصر نیز برای کلمه «باشگاه» (club) از کلمه «نادی» استفاده می‌شود] و اگر آن جمع از هم متفرق شوند، دیگر بدانها «نادی» نمی‌گویند؛ و کاربرد آن در مورد ندا زدن را هم از این باب دانسته‌اند که موجب جمع شدن افراد می‌گردد (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص412)؛ و برخی بالعکس، اصل این ماده را دالّ بر «صدا زدن» و «فراخوان مخاطبین با صدای بلند» (ندا دادن) دانسته، و جمع شدن و گرد هم آمدن را از لوازم این دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص796؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص71)

در هر صورت، کلمه «نادی» [و نیز «ندی» (مریم/73)] به «مجلس» و «انجمن»ی که با صدا زدن گرد هم آمده‌اند گفته می‌شد؛ و کم‌کم به هر انجمن و مجلسی، «نادی» گفته‌اند (مجمع‌البیان، ج10، ص779)

کاربرد این کلمه در معنای ندا دادن، غالبا در وزن مفاعله بوده است (نادی، ینادی، نداء) و البته در وزن تفاعل (تنادی) هم در قرآن کریم به کار رفته است (يَوْمَ التَّناد؛ غافر/32؛ فَتَنادَوْا مُصْبِحينَ؛ قلم/21) که در این وزن، در خصوص «اقدام کسی که ندا را می‌شنود و بدان پاسخ می‌دهد» و یا «همدیگر را ندا دادن» می‌باشد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص71)

ماده «ندو» [یا: ندی] 53 بار در قرآن کریم به کار رفته است که غیر از سه بار که در همین معنای مجلس و انجمن بوده (فَلْيَدْعُ نادِيَهُ، علق/17؛ تَأْتُونَ في‏ ناديكُمُ الْمُنْكَر، عنکبوت/29؛ أَحْسَنُ نَدِيًّا، مریم/73) در بقیه موارد در همان معنای «صدا زدن و مخاطب قرار دادن» استعمال شده است.

### شأن نزول

1) از ابن عباس و اصم روایت شده است که پیامبر ص در مقام ابراهیم ع نماز می‌خواند. ابوجهل بر ایشان گذشت و گفت: آیا تو را از این کار نهی نکردم؟ و ایشان را تهدید کرد. پیامبر ص به او روی خوش نشان نداد و بر او [با آیاتی از قرآن] نهیب زد.

او گفت: ای محمد! به چه چیزی مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند که هیچکس بیش از من در اینجا انجمن و عِدّه و عُدّه ندارد. پس نازل شد «آیا دیدی کسی را که نهی می‌کند ... پس [بگو] اهل مجلسش را [به یاری خویش] بخواند؛ تا ما هم زبانیه [آتش] را بخوانیم».

ابن عباس می‌گوید: اگر او ندا می‌داد زبانیه‌ی عذاب همانجا او را در بر می‌گرفت.

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏1، ص55؛ مجمع‌البیان[[62]](#footnote-62)، ج10، ص783

ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الْأَصَمُّ كَانَ النَّبِيُّ ع يُصَلِّي عِنْدَ الْمَقَامِ فَمَرَّ بِهِ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَ لَمْ أَنْهَكَ عَنْ هَذَا وَ تَوَعَّدَهُ فَأَغْلَظَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ انْتَهَرَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ بِأَيِّ شَيْ‏ءٍ تَتَهَدَّدُنِي أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَكْبَرُ هَذَا الْوَادِي نَادِياً فَنَزَلَ «أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى»‏ إِلَى قَوْلِهِ‏ «فَلْيَدْعُ نادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ» فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَوْ نَادَى لَأَخَذَتْهُ الزَّبَانِيَةُ بِالْعَذَابِ مَكَانَهُ.

### حدیث

1) از امام باقر ع روایت شده است:

در روزی که مکه فتح شد پیامبر خدا ص ایستاد و خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

ای مردم! حاضران به غایبان برسانند:

بدرستی که خداوند تبارک و تعالی با [فرستادن] اسلام، نخوت و غرور جاهلی و فخرفروشی به خاطر آباء و اجداد و قوم و قبیله را از بین برد.

ای مردم! شما از آدم‌اید و آدم از گِل؛ همانا امروز بهترین شما نزد خداوند و گرامی‌ترین‌تان از نظر او، باتقواترین و مطیع‌ترینِ شما نسبت به دستورات اوست؛

بدانید که «عربیت»، پدرِ هیچ فرزندی نیست، بلکه زبانی گویا است؛ پس به هر کس بین شما طعنه زدند [که اصل و نسب عربی ندارد] و خودش می‌دانست که در مسیر رضایت خداوند گام برمی‌دارد، همان برایش کافی است [یا: خداوند کفایتش می‌کند].

بدانید هر گونه خونخواهی و تقاص‌گیری، و کینه‌توزی‌ای که در جاهلیت بوده است، من تا روز قیامت آن را زیر پا می‌گذارم.

الزهد، ص56؛ بحار الأنوار، ج‏70، ص293

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي النَّاسِ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ

أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ التَّفَاخُرَ بِآبَائِهَا وَ عَشَائِرِهَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ طِينٍ أَلَا وَ إِنَّ خَيْرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمَكُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ أَتْقَاكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لَهُ أَلَا وَ إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبٍ وَالِدٍ وَ لَكِنَّهَا لِسَانٌ نَاطِقٌ فَمَنْ طُعِنَ بَيْنَكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّهُ يُبْلِغُهُ رِضْوَانَ اللَّهِ حَسَبَهُ أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ دَمٍ أَوْ مَظْلِمَةٍ أَوْ إِحْنَةٍ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَهِيَ تَظَلُّ تَحْتَ قَدَمَيَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة.

3) از امام سجاد ع درباره «تعصب» سوال شد. فرمودند:

تعصب‌ورزی‌ِ گناه آن است که شخص، بدهای قوم و خویش خود را بهتر از خوبانِ قوم و قبیله دیگران بشمارد؛ و این تعصب‌ورزی نیست که شخص قوم و خویش خود را دوست بدارد، بلکه تعصب‌ورزی آن است که قوم و خویش خود را در ظلم کردن یاری نماید.

الكافي، ج‏2، ص309

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع عَنِ الْعَصَبِيَّةِ فَقَالَ الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْثَمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْراً مِنْ خِيَارِ قَوْمٍ آخَرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ.[[63]](#footnote-63)

4) در دربار یزید، وقتی که وی به سر مقدس امام حسین ع جسارت کرد و سخنان ناروایی بر زبان آورد، حضرت زینب سلام الله علیها بلند شد و سخنانی آتشین بر زبان راند و در اواخر کلام خود فرمود:

... پس هر کیدی می‌خواهی به کار ببر؛ و هر تلاشی که می‌خواهی بکن، که به خدایی که ما را به وحی و کتاب و نبوت و برگزیدگی شرافت بخشید، کار ما را پایان نتوانی داد و به غایت ما نخواهی رسید و یاد ما را محو نتوانی کرد و عار و ننگی که به خاطر ما دامنگیرت شد، از تو رخت برنخواهد بست؛ و آیا نظر تو جز ناشی از بی‌عقلی و روزگارت جز چند صباح، و جمع تو جز پراکنده است، ‌روزی که منادی ندا می‌دهد: بدانید که خداوند هر ظالم متجاوزی را لعنت کند.

الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏2، ص310

فَقَامَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ وَ أُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَالَتْ

ثُم‏ كِدْ كَيْدَكَ وَ اجْهَدْ جُهْدَكَ فَوَ اللَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الِانْتِخَابِ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا يُرْحَضُ عَنْكَ‏ عَارُنَا وَ هَلْ رَأْيُكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي‏...

### تدبر

1) «فَلْيَدْعُ نادِيَهُ»

کسی که به خدا تکیه می‌کند، از عِده و عُدّه‌ی اهل باطل نمی‌هراسد؛

پس،

اگر طغیانگری به دوستان و هم‌نشینانش می‌نازد؛ خدا هم در مقابل، به مومن توصیه می‌کند:

بگو اهل مجلسش را به یاری خویش بخواند؛

و نگران چیزی نباش، که خدا تو را کفایت می‌کند.

این مطلبی است که خداوند به پیامبرانش توصیه کرده است که اصلا به آنها بگویید تمام شریکانتان را هم جمع کنید و به ما مهلت ندهید، ببینید عاقبت از آن که خواهد بود؟! (اعراف/195؛ یونس/71؛ هود/55)

2) «فَلْيَدْعُ نادِيَهُ»

به شخص طغیانگر بگو اگر از دعوت تو به خدا و تقوای الهی ناراحت می‌شود، هم‌نشینانش را به یاری خویش بخواند؛

اما چرا هم‌نشینانِ اهل باطل، واقعا نمی‌توانند یاری‌ای به وی برسانند؟

الف. زیرا هر کار و اقدامی تحت قدرت خدا و به اراده خداوند حاصل می‌شود.

ب. چرا که هر دوستی غیرالهی‌ای حقیقت و باطنش دشمنی است (الْأَخِلاَّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقين‏؛ زخرف/67)

ج. ...

3) «فَلْيَدْعُ نادِيَهُ»

این آیه پیامبر ص را خطاب قرار داده که: به شخص طغیانگر بگو، اگر دلش می‌خواهد، هم‌نشینانش را صدا بزند و به یاری خویش بخواند؛ چرا که هیچ کاری از او ساخته نیست و خدا هم برایش نگهبانان آتش را صدا خواهد زد!

و این توصیه فقط به پیامبرص نیست، بلکه به هر مومنی است که یاری خداوند متعال را باور دارد؛

به نظر می‌رسد حضرت زینب سلام الله علیها با تکیه بر این گونه آیات بود که در کمال شجاعت به یزید فرمود:

هر غلطی می‌خواهی، بکن! که هیچ کاری از دستت ساخته نیست! (حدیث4)

و شهید بهشتی، که می‌گفت:

به آمریکا بگویید از دست ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر!

و ...

**موارد زیر را چون مطمئن نبودم در کانال نگذاشتم:**

4) «يَنْهى‏ عَبْداً إِذا صَلَّى ... فَلْيَدْعُ نادِيَهُ»

پشتوانه عمل‌های ایذایی مخالفان، جلسات مخفیانه است. (تفسیر نور، ج10، ص540)

5) «فَلْيَدْعُ نادِيَهُ»

با اینکه مخالفان پیامبر متشکل و سازمان‌یافته بودند، کاری از پیش نبردند. (تفسیر نور، ج10، ص540)

## 364) سوره علق (96) آیه 18 سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ 5/1/1395

### ترجمه

ما هم به‌زودی «زبانیة» [مأموران جهنم، فرشتگان عذاب] را خواهیم خواند.[[64]](#footnote-64)

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الزَّبانِيَةَ»

از ماده «زبن» می‌باشد که این ماده در اصل به معنای «دفع» کردن و راندن به کار می‌رود و «زبانیة» را از این جهت چنین خوانده‌اند که کسانی‌اند که جهنمیان را سوی جهنم می‌رانند (معجم المقاييس اللغة، ج‏3، ص46). برخی آن را معادل «شُرَط» (جمعِ «شُرطة»: پلیس، نیروی انتظامی) دانسته (قتاده، به نقل از لسان العرب، ج‏13، ص194؛ تفسیر الصافی، ج5، ص350) و برخی گفته‌اند به معنای اشخاص شدید و غلیظ است و منظور همان فرشتگانی است که خداوند متعال در وصفشان تعبیر «عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ ...» (تحریم/6) را به کار برده است (زجاج، به نقل از لسان العرب، ج‏13، ص194).

کلمه «زبانیة» اسم جمع است و درباره اینکه اینکه مفرد آن چیست؛ اختلاف نظر است؛ مفرد آن را «زِبْنيّ»، «زَبانيّ»، «زابن» و «زِبْنِيَة» گفته‌اند و برخی آن را اساساً از اسم‌جمع‌هایی که مفرد ندارد (مانند ابابیل) دانسته‌اند. (لسان العرب، ج‏13، ص194)

این ماده در قرآن کریم تنها در همین آیه به کار رفته است.[[65]](#footnote-65)

### حدیث

1) دعای سوم صحیفه سجادیه، صلوات و درود بر فرشتگان الهی است که عملا به معرفی فرشتگان مختلف نیز پرداخته است. در فرازی از این دعا آمده است:

خدایا ! [صلوات فرست بر] ...

و بر «زبانیه» همان کسانی که هنگامی که بدانها گفته شود «بگيريدش، پس به زنجيرش كشيد، سپس به دوزخش درآريد» (الحاقة/30-31) به سرعت اقدام کنند و مهلتش ندهند...

پس بر آنها درود فرست روزی که «هر کسی با سوق‌دهنده و شاهدی که همراهش است» (ق/21) می‌آید؛

و درودی فرست که کرامتی بر کرامت آنان و طهارتی بر طهارت آنان بیفزاید.

خدایا؛ و هنگامی که بر فرشتگان و فرستادگانت درود فرستادی و درود ما را بدانها رساندی، پس بر ما هم درودی بفرست به خاطر اینکه باب سخن نیکو درباره آنها را گشودی، که همانا تویی که بخشنده و بزرگواری!

الصحيفة السجادية، دعاء3

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ كُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ:

اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ ... وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ: مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ ...

وَ الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ يُنْظِرُوهُ

... فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَومَ يَأْتِي «كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِيدٌ»

وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ

اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ. [[66]](#footnote-66)

2) از پیامبر ص روایت شده است:

کسی که می‌خواهد خداوند او را از نوزده زبانیه [ماموران نوزدهگانه جهنم] نجات دهد؛ «بسم الله الرحمن الرحیم» را [زیاد] بگوید؛ چرا که آن نوزده حرف است و خداوند با هر حرفی از آن سپری در برابر یکی از آنان قرار می‌دهد.

جامع الأخبار(للشعيري)، ص42

وَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ ص مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَجِّيَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الزَّبَانِيَةِ التِّسْعَةَ عَشَرَ فَلْيَقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- فَإِنَّهَا تِسْعَةَ عَشَرَ حَرْفاً لِيَجْعَلَ اللَّهُ كُلَّ حَرْفٍ مِنْهَا جُنَّةً مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ.

توجه:

اینکه تعداد ماموران جهنم 19 نفر است، عبارت قرآن کریم است که: «عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَر» (مدثر/30)

3) ابن‌ابی‌الحدید حکایت می‌کند که بین اصحاب پیامبر خدا ص بحثی درگرفته بود که کدامیک از حروف الفبا بیش از همه در کلمات به کار می‌رود و همه اتفاق نظر داشتند که حرف «الف» چنین است. حضرت علی ع که این سخنان را شنید، بدون درنگ خطبه‌ شیوایی مشتمل بر معارف توحید و نبوت و معاد ایراد کردند که مطلقا از حرف الف در آن استفاده نفرمودند. فرازی از این خطبه که در آن با اشاره‌ای به «زبانیه» (البته به صورت مفرد، که الف ندارد؛ یعنی «زبنیة») به وصف وضعیت جهنمیان می‌پردازند، چنین است:

نامه عملش آشکار شد و جرایمش برملا گشت، نگاهی به بدی عملش کرد؛ و بر آن شهادت داد چشمش با نگاهش، و دستش با در دست گرفتنش، و پایش با گامهایش، و اندام جنسی‌اش با لمسش، و پوستش با تماسش؛

پس گردنش به زنجیر کشیده شد و دستانش در غل فرو رفت، و هُل داده شد و تنها و بی‌یاور کشان‌کشان به جهنم وارد گشت، با مصیبت و شدتی جانکاه؛

در جهنم عذاب می‌شود و از آب جوشانش نوشانده می‌گردد، که گوشت صورتش [از حرارت این آب جوش] می‌ریزد و پوستش کنده می‌شود؛ و مامور عذاب (زبنیة) با گرزی از آهن بر او می‌زند و پوستش بعد از پوسیده شدن دوباره پوست جدید می‌اندازد، فریاد استغاثه سر می‌دهد اما نگهبانان جهنم از او روی برمی‌گردانند؛ و آه و فغان سر می‌دهد، اما دوره‌ای طولانی همراه با پشیمانی در آن باقی می‌ماند...

شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج‏19، ص140-143؛ كفاية الطالب، ص393، و مصباح الكفعمي، ص741-744، كنز العمّال، ج16، ص208.

قالوا تذاكر قوم من أصحاب رسول الله ص أي حروف الهجاء أدخل في الكلام فأجمعوا على الألف فقال علي ع:

حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنَّتُهُ...[[67]](#footnote-67)

بَرَزَتْ صَحِیفَتُهُ وَ تَبَینَتْ جَرِیرَتُهُ، نَظَرَ في سُوءِ عَمَلِهِ‏، وَ شَهِدَتْ عَینُهُ بِنَظَرِهِ، وَ یدُهُ بِبَطْشِهِ، وَ رِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، وَ جِلْدُهُ بِلَمْسِهِ وَ فَرْجُهُ بِمَسِّهِ، فَسُلْسِلَ جِیدُهُ وَ غُلَّتْ یدُهُ، وَ سِیقَ یسْحَبُ وَحْدَهُ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ بِکَربٍ و شِدَةٍ فَظَلَّ یعَذَّبُ فِی جَحِیمٍ، وَ یسْقَى شَرْبَةً مِنْ حَمِیمٍ، تَشْوِی وَجْهَهُ وَ تَسْلَخُ جِلْدَهُ‏، تَضرِبُهُ زَبینَةٌ بِمِقمَعٍ مِن حَدیدٍ، یعُودُ جِلدُهُ بَعدَ نَضجِهِ بِجِلدٍ جَدیدٍ، یسْتَغِیثُ فَیعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةُ جَهَنَّمَ، وَ یسْتَصْرِخُ فَیلْبَثُ حُقْبَهُ بِنَدَمٍ...[[68]](#footnote-68)

### تدبر

1) «سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ»

اگر آن طغیانگر به انجمن خویش می‌بالد و اعوان و انصار خود را علیه دین خدا فرابخواند، خداوند هم فرشتگان عذاب را علیه او فراخواهد خواند.

#### ثمره سیاسی- اجتماعی

جواب تهدید دشمن، نرمش و ابراز تمایل به مذاکره نیست؛ بلکه تهدید است، آن هم با قاطعیت بیشتر![[69]](#footnote-69)

به‌ویژه اگر توجه شود که این دشمنی که در اینجا تهدید کرده بود، ابوجهل بود، آن هم با چنان عِدّه و عُده‌ای؛ و پیامبر ص هم در اوایل بعثتش است، آن هم بی‌هیچ عده و عُده (جلسه قبل، ‌شأن نزول)؛ و طبق برخی نقل‌ها، این تهدید ابوجهل و پاسخ آن، بعد از آن به وقوع پیوست که حضرت ابوطالب از دنیا رفت و پیامبر مهمترین پشتیبان ظاهری خود را از دست داد. (تفسير القمي، ج‏2، ص431)[[70]](#footnote-70)

2) « فَلْيَدْعُ نادِيَهُ؛ سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ»

از نظر برخی مفسران، با توجه به مفاد آیه فعلی، فعل امر در آیه قبل، امر تعجیزی (به عجر درآوردن) است و مقصود از این دو آیه این است: به این شخص بگو اعوان و انصارش را جمع کند که از دست ما نجاتش دهند و ما هم ماموران جهنم را فرامی‌خوانیم تا ببینیم با وجود آنها، آیا هیچ یاوری می‌تواند کسی را یاری کند؟! (المیزان، ج20، ص327)

3) «سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ»

او «نادی» (هم‌نشینان، اهل مجلس) خود را بخواند، بزودی ما «زبانیه» (مامورانی که شخص را به جهنم وارد می‌کنند) را خواهیم خواند.

آیا احتمال ندارد این «زبانیه» برای او، همان «نادی»اش باشند؟

#### نحوه استنباط مطلب با روش تفسیر قرآن به قرآن

اگر این آیه را کنار دو آیه دیگر بگذاریم، شاید این احتمال بیشتر تقویت ‌شود:

(1) الْأَخِلاَّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقين‏: دوستان صمیمی در آن روز دشمنان همدیگرند، به جز متقین. (زخرف/67)

(2) إِنَّ الَّذينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى‏ ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ في‏ بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعيرا: مال یتیم می‌خورند، آتش می‌خورند، «بزودی» در آتشی افروخته درآیند (نساء/10) <http://yekaye.ir/an-nisa-004-010/>

آیه اول، از این جهت که آن همنشینانی که وی فرامی‌خوانده، علی‌القاعده دوستان صمیمی‌ وی می‌باشند (که در آن روز دشمن می‌شوند، پس می‌توانند برای او نقش کسانی را ایفا کنند که با کمک کردن به او در معصیت، عملا وی را به سوی جهنم هل می‌دهند)؛

و آیه دوم، از این جهت که اقدام امروز و جزای فردا، با تعبیر نسبتاً یکسان و افزودن حرف «سـ» (بزودی) به کار رفت: «يَأْكُلُونَ ... يَأْكُلُونَ ... سَيَصْلَوْن»؛ «فَلْيَدْعُ ... سَنَدْعُ».[[71]](#footnote-71)

## 365) سوره علق (96) آیه 19 كَلاَّ لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ 6/1/1396

### ترجمه

چنین نیست [که او گمان کرده؛ یا: که بتواند کاری از پیش ببرد] ؛ اطاعتش مکن، و سجده کن و تقرب جوی.

### توجه: آیه سجده‌دار

این آیه از آیاتی است که سجده واجب دارد. در صورتی که صوت آن را گوش دهید یا با صدایی که تلفظ شود، بخوانید انجام یک سجده واجب است. البته برای مرور ذهنی، سجده لازم نیست. این سجده نیاز به وضو ندارد، اما شرایط سجده را باید رعایت کرد (اعضایی که بر زمین باید گذاشته شود و اینکه پیشانی بر خاک (مُهر) باشد). هر ذکری در این سجده جایز است، اما بهتر آن است که این ذکر گفته شود[[72]](#footnote-72):

لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ حَقّا حَقّا

لَا إِلهَ الّا اللّهُ ايماناً وَ تَصْدِيقاً

لَا إِلهَ إِلَّا اللّهُ عُبُودِيَّه وَ رِقًّا

سَجَدْتُ لَكَ يا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقًّا

لَا مُسْتَنْكِفاً وَ لَا مُسْتَكْبِراً

بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ.

من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص307

### حدیث

1) از امام باقر ع روایت شده است:

سجده‌های واجب در قرآن چهارتاست: در سوره سجده (معروف به سوره «الم تنزيل» یا «الم سجده»)؛ و در سوره غافر (معروف به سوره «حم سجده»)؛ و در سوره نجم؛ و در سوره علق (معروف به سوره «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»)، آیه «كَلَّا لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ».

فرمود: اینها «سُوَر عزائم» است که سجده در آنها واجب است؛ ولی در غیر اینها، اختیار با خودت است [یعنی سجده‌اش واجب نیست و مستحب است]، اگر خواستی سجده کن و اگر خواستی سجده نکن؛ و امام سجاد ع خوش داشت که در همگی آنها سجده کند.

دعائم الإسلام، ج‏1، ص215؛ مجمع البيان[[73]](#footnote-73)، ج‏10، ص783؛ الخصال[[74]](#footnote-74)، ج‏1، ص252

وَ رُوِّينَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ: الْعَزَائِمُ مِنْ سُجُودِ الْقُرْآنِ أَرْبَعٌ فِي الم تَنْزِيلِ السَّجْدَةِ وَ فِي حم السَّجْدَةِ وَ فِي النَّجْمِ وَ فِي «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»: «كَلَّا لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» قَالَ فَهَذِهِ الْعَزَائِمُ لَا بُدَّ مِنَ السُّجُودِ فِيهَا وَ أَنْتَ فِي غَيْرِهَا بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ فَاسْجُدْ وَ إِنْ شِئْتَ فَلَا تَسْجُدْ قَالَ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يُعْجِبُهُ أَنْ يَسْجُدَ فِيهِنَّ كُلِّهِنَّ.

2) ابوبصیر حدیثی را ظاهرا از امام صادق ع روایت کرده است که:

هنگامی که آیه سجده در هریک از سوره‌های عزائم چهارگانه (سجده، غافر، نجم و علق) خوانده شد و شنیدی، سجده کن، هرچند که وضو نداشته باشی و یا جُنُب باشی و یا زنی باشد که نماز نمی‌خواند [= در ایام عادت ماهیانه است]؛ ولی آیات سجده در سایر قرآن اختیار داری؛ خواستی سجده کن و خواستی سجده نکن.

الكافي ، ج‏3، ص318

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ [أبوعبد اللّه عليه السلام‏]:

إِذَا قُرِئَ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْعَزَائِمِ الْأَرْبَعِ فَسَمِعْتَهَا فَاسْجُدْ وَ إِنْ كُنْتَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ وَ إِنْ كُنْتَ جُنُباً وَ إِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ لَا تُصَلِّي وَ سَائِرُ الْقُرْآنِ أَنْتَ فِيهِ بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ سَجَدْتَ وَ إِنْ شِئْتَ لَمْ تَسْجُدْ.

3) از رسول خدا ص روایت شده است که:

«نزدیکترین وضعیتی که بنده نسبت به خداوند دارد وقتی است که در سجده است.»

این مطلب، مستقیما از قول امام صادق و امام رضا ع هم روایت شده، با این تفاوت که آنها بعد از بیان این جمله فرموده‌اند:

«و این مفاد همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «سجده کن و نزدیک شو.»

مجمع البيان ، ج‏10، ص783

عن عبد الله بن مسعود أن رسول الله ص:

قال أقرب ما يكون العبد من الله إذا كان ساجدا.

و فی عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏2، ص7؛ الكافي، ج‏3، ص265؛ من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص209 :[[75]](#footnote-75)

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا ع يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِب‏»

4) روایت شده است هنگامی که آیه «و سجده کن و نزدیک شو» نازل شود، پیامبر ص به سجده افتاد و در سجده‌اش گفت:

از خشم تو به رضای تو، و از عقوبتت به چشم‌پوشی کردنت پناه می‌برم؛ و از تو به تو پناه می‌برم؛ تو را ثنا گفتن نتوانم، تو آن گونه‌ای که خود گفته‌ای.

عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏4، ص114

رُوِيَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» سَجَدَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ فِي سُجُودِهِ «أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِك‏».[[76]](#footnote-76)

### تدبر

1) «كَلاَّ لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

در آیات قبل حکایت شخصی را مطرح کرد که مانع نماز می‌شد و تهدید می‌کرد که عِدّه و عُدِه‌اش را علیه پیامبر ص فرامی‌خواند. طبق روایات، او ابوجهل بوده و گفته بود اگر پیامبر ص را در حال سجده ببینم، گردنش را لگدمال مي‌كنم. (جلسه356، شأن نزول). خدا هم بعد از اینکه پاسخ تهدیدش را داد، اکنون به پیامبرش دلگرمی می‌دهد که به سخن او گوش نکن که او هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، بلکه سجده‌ات را بکن و به خداین نزدیک شو!

به قول حافظ شیرازی

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh187/>

2) «لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ»

کسی که می‌خواهد از اطاعت افراد طغیانگر رها شود، سر سجده بر آستان خدا می‌ساید.

#### نکته تخصصی انسان‌شناسی

شهید مطهری در تبیین دقیقی نشان می‌دهند که «آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی سرابی بیش نیست.» (آزادی معنوی، ص17-35) ایشان مساله را از این زاویه تحلیل می‌کنند که کسی که به آزادی معنوی نرسیده باشد، اگر قدرت پیدا کند، آزادی دیگران را رعایت نخواهد کرد. در حالی که آن تحلیل در جای خود درست است، اما همه مساله نیست.

آیات این سوره، این وابستگی آزادی اجتماعی به آزادی معنوی را از زاویه دیگری نیز تبیین می‌کنند:

همواره در هر جامعه‌ای انسانهای طغیانگری وجود دارند که به خاطر مال و اموالی که دارند احساس استغنا می‌کنند، (علق/6-7)، لذا زیر بار سخن حق نمی‌روند (علق/13) و عِدّه و عُدّه‌ای گرد خود فراهم می‌آورند (علق/17)، آنچه دلخواه خود را انجام می‌دهند، اما مانع فعالیت‌های دیگران می‌شوند (علق/9-10).

چه کسی می‌تواند در مقابل اینها بایستد، و از آنها اطاعت نکند؟

این آیه می‌فرماید:

کسی که پشتوانه قوی‌تر و برتری داشته باشد؛

کسی که خدا را می‌شناسد و در مقابل خداوند سر تسلیم فرو می‌آورد، کسی است که از این طغیانگرها نمی‌ترسد.

* خداوند رحمت کند امام خمینی را که در پیام برائت خویش، بعد از کشتار حاجیان چنین فرمود:

خداوندا، تو می‌دانی که ما سر سازش با کفر را نداریم.

خداوندا، تو می‌دانی که استکبار و امریکای جهانخوار گلهای باغ رسالت تو را پرپر نمودند.

خداوندا، در جهان ظلم و ستم و بیداد، همه تکیه گاه ما تویی، و ما تنهای تنهاییم و غیر از تو کسی را نمی‌شناسیم و غیر از تو نخواسته‌ایم که کسی را بشناسیم. ما را یاری کن، که تو بهترین یاری کنندگانی. (صحیفه امام خمینی، ج21، ص95)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=21&tid=46>

3) « وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

راه تقرب به سوی خدا، سجده بر آستان اوست. (حدیث3)

#### ثمره اخلاقی- اجتماعی

قبلا (در جلسه ۱۶۶ (<http://yekaye.ir/sad-038-71-2/> ) و جلسه ۲۲۴ (<http://yekaye.ir/2-baqare-03/> ) ) توضیح داده شد که سجده به معنای «ابراز خضوعی است که هیچ گونه اثری از منیت در شخص نماند» و این حالت بدنی خاص، جزء معنای کلمه نیست.

پس، سجده، فقط یک حالت بدنی نیست؛ بلکه حقیقت سجده، تسلیم محض بودن در برابر خداوند است. این آیه می‌فرماید که راه قرب، سجده است؛ یعنی تسلیم خدا بودن.

از کجا می‌توان فهمید کسی واقعا تسلیم خدا هست یا نه؟

از اینکه دستورات خدا را چه اندازه در زندگی‌اش عمل می‌کند. دستورات خداوند در قابل شریعت و دین به ما رسیده است. از اینکه چه اندازه از این شریعت تبعیت می‌کنیم، می‌توانیم پی ببریم چه اندازه به قرب خداوند رسیده‌ایم.

4) «اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

خداوند به ما از رگ گردن نزدیکتر است (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريد؛ ق/16) ؛ بلکه او از خودمان هم به ما نزدیکتر است (أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ؛ انفال/24)؛ پس نزدیک شدن به خدا یعنی چه؟ و چگونه ممکن است؟

#### نکته تخصصی فلسفی

خداوند فوق مکان و خالق مکان است؛ پس این نزدیک بودن، قطعا نزدیکی مکانی نیست. از عمیق‌ترین معارف دینی، وجود رابطه‌هایی است که از دو سو یکسان نیستند. یکی از آنها رابطه مخلوقات با خداوند است. وقتی از زاویه خدا بنگریم، خداوند به خاطر قهاریتی که دارد، و اینکه آفریننده همه موجودات است، در یک نگاه عمیق، از خود آنها هم به آنها نزدیکتر است؛ اما مخلوقات به خاطر ضعف وجودی‌شان و حقارت بی‌حد و حصرشان در قبال عظمت الهی، بسیار از او دورند. خداوند به تمام حقیقت ما احاطه دارد، اما ما به ذره‌ای از حقیقت او راه نداریم؛ لذا ما از او دوریم و او به ما نزدیک.

#### تمثیل

برای فهم رابطه‌ای که از دو سو متفاوت است یک آدمی را در یک باغ در ذهن خود بسازید و به او اجازه دهید در آن باغ گردش کند. شما چه نسبتی با او دارید؟ شما به او احاطه کامل دارید و از خودش به او نزدیکترید؛ اما او از شما چه می‌داند؟

در عین حال، ما می‌توانیم به او نزدیک شویم.

چگونه؟

مادام که خداوند را با ساخته‌ها و بافته‌های ذهن خود می جوییم، دائما از او دور می‌شویم زیرا هر آنچه در ذهن ماست، مخلوق و ساخته ماست؛

اما این آیه می‌فرماید که راه بسته نیست؛ ما می‌توانیم کاملا تسلیم او شویم و بگذاریم که او خودش خود را به ما بنمایاند.

شاید به همین دلیل است که خداوند در عین حال که از توصیف توصیف‌کنندگان منزه و برتر دانسته شده، اما توصیف مخلَصان (یعنی کسانی که خداوند آنها را خالص کرده و هیچ چیزی از خود ندارند) در مورد او صادق است: سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُون‏؛ إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصين‏ (صافات/39-40)

## جمع‌بندی سوره علق

این سوره با دعوت به «خواندن» شروع شد، خواندنی با اسم پروردگاری که هم انسان را آفریده و هم بر اساس کرامتش به او علم داده، علمی با «قلم» که انسانها را از سایر موجودات متمایز می‌کند.

بدین ترتیب، انسانی که مخاطب وحی است: رب دارد، خالق دارد، و ممیزه خاصی دارد: خواندن و نوشتن؛ و در نتیجه: فرهنگ و تمدن؛ و امکان انتقال آن، و در نتیجه تکامل و پیشرفت.

اما علی‌رغم این امتیاز ویژه، همه انسانها راه کمال حقیقی (قرب خدا) را در پیش نمی‌گیرند؛ بلکه برخی با برخورداری از این ممیزه‌ها، احساس استغنا کرده، به طغیان کشیده می‌شوند؛ که دو علاج دارد: یکی به یاد آورد که عاقبت و سرانجامش به سوی خداست؛ و دوم اینکه توجه کند که خدا او را می‌بیند.

البته آن طغیانگر، زیر بار حق و حقیقت نمی‌رود، و در مقابلِ آن بنده‌ای که بر هدایت است و راه خدا را در پیش گرفته و می‌کوشد که دیگران را هم به تقوا وادارد، مانع‌تراشی می‌کند و می‌کوشد با سازمان‌دهی نیروها، وی را زمین بزند.

اما کاری از پیش نخواهد برد؛ و بنده‌ای که سر به سجده نهاده و خود را یکسره تسلیم خداوند نموده، مراتب قرب و کمال را خواهد پیمود و آن مقام ویژه‌ای که خداوند انسان را برای آن آفریده، به دست خواهد آورد.

با این بیان، چه‌بسا بتوان گفت:

این سوره، که ظاهرا اولین سوره‌ای است که بر پیامبر ص نازل شده، در همان ابتدا، با معرفی‌ای از حقیقت انسان، و نمونه‌ای از دو بُعد اصلی وجود وی، که یکی به طغیان تمایل دارد و دیگری تسلیم شدن در برابر راه هدایت را می‌جوید، وضعیت کلی انسان و دین و آنچه که در تاریخ بشر بر سر این دو رفته و خواهد رفت، به اجمال بیان کرده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر روزی در یک آیه قرآن بیندیشیم بعد از 17 سال در طول عمرمان در تمام آیات تدبر کرده ایم.

لینک کانال «یک آیه در روز»

<https://t.me/YekAaye>

لینک «یک آیه در روز- گزیده» (کانالی که گلچینی از کانال فوق در آن قرار داده می‌شود)

<https://t.me/YekAayah>

توضیحات درباره کانال «یک آیه در روز» در تلگرام

<https://t.me/YekAaye/2025>

توضیحات درباره کانال «یک آیه در روز» در فضای وب

<http://yekaye.ir/about-us/>

سایت حاوی کل مطالب کانال حداقل یک آیه در روز

<http://yekaye.ir/>

1. راغب اصفهانی معتقد است که «قُرء» در حقیقت برای ورود از حالت پاکی به حالت حیض است:

   و الْقُرْءُ في الحقيقة: اسم للدّخول في الحيض عن طهر. و لمّا كان اسما جامعا للأمرين الطّهر و الحيض المتعقّب له أطلق على كلّ واحد منهما، لأنّ كلّ اسم موضوع لمعنيين معا يطلق على كلّ واحد منهما إذا انفرد، كالمائدة: للخوان و للطّعام، ثم قد يسمّى كلّ واحد منهما بانفراده به. و ليس الْقُرْءُ اسما للطّهر مجرّدا، و لا للحيض مجرّدا بدلالة أنّ الطّاهر التي لم تر أثر الدّم لا يقال لها: ذات قرء. و كذا الحائض التي استمرّ بها الدّم و النّفساء لا يقال لها ذلك. و قوله: يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ [البقرة/ 228] أي: ثلاثة دخول من الطّهر في الحيض‏. و قَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ: «اقْعُدِي عَنْ الصَّلَاةِ أَيَّامَ أَقْرَائِكِ» أي أيّام حيضك، فإنما هو كقول القائل: افعل كذا أيّام ورود فلان، و وروده إنما يكون في ساعة و إن كان ينسب إلى الأيّام. و قول أهل اللّغة: إنّ الْقُرْءَ من: قَرَأَ، أي: جمع، فإنّهم اعتبروا الجمع بين زمن الطّهر و زمن الحيض حسبما ذكرت لاجتماع الدّم في الرّحم. [↑](#footnote-ref-1)
2. . و «قرو» را هم به معنای «قصد همراه با اقدام و عمل دانسته، که البته در قرآن کریم به کار نرفته است). ایشان برای کلماتی مانند «استقراء« برای هریک از این سه ماده، معنای متفاوتی در نظر گرفته است: فالاستقراء من المهموز: يدلّ على طلب التفهّم و الضبط. و بالواو: يدلّ على طلب القصد في إقدام. و بالياء: يدلّ على طلب جمع و تنظيم. مع أنّ اللغويّين يذكرون الكلمة في ذيل كلّ من الموادّ الثلث، و يفسّرونها بالتتبّع، و المناسب هو اليائىّ. و أيضا يذكرون مفهوم الجمع في ذيل كلّ منها، مع أنّ الجمع و التجمّع من معاني اليائىّ. [↑](#footnote-ref-2)
3. .البته علامه طباطبایی این معنا را برای این آیه قابل قبول نمی‌داند، بلکه فرموده بر اساس اینکه باء را زائده بگیریم، معنایش چنین می‌شود. عبارت ایشان چنین است:

   أن التقدير اقرأ القرآن أو ما في معناه، و ليس المراد ... و لا أن قوله: «بِاسْمِ رَبِّكَ» مفعول «اقْرَأْ» و الباء زائدة و التقدير اقرأ اسم ربك أي بسمل. [↑](#footnote-ref-3)
4. . البته زمخشری در تفسیرش، با اینکه روایاتی درباره اول بودن این سوره آورده، اما معتقد است اغلب مفسران بر این باورند که اولین سوره نازل شده، سوره حمد است «عن ابن عباس و مجاهد: هي أول سورة نزلت و أكثر المفسرين على أن الفاتحة أول ما نزل ثم سورة القلم» (الكشاف، ج‏4، ص775) شاید وجه جمعش به این باشد که این آیات ابتدایی سوره علق، اولین آیات باشد، اما اولین سوره‌ای که به طور کامل نازل شده (یا اویلن سوره‌ای که آیاتش کامل شد) سوره حمد باشد. [↑](#footnote-ref-4)
5. از باب نمونه می‌توانید مواردی زیر را ملاحظه کنید:

   (1) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ السَّرِيِّ عَنْ عَمِّهِ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ آخِرُهُ إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّه‏ (الكافي، ج‏2، ص628)

   (2) رُوِيَ أَنَّ جَبْرَئِيلَ أَخْرَجَ قِطْعَةَ دِيبَاجٍ فِيهِ خَطٌّ فَقَالَ اقْرَأْ قُلْتُ كَيْفَ أَقْرَأُ وَ لَسْتُ بِقَارِئٍ إِلَى ثَلَاثِ مَرَّاتٍ فَقَالَ فِي الْمَرَّةِ الرَّابِعَةِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ إِلَى قَوْلِهِ ما لَمْ يَعْلَمْ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ ع وَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ أَتَى بِالْكَرَاسِيِّ وَ وُضِعَ تَاجٌ عَلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ ص وَ أُعْطِيَ لِوَاءُ الْحَمْدِ بِيَدِهِ فَقَالَ اصْعَدْ عَلَيْهِ وَ احْمَدِ اللَّهِ فَلَمَّا نَزَلَ عَنِ الْكُرْسِيِّ تَوَجَّهَ إِلَى خَدِيجَةَ فَكَانَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ يَسْجُدُ لَهُ وَ يَقُولُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَمَّا دَخَلَ الدَّارَ صَارَتِ الدَّارُ مُنَوَّرَةً فَقَالَتْ خَدِيجَةُ وَ مَا هَذَا النُّورُ قَالَ هَذَا نُورُ النُّبُوَّةِ قُولِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَتْ طَالَ مَا قَدْ عَرَفْتُ ذَلِكَ ثُمَّ أَسْلَمَتْ فَقَالَ يَا خَدِيجَةُ إِنِّي لَأَجِدُ بَرْداً فَدَثَّرَتْ عَلَيْهِ فَنَامَ فَنُودِيَ يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ الْآيَةَ فَقَامَ وَ جَعَلَ إِصْبَعَهُ فِي أُذُنِهِ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَكَانَ كُلُّ مَوْجُودٍ يَسْمَعُهُ يُوَافِقُهُ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏1، ص46)

   (3) حَدَّثُونَا عَنْ أَبِي الشَّيْخِ الْأَصْبَهَانِيِّ [قَالَ:] أَخْبَرَنَا بُهْلُولٌ الْأَنْبَارِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ الرَّازِيُّ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ هَارُونَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ‏ وَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ الْمُفَسِّرُ حَدَّثَنَا عَمِّي أَبُو حَامِدٍ إِمْلَاءً سَنَةَ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ [وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ:] حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ بْنُ مَحْمُودٍ الْمُقْرِئُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ السُّلَمِيُّ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ أَبِي مُوسَى حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ هَارُونَ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِيهِ‏ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَا نَزَلَ بِمَكَّةَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ‏ وَ ذَكَرَ [كَلَامَهُ‏] إِلَى قَوْلِهِ: هَذَا مَا نَزَلَ بِمَكَّةَ [وَ هِيَ‏] خَمْسٌ وَ ثَمَانُونَ سُورَةً. وَ أَوَّلُ مَا نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ الْبَقَرَةُ، وَ آلُ عِمْرَانَ، وَ الْأَنْفَالُ، وَ الْأَحْزَابُ، وَ الْمُمْتَحِنَةُ، وَ إِذَا زُلْزِلَتْ وَ الْحَدِيدُ، وَ مُحَمَّدٌ، وَ الرَّعْدُ، وَ الرَّحْمَنُ، وَ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ!، وَ الطَّلَاقُ. وَ ذَكَرَ إِلَى قَوْلِهِ: فَذَلِكَ ثَمَانِي وَ عِشْرُونَ سُورَةً- مِمَّا نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ... (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص410)

   (4) وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ جَابِرٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَةَ الرَّقِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ حَدَّثَنَا خُصَيْفٌ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ مِنَ الْقُرْآنِ‏ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ‏ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهِ: ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ الْبَقَرَةَ، وَ الْأَنْفَالَ إِلَى [قَوْلِهِ‏] ثُمَّ الرَّحْمَنَ، ثُمَّ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، ثُمَّ الطَّلَاقَ، ثُمَّ لَمْ يَكُنْ، الْحَدِيثَ بِطُولِهِ. [و] رواه جماعة عن إسماعيل [بن عبد الله بن زرارة]. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص411)

   (5) قَرَأْتُ فِي التَّفْسِيرِ تَأْلِيفِ أَبِي الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ محمشاذ بْنِ إِسْحَاقَ [قَالَ‏]: كَتَبَ إِلَيْنَا أَبُو سَهْلٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّالَقَانِيُّ [قَالَ:] أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمٍ‏ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ التِّرْمِذِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَوَّلُ شَيْ‏ءٍ نَزَلَ بِمَكَّةَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ، ثُمَّ ن وَ الْقَلَمِ، ثُمَّ وَ الضُّحَى ثُمَّ يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ، ثُمَّ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، ثُمَّ تَبَّتْ، ثُمَّ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَ ذَكَرَ إِلَى قَوْلِهِ: وَ هِيَ ثَلَاثٌ وَ ثَمَانُونَ سُورَةً مِمَّا نَزَلَ بِمَكَّةَ. وَ أَوَّلُ شَيْ‏ءٍ نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ، ثُمَّ الْبَقَرَةُ، ثُمَّ الْأَنْفَالُ، ثُمَّ آلُ عِمْرَانَ ثُمَّ الْأَحْزَابُ ثُمَّ الْمُمْتَحِنَةُ ثُمَّ النِّسَاءُ ثُمَّ إِذَا زُلْزِلَتْ ثُمَّ الْحَدِيدُ ثُمَّ سُورَةُ مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ ثُمَّ الطَّلَاقُ. وَ ذَكَرَ [كَلَامَهُ‏] إِلَى قَوْلِهِ: وَ إِذَا كَانَتْ فَاتِحَةُ سُورَةٍ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ كُتِبَتِ [السُّورَةُ] مَكِّيَّةً، ثُمَّ يَزِيدُ اللَّهُ فِيهَا مَا يَشَاءُ بِالْمَدِينَةِ، فَذَلِكَ ثَلَاثُونَ سُورَةً نَزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص411-412)

   (6) أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ الْمُقْرِئُ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو بْنُ مَطَرٍ إِمْلَاءً فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ تِسْعٍ وَ خَمْسِينَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نَصْرٍ الْحَافِظُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الثَّقَفِيُ‏ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ عَنْ عِكْرِمَةَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ‏ أَنَّ أَوَّلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ بِمَكَّةَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ [الَّذِي خَلَقَ‏] وَ ن وَ الْقَلَمِ. وَ ذَكَرَ [كَلَامَهُ‏] إِلَى قَوْلِهِ: وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِالْمَدِينَةِ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ‏. وَ الْبَقَرَةَ، وَ الْأَنْفَالَ، وَ آلَ عِمْرَانَ، وَ الْأَحْزَابَ [وَ سَاقَ كَلَامَهُ‏] إِلَى [قَوْلِهِ‏]: وَ الرَّحْمَنُ، وَ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، وَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمْ. الْحَدِيثَ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص413)

   (7)‌ أَخْبَرَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ زِيَادٍ الْعَدْلُ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّوْرَقِيُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ نَصْرِ بْنِ مَالِكٍ الْخُزَاعِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ النَّحْوِيُّ عَنْ عِكْرِمَةَ وَ الْحَسَنِ قَالا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ بِمَكَّةَ: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ‏ وَ ذَكَرَ إِلَى قَوْلِهِ: وَ [أَمَّا] مَا أُنْزِلَ بِالْمَدِينَةِ [فَهِيَ‏] وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ‏، وَ الْبَقَرَةُ وَ آلُ عِمْرَانَ، وَ الْأَنْفَالُ، وَ الْأَحْزَابُ، وَ الْمَائِدَةُ، وَ الْمُمْتَحِنَةُ، وَ النِّسَاءُ، وَ إِذَا زُلْزِلَتْ وَ الْحَدِيدُ، وَ مُحَمَّدٌ، وَ الرَّعْدُ، وَ الرَّحْمَنُ، وَ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، وَ الطَّلَاقُ، وَ لَمْ يَكُنْ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص413)

   (8) حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبٍ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَغَوِيُّ بِهَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُلْقَانِيُّ حَدَّثَنَا الْمُطَهَّرُ بْنُ الْحَكَمِ الْكَرَابِيسِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَوَّلُ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ بِمَكَّةَ بِلَا خِلَافٍ‏ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ‏ ثُمَّ يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ‏ [وَ سَاقَ الْكَلَامَ‏] إِلَى [قَوْلِهِ:] وَ أَوَّلُ مَا نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ الْبَقَرَةُ، ثُمَّ الْأَنْفَالُ إِلَى قَوْلِهِ: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ‏ ثُمَّ آلُ عِمْرَانَ، ثُمَّ الْأَحْزَابُ، ثُمَّ الْمُمْتَحِنَةُ، ثُمَّ النِّسَاءُ، ثُمَّ إِذَا زُلْزِلَتْ ثُمَّ الْحَدِيدُ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ الرَّعْدُ، ثُمَّ الرَّحْمَنُ، ثُمَّ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، ثُمَّ الطَّلَاقُ، ثُمَّ لَمْ يَكُنْ، ثُمَّ الْحَشْرُ. وَ سَاقَ الْحَدِيثَ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏2، ص414) [↑](#footnote-ref-5)
6. . وَ أَمَّا تَسْلِيمُ الْجِبَالِ وَ الصُّخُورِ وَ الْأَحْجَارِ عَلَيْهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا تَرَكَ التِّجَارَةَ إِلَى الشَّامِ، وَ تَصَدَّقَ بِكُلِّ مَا رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ تِلْكَ التِّجَارَاتِ، كَانَ يَغْدُو كُلَّ يَوْمٍ إِلَى حِرَاءَ يَصْعَدُهُ، وَ يَنْظُرُ مِنْ قُلَلِهِ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَنْوَاعِ عَجَائِبِ رَحْمَتِهِ‏ وَ بَدَائِعِ حِكْمَتِهِ، وَ يَنْظُرُ إِلَى أَكْنَافِ السَّمَاءِ وَ أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ الْبِحَارِ، وَ الْمَفَاوِزِ، وَ الْفَيَافِي، فَيَعْتَبِرُ بِتِلْكَ الْآثَارِ، وَ يَتَذَكَّرُ بِتِلْكَ الْآيَاتِ، وَ يَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ. [↑](#footnote-ref-6)
7. . يَقُولُ وَ قَدِ اشْتَدَّ عَلَيْهِ مَا يَخَافُهُ- مِنْ تَكْذِيبِ قُرَيْشٍ فِي خَبَرِهِ، وَ نِسْبَتِهِمْ إِيَّاهُ إِلَى الْجُنُونِ، [وَ أَنَّهُ‏] يَعْتَرِيهِ شَيْطَانٌ‏ وَ كَانَ مِنْ أَوَّلِ أَمْرِهِ أَعْقَلُ خَلِيقَةِ اللَّهِ، وَ أَكْرَمُ بَرَايَاهُ وَ أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ وَ أَفْعَالُ الْمَجَانِينِ وَ أَقْوَالُهُمْ. فَأَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَشْرَحَ صَدْرَهُ وَ يُشَجِّعَ قَلْبَهُ، فَأَنْطَقَ الْجِبَالَ وَ الصُّخُورَ وَ الْمَدَرَ، وَ كُلَّمَا وَصَلَ إِلَى شَيْ‏ءٍ مِنْهَا نَادَاهُ: [السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ] السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، أَبْشِرْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ فَضَّلَكَ وَ جَمَّلَكَ وَ زَيَّنَكَ- وَ أَكْرَمَكَ فَوْقَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَا يَحْزُنْكَ قَوْلُ‏ قُرَيْشٍ: إِنَّكَ مَجْنُونٌ، وَ عَنِ الدِّينِ مَفْتُونٌ، فَإِنَّ الْفَاضِلَ مَنْ فَضَّلَهُ‏ [اللَّهُ‏] رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَ الْكَرِيمَ مَنْ كَرَّمَهُ‏ خَالِقُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، فَلَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ مِنْ تَكْذِيبِ قُرَيْشٍ وَ عُتَاةِ الْعَرَبِ لَكَ، فَسَوْفَ يُبَلِّغُكَ رَبُّكَ أَقْصَى مُنْتَهَى الْكَرَامَاتِ وَ يَرْفَعُكَ إِلَى أَرْفَعِ الدَّرَجَاتِ. وَ سَوْفَ يُنَعِّمُ وَ يُفَرِّحُ‏ أَوْلِيَاءَكَ- بِوَصِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع، وَ سَوْفَ يَبُثُّ عُلُومَكَ فِي الْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ، بِمِفْتَاحِكَ وَ بَابِ مَدِينَةِ عِلْمِكَ‏ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع، وَ سَوْفَ يُقِرُّ عَيْنَكَ بِبِنْتِكَ‏ فَاطِمَةَ ع، وَ سَوْفَ يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مِنْ عَلِيٍّ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ سَوْفَ يَنْشُرُ فِي الْبِلَادِ دِينُكَ، وَ سَوْفَ يُعَظِّمُ أُجُورَ الْمُحِبِّينَ لَكَ وَ لِأَخِيكَ، وَ سَوْفَ يَضَعُ فِي يَدِكَ لِوَاءَ الْحَمْدِ، فَتَضَعُهُ فِي يَدِ أَخِيكَ عَلِيٍّ، فَيَكُونُ تَحْتَهُ كُلُّ نَبِيٍّ وَ صِدِّيقٍ وَ شَهِيدٍ، يَكُونُ قَائِدَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

   فَقُلْتُ فِي سِرِّي: يَا رَبِّ- مَنْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي وَعَدْتَنِي بِهِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا وُلِدَ عَلِيٌّ ع وَ هُوَ طِفْلٌ- أَ وَ هُوَ وَلَدُ عَمِّي وَ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَّا تَحَرَّكَ عَلِيٌّ قَلِيلًا وَ هُوَ مَعَهُ: أَ هُوَ هَذَا فَفِي كُلِّ مَرَّةٍ مِنْ ذَلِكَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مِيزَانُ الْجَلَالِ، فَجُعِلَ مُحَمَّدٌ ص فِي كِفَّةٍ مِنْهُ- وَ مُثِّلَ لَهُ عَلِيٌّ ع وَ سَائِرُ الْخَلْقِ مِنْ أُمَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [فِي كِفَّةٍ] فَوُزِنَ بِهِمْ فَرَجَحَ. ثُمَّ أُخْرِجَ مُحَمَّدٌ ص مِنَ الْكِفَّةِ- وَ تُرِكَ عَلِيٌّ فِي كِفَّةِ مُحَمَّدٍ ص الَّتِي كَانَ فِيهَا فَوُزِنَ بِسَائِرِ أُمَّتِهِ، فَرَجَحَ بِهِمْ، فَعَرَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِعَيْنِهِ وَ صِفَتِهِ. وَ نُودِيَ فِي سِرِّهِ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَفِيِّي‏ الَّذِي أُؤَيِّدُ بِهِ هَذَا الدِّينَ، يَرْجَحُ عَلَى جَمِيعِ أُمَّتِكَ بَعْدَكَ. فَذَلِكَ حِينَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي بِأَدَاءِ الرِّسَالَةِ، وَ خَفَّفَ عَنِّي مُكَافَحَةَ الْأُمَّةِ وَ سَهَّلَ عَلَيَّ مُبَارَزَةَ الْعُتَاةِ الْجَبَابِرَةِ مِنْ قُرَيْشٍ. [↑](#footnote-ref-7)
8. . این روایت هم قابل توجه است که برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

   حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ لَمْ يَعْبُدِ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. (التوحيد (للصدوق)، ص۲۲۰) [↑](#footnote-ref-8)
9. . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْ‏ءٍ فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَدَّدْتَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ قَالَ قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ.

   وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّ شَيْ‏ءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ فَقَالَ وَ كَانَ ثَمَّ شَيْ‏ءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ فَقُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ. [↑](#footnote-ref-9)
10. . عن أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ...: أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ «بِسْمِ اللَّهِ» فِيهِ فَهُوَ أَبْتَرُ. [↑](#footnote-ref-10)
11. . این روایت هم قابل توجه است که برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

    حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ لَمْ يَعْبُدِ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. (التوحيد (للصدوق)، ص220) [↑](#footnote-ref-11)
12. . این حدیث از امام صادق ع هم قابل توجه است:

    نَبْتَدِئُ يَا مُفَضَّلُ بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَاعْتَبِرْ بِهِ فَأَوَّلُ‏ ذَلِكَ مَا يُدَبَّرُ بِهِ الْجَنِينُ فِي الرَّحِمِ وَ هُوَ مَحْجُوبٌ فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ظُلْمَةِ الْبَطْنِ وَ ظُلْمَةِ الرَّحِمِ وَ ظُلْمَةِ الْمَشِيمَةِ حَيْثُ لَا حِيلَةَ عِنْدَهُ فِي طَلَبِ غِذَاءٍ وَ لَا دَفْعِ أَذًى وَ لَا اسْتِجْلَابِ مَنْفَعَةٍ وَ لَا دَفْعِ مَضَرَّةٍ فَإِنَّهُ يَجْرِي إِلَيْهِ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ مَا يَغْذُوهُ كَمَا يَغْذُو الْمَاءُ النَّبَاتَ فَلَا يَزَالُ ذَلِكَ غِذَاءَهُ حَتَّى إِذَا كَمَلَ خَلْقُهُ وَ اسْتَحْكَمَ بَدَنُهُ وَ قَوِيَ أَدِيمُهُ عَلَى مُبَاشَرَةِ الْهَوَاءِ وَ بَصَرُهُ عَلَى مُلَاقَاةِ الضِّيَاءِ هَاجَ الطَّلْقُ بِأُمِّهِ فَأَزْعَجَهُ أَشَدَّ إِزْعَاجٍ وَ أَعْنَفَهُ حَتَّى يُولَدَ وَ إِذَا وُلِدَ صَرَفَ ذَلِكَ الدَّمَ الَّذِي كَانَ يَغْذُوهُ مِنْ دَمِ أُمِّهِ إِلَى ثَدْيَيْهَا فَانْقَلَبَ الطَّعْمُ وَ اللَّوْنُ إِلَى ضَرْبٍ آخَرَ مِنَ الْغِذَاءِ وَ هُوَ أَشَدُّ مُوَافَقَةً لِلْمَوْلُودِ مِنَ الدَّمِ فَيُوَافِيهِ فِي وَقْتِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ فَحِينَ يُولَدُ قَدْ تَلَمَّظَ وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ طَلَباً لِلرَّضَاعِ فَهُوَ يَجِدُ ثَدْيَيْ أُمِّهِ كَالْإِدَاوَتَيْنِ الْمُعَلَّقَتَيْنِ لِحَاجَتِهِ فَلَا يَزَالُ يَغْتَذِي بِاللَّبَنِ مَا دَامَ رَطْبَ الْبَدَنِ رَقِيقَ الْأَمْعَاءِ لَيِّنَ الْأَعْضَاءِ حَتَّى إِذَا تَحَرَّكَ وَ احْتَاجَ إِلَى غِذَاءٍ فِيهِ صَلَابَةٌ لِيَشْتَدَّ وَ يَقْوَى بَدَنُهُ طَلَعَتْ لَهُ الطَّوَاحِنُ مِنَ الْأَسْنَانِ وَ الْأَضْرَاسِ لِيَمْضَغَ بِهِ الطَّعَامَ فَيَلِينَ عَلَيْهِ وَ يَسْهُلَ لَهُ إِسَاغَتُهُ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُدْرِك‏ (توحِيد الْمُفَضَّل، ص46) [↑](#footnote-ref-12)
13. . متن کامل دعا (ص311-319) چنین است:

    إِلَهِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثَرِي وَ امْتَحَى مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي وَ صِرْتُ فِي الْمَنْسِيِّينَ كَمَنْ قَدْ نُسِيَ إِلَهِي كَبِرَتْ سِنِّي وَ رَقَّ جِلْدِي وَ دَقَّ عَظْمِي وَ نَالَ الدَّهْرُ مِنِّي وَ اقْتَرَبَ أَجَلِي وَ نَفِدَتْ أَيَّامِي وَ ذَهَبَتْ شَهَوَاتِي وَ بَقِيَتْ تَبِعَاتِي إِلَهِي ارْحَمْنِي إِذَا تَغَيَّرَتْ صُورَتِي وَ امْتَحَتْ مَحَاسِنِي وَ بَلِيَ جِسْمِي وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي وَ تَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي إِلَهِي أَفْحَمَتْنِي ذُنُوبِي وَ قُطِعَتْ مَقَالَتِي فَلَا حُجَّةَ لِي وَ لَا عُذْرَ فَأَنَا الْمُقِرُّ بِجُرْمِي‏ الْمُعْتَرِفُ بِإِسَاءَتِي الْأَسِيرُ بِذَنْبِي الْمُرْتَهِنُ بِعَمَلِي الْمُتَهَوِّرُ فِي بُحُورِ خَطِيئَتِي الْمُتَحَيِّرُ عَنْ قَصْدِي الْمُنْقَطِعُ بِي فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ وَ تَجَاوَزْ عَنِّي يَا كَرِيمُ بِفَضْلِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي إِلَهِي كَيْفَ أَنْقَلِبُ بِالْخَيْبَةِ مِنْ عِنْدِكَ مَحْرُوماً وَ كَانَ ظَنِّي بِكَ وَ بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاةِ مَرْحُوماً إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي بِكَ قُنُوطَ الْآيِسِينَ وَ لَا تُبْطِلْ صِدْقَ رَجَائِي لَكَ بَيْنَ الْآمِلِينَ إِلَهِي عَظُمَ جُرْمِي إِذْ كُنْتَ الْمُبَارِزَ بِهِ وَ كَبُرَ ذَنْبِي إِذْ كُنْتَ الْمُطَالِبَ بِهِ إِلَّا أَنِّي إِذَا ذَكَرْتُ كَبِيرَ جُرْمِي وَ عَظِيمَ غُفْرَانِكَ وَجَدْتُ الْحَاصِلَ لِي مِنْ بَيْنِهِمَا عَفْوَ رِضْوَانِكَ إِلَهِي إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ بِذَنْبِي مَخْشِيُّ عِقَابِكَ فَقَدْ نَادَانِي إِلَى الْجَنَّةِ بِالرَّجَاءِ حُسْنُ ثَوَابِكَ إِلَهِي إِنْ أَوْحَشَتْنِي الْخَطَايَا عَنْ مَحَاسِنِ لُطْفِكَ فَقَدْ آنَسَتْنِي بِالْيَقِينِ مَكَارِمُ عَطْفِكَ إِلَهِي إِنْ أَنَامَتْنِي الْغَفْلَةُ عَنِ الِاسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ أَنْبَهَتْنِي الْمَعْرِفَةُ يَا سَيِّدِي بِكَرِيمِ آلَائِكَ إِلَهِي إِنْ عَزَبَ لُبِّي عَنْ تَقْوِيمِ مَا يُصْلِحُنِي فَمَا عَزَبَ إِيقَانِي بِنَظَرِكَ لِي فِيمَا يَنْفَعُنِي إِلَهِي إِنِ انْقَرَضَتْ بِغَيْرِ مَا أَحْبَبْتَ مِنَ السَّعْيِ أَيَّامِي فَبِالْإِيمَانِ أمضتها [أَمْضَيْتُ‏] الْمَاضِيَاتِ مِنْ أَعْوَامِي إِلَهِي جِئْتُكَ مَلْهُوفاً قَدْ أُلْبِسْتُ عُدْمَ فَاقَتِي وَ أَقَامَنِي مُقَامَ الْأَذِلَّاءِ بَيْنَ يَدَيْكَ ضُرُّ حَاجَتِي إِلَهِي كَرُمْتَ فَأَكْرِمْنِي إِذْ كُنْتُ مِنْ سُؤَّالِكَ وَ جُدْتَ بِالْمَعْرُوفِ فَاخْلِطْنِي بِأَهْلِ نَوَالِكَ إِلَهِي مَسْكَنَتِي لَا يَجْبُرُهَا إِلَّا عَطَاؤُكَ وَ أُمْنِيَّتِي لَا يُغْنِيهَا إِلَّا جَزَاؤُكَ إِلَهِي أَصْبَحْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ مِنَحِكَ سَائِلًا وَ عَنِ التَّعَرُّضِ لِسِوَاكَ بِالْمَسْأَلَةِ عَادِلًا وَ لَيْسَ مِنْ جَمِيلِ امْتِنَانِكَ رَدُّ سَائِلٍ مَلْهُوفٍ وَ مُضْطَرٍّ لِانْتِظَارِ خَيْرِكَ الْمَأْلُوفِ إِلَهِي أَقَمْتُ عَلَى قَنْطَرَةٍ مِنْ قَنَاطِرِ الْأَخْطَارِ مَبْلُوّاً بِالْأَعْمَالِ وَ الِاعْتِبَارِ فَأَنَا الْهَالِكُ إِنْ لَمْ تُعِنْ عَلَيْنَا بِتَخْفِيفِ الْأَثْقَالِ إِلَهِي أَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ خَلَقْتَنِي فَأُطِيلَ بُكَائِي أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَلَقْتَنِي فَأُبَشِّرَ رَجَائِي إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي رُؤْيَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي دَارِ السَّلَامِ وَ أَعْدَمْتَنِي تَطْوَافَ الْوُصَفَاءِ مِنَ الْخُدَّامِ وَ صَرَفْتَ وَجْهَ تَأْمِيلِي بِالْخَيْبَةِ فِي دَارِ الْمُقَامِ فَغَيْرَ ذَلِكَ مَنَّتْنِي نَفْسِي مِنْكَ يَا ذَا الْفَضْلِ وَ الْإِنْعَامِ إِلَهِي وَ عِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ وَ لَوْ قَرَنْتَنِي فِي الْأَصْفَادِ طُولَ الْأَيَّامِ وَ مَنَعْتَنِي سَيْبَكَ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ وَ حُلْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْكِرَامِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَ لَا صَرَفْتُ وَجْهَ انْتِظَارِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ إِلَهِي لَوْ لَمْ تَهْدِنِي إِلَى الْإِسْلَامِ مَا اهْتَدَيْتُ وَ لَوْ لَمْ تَرْزُقْنِي الْإِيمَانَ بِكَ مَا آمَنْتُ وَ لَوْ لَمْ تُطْلِقْ لِسَانِي بِدُعَائِكَ مَا دَعَوْتُ وَ لَوْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِكَ مَا عَرَفْتُ وَ لَوْ لَمْ تُبَيِّنْ لِي شَدِيدَ عِقَابِكَ مَا اسْتَجَرْتُ إِلَهِي أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ وَ لَمْ أَعْصِكَ فِي أَبْغَضِ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ الْكُفْرُ فَاغْفِرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا إِلَهِي أُحِبُّ طَاعَتَكَ وَ إِنْ قَصَّرْتُ عَنْهَا وَ أَكْرَهُ مَعْصِيَتَكَ وَ إِنْ رَكِبْتُهَا فَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا وَ خَلِّصْنِي مِنَ النَّارِ وَ إِنِ اسْتَوْجَبْتُهَا إِلَهِي إِنْ أَقْعَدَنِي التَّخَلُّفُ عَنِ السَّبْقِ مَعَ الْأَبْرَارِ فَقَدْ أَقَامَتْنِي الثِّقَةُ بِكَ عَلَى مَدَارِجِ الْأَخْيَارِ إِلَهِي قَلْبٌ حَشَوْتَهُ مِنْ مَحَبَّتِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَيْفَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِ نَارٌ مُحْرِقَةٌ فِي لَظَى إِلَهِي نَفْسٌ أَعْزَزْتَهَا بِتَأْيِيدِ إِيمَانِكَ كَيْفَ تُذِلُّهَا بَيْنَ أَطْبَاقِ نِيرَانِكَ إِلَهِي لِسَانٌ كَسَوْتَهُ مِنْ تَمَاجِيدِكَ أَنْيَقَ أَثْوَابِهَا كَيْفَ تَهْوِي إِلَيْهِ مِنَ النَّارِ مُشْتَعِلَاتِ الْتِهَابِهَا إِلَهِي كُلُّ مَكْرُوبٍ إِلَيْكَ يَلْتَجِئُ وَ كُلُّ مَحْزُونٍ إِيَّاكَ يَرْتَجِي إِلَهِي سَمِعَ الْعَابِدُونَ بِجَزِيلِ ثَوَابِكَ فَخَشَعُوا وَ سَمِعَ الزَّاهِدُونَ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ فَقَنَعُوا وَ سَمِعَ الْمُوَلُّونَ عَنِ الْقَصْدِ بِجُودِكَ فَرَجَعُوا وَ سَمِعَ الْمُجْرِمُونَ بِسَعَةِ غُفْرَانِكَ فَطَمِعُوا وَ سَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ بِكَرَمِ عَفْوِكَ وَ فَضْلِ عَوَارِفِكَ فَرَغِبُوا حَتَّى ازْدَحَمَتْ مَوْلَايَ بِبَابِكَ عَصَائِبُ الْعُصَاةِ مِنْ عِبَادِكَ وَ عَجَّتْ إِلَيْكَ مِنْهُمْ عَجِيجَ الضَّجِيجِ بِالدُّعَاءِ فِي بِلَادِكَ وَ لِكُلٍّ أَمَلٌ قَدْ سَاقَ صَاحِبَهُ إِلَيْكَ مُحْتَاجاً وَ قَلْبٌ تَرَكَهُ وَجِيبُ خَوْفِ الْمَنْعِ مِنْكَ مُهْتَاجاً وَ أَنْتَ الْمَسْئُولُ الَّذِي لَا تَسْوَدُّ لَدَيْهِ وُجُوهُ الْمَطَالِبِ وَ لَمْ تَرْزَأْ بِنَزِيلِهِ فَظِيعَاتُ الْمَعَاطِبِ إِلَهِي إِنْ أَخْطَأْتُ طَرِيقَ النَّظَرِ لِنَفْسِي بِمَا فِيهِ كَرَامَتُهَا فَقَدْ أَصَبْتُ طَرِيقَ الْفَزَعِ إِلَيْكَ بِمَا فِيهِ سَلَامَتُهَا إِلَهِي إِنْ كَانَتْ نَفْسِي اسْتَسْعَدَتْنِي مُتَمَرِّدَةً عَلَى مَا يُرْدِيهَا فَقَدِ اسْتَسْعَدْتُهَا الْآنَ بِدُعَائِكَ عَلَى مَا يُنْجِيهَا إِلَهِي إِنْ عَدَانِي الِاجْتِهَادُ فِي ابْتِغَاءِ مَنْفَعَتِي فَلَمْ يَعْدُنِي بِرُّكَ بِي فِيمَا فِيهِ مَصْلَحَتِي إِلَهِي إِنْ قَسَطْتُ فِي الْحُكْمِ عَلَى نَفْسِي بِمَا فِيهِ حَسْرَتُهَا فَقَدْ أَقْسَطْتُ الْآنَ بِتَعْرِيفِي إِيَّاهَا مِنْ رَحْمَتِكَ إِشْفَاقَ رَأْفَتِهَا إِلَهِي إِنْ أَجْحَفَ بِي قِلَّةُ الزَّادِ فِي الْمَسِيرِ إِلَيْكَ فَقَدْ وَصَلْتُهُ الْآنَ بِذَخَائِرِ مَا أَعْدَدْتُهُ مِنْ فَضْلِ تَعْوِيلِي عَلَيْكَ إِلَهِي إِذَا ذَكَرْتُ رَحْمَتَكَ ضَحِكَتْ إِلَيْهَا وُجُوهُ وَسَائِلِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ سَخَطَكَ بَكَتْ لَهَا عُيُونُ مَسَائِلِي إِلَهِي فَأَفِضْ بِسَجْلٍ مِنْ سِجَالِكَ عَلَى عَبْدٍ آيِسٍ [يَائِسٍ‏] فَقَدْ أَتْلَفَهُ الظَّمَأُ وَ أَحَاطَ بِخَيْطِ جِيدِهِ كَلَالُ الْوَنَى إِلَهِي أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ لَمْ يَرْجُ غَيْرَكَ بِدُعَائِهِ وَ أَرْجُوكَ رَجَاءَ مَنْ لَمْ يَقْصِدْ غَيْرَكَ بِرَجَائِهِ إِلَهِي كَيْفَ أَرُدُّ عَارِضَ تَطَلُّعِي إِلَى نَوَالِكَ وَ إِنَّمَا أَنَا فِي اسْتِرْزَاقِي لِهَذَا الْبَدَنِ أَحَدُ عِيَالِكَ إِلَهِي كَيْفَ أُسْكِتُ بِالْإِفْحَامِ لِسَانَ ضَرَاعَتِي وَ قَدْ أَقْلَقَنِي مَا أُبْهِمَ عَلَيَّ مِنْ مَصِيرِ عَاقِبَتِي إِلَهِي قَدْ عَلِمْتَ حَاجَةَ نَفْسِي إِلَى مَا تَكَفَّلْتَ لَهَا بِهِ مِنَ الرِّزْقِ فِي حَيَاتِي وَ عَرَفْتَ قِلَّةَ اسْتِغْنَائِي عَنْهُ مِنَ الْجَنَّةِ بَعْدَ وَفَاتِي فَيَا مَنْ سَمَحَ لِي بِهِ مُتَفَضِّلًا فِي الْعَاجِلِ لَا تَمْنَعْنِيهِ‏ يَوْمَ فَاقَتِي إِلَيْهِ فِي الْآجِلِ فَمِنْ شَوَاهِدِ نَعْمَاءِ الْكَرِيمِ اسْتِتْمَامُ نَعْمَائِهِ وَ مِنْ مَحَاسِنِ آلَاءِ الْجَوَادِ اسْتِكْمَالُ آلَائِهِ إِلَهِي لَوْ لَا مَا جَهِلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا شَكَوْتُ عَثَرَاتِي وَ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتُ مِنَ الْإِفْرَاطِ مَا سَفَحْتُ عَبَرَاتِي إِلَهِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ امْحُ مُثْبَتَاتِ الْعَثَرَاتِ بِمُرْسَلَاتِ الْعَبَرَاتِ وَ هَبْ لِي كَثِيرَ السَّيِّئَاتِ لِقَلِيلِ الْحَسَنَاتِ إِلَهِي إِنْ كُنْتَ لَا تَرْحَمُ إِلَّا الْمُجِدِّينَ فِي طَاعَتِكَ فَإِلَى مَنْ يَفْزَعُ الْمُقَصِّرُونَ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَقْبَلُ إِلَّا مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ فَإِلَى مَنْ يَلْتَجِئُ الْمُفَرِّطُونَ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْإِحْسَانِ فَكَيْفَ يَصْنَعُ الْمُسِيئُونَ وَ إِنْ كَانَ لَا يَفُوزُ يَوْمَ الْحَشْرِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ فَبِمَنْ يَسْتَغِيثُ الْمُذْنِبُونَ [الْمُجْرِمُونَ‏] إِلَهِي إِنْ كَانَ لَا يَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا مَنْ أَجَازَتْهُ بَرَاءَةُ عَمَلِهِ فَأَنَّى بِالْجَوَازِ لِمَنْ لَمْ يَتُبْ إِلَيْكَ قَبْلَ انْقِضَاءِ أَجَلِهِ إِلَهِي إِنْ لَمْ تَجُدْ إِلَّا عَلَى مَنْ قَدْ عَمَّرَ بِالزُّهْدِ مَكْنُونَ سَرِيرَتِهِ فَمَنْ لِلْمُضْطَرِّ الَّذِي لَمْ يُرْضِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ سَعْيُ نَقِيبَتِهِ إِلَهِي إِنْ حَجَبْتَ عَنْ مُوَحِّدِيكَ نَظَرَ تَغَمُّدِكَ لِجِنَايَاتِهِمْ أَوْقَعَهُمْ غَضَبُكَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ فِي كُرُبَاتِهِمْ إِلَهِي إِنْ لَمْ تَنَلْنَا يَدُ إِحْسَانِكَ يَوْمَ الْوُرُودِ اخْتَلَطْنَا فِي الْجَزَاءِ بِذَوِي الْجُحُودِ اللَّهُمَّ فَأَوْجِبْ لَنَا بِالْإِسْلَامِ مَذْخُورَ هِبَاتِكَ وَ اسْتَصْفِ مَا كَدَّرَتْهُ الْجَرَائِرُ مِنَّا بِصَفْوِ صِلَاتِكَ إِلَهِي ارْحَمْنَا غُرَبَاءَ إِذَا تَضَمَّنَتْنَا بُطُونُ لُحُودِنَا وَ غُمِّيَتْ بِاللِّبْنِ سُقُوفُ بُيُوتِنَا وَ أُضْجِعْنَا مَسَاكِينَ عَلَى الْأَيْمَانِ فِي قُبُورِنَا وَ خُلِّفْنَا فُرَادَى فِي أَضْيَقِ الْمَضَاجِعِ وَ صَرَعَتْنَا الْمَنَايَا فِي أَعْجَبِ الْمَصَارِعِ وَ صِرْنَا فِي دَارِ قَوْمٍ كَأَنَّهَا مَأْهُولَةٌ وَ هِيَ مِنْهُمْ بَلَاقِعُ إِلَهِي إِذَا جِئْنَاكَ عُرَاةً حُفَاةً مُغْبَرَّةً مِنْ ثَرَى الْأَجْدَاثِ رُءُوسُنَا وَ شَاحِبَةً مِنْ تُرَابِ الْمَلَاحِيدِ وُجُوهُنَا وَ خَاشِعَةً مِنْ أَفْزَاعِ الْقِيَامَةِ أَبْصَارُنَا وَ ذَابِلَةً مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ شِفَاهُنَا وَ جَائِعَةً لِطُولِ الْمُقَامِ بُطُونُنَا وَ بَادِيَةً هُنَالِكَ لِلْعُيُونِ سَوْءَاتُنَا وَ مُوقَرَةً مِنْ ثِقْلِ الْأَوْزَارِ ظُهُورُنَا وَ مَشْغُولِينَ بِمَا قَدْ دَهَانَا عَنْ أَهَالِينَا وَ أَوْلَادِنَا فَلَا تُضَعِّفِ الْمَصَائِبَ عَلَيْنَا بِإِعْرَاضِ وَجْهِكَ عَنَّا وَ سَلْبِ عَائِدَةِ مَا مَثَّلَهُ الرَّجَاءُ مِنَّا إِلَهِي مَا حَنَّتْ هَذِهِ الْعُيُونُ إِلَى بُكَائِهَا وَ لَا جَادَتْ مُتَسَرِّبَةً بِمَائِهَا وَ لَا أَسْهَدَهَا بِنَحِيبِ الثَّاكِلَاتِ فَقْدُ عَزَائِهَا إِلَّا لِمَا أَسْلَفَتْهُ مِنْ عَمْدِهَا وَ خَطَائِهَا وَ مَا دَعَاهَا إِلَيْهِ عَوَاقِبُ بَلَائِهَا وَ أَنْتَ الْقَادِرُ يَا عَزِيزُ عَلَى كَشْفِ غَمَّائِهَا إِلَهِي إِنْ كُنَّا مُجْرِمِينَ فَإِنَّا نَبْكِي عَلَى إِضَاعَتِنَا مِنْ حُرْمَتِكَ مَا تَسْتَوْجِبُهُ وَ إِنْ كُنَّا مَحْرُومِينَ فَإِنَّا نَبْكِي إِذْ فَاتَنَا مِنْ جُودِكَ مَا نَطْلُبُهُ إِلَهِي شُبْ حَلَاوَةَ مَا يَسْتَعْذِبُهُ لِسَانِي مِنَ النُّطْقِ فِي بَلَاغَتِهِ بِزِهَادَةِ مَا يَعْرِفُهُ قَلْبِي مِنَ النُّصْحِ فِي دَلَالَتِهِ إِلَهِي أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنَ الْمَأْمُورِينَ وَ أَمَرْتَ بِصِلَةٍ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمَسْئُولِينَ إِلَهِي كَيْفَ يَنْقُلُ‏ بِنَا الْيَأْسُ إِلَى الْإِمْسَاكِ عَمَّا لَهِجْنَا بِطِلَابِهِ وَ قَدِ ادَّرَعْنَا مِنْ تَأْمِيلِنَا إِيَّاكَ أَسْبَغَ أَثْوَابِهِ إِلَهِي إِذَا هَزَّتِ الرَّهْبَةُ أَفْنَانَ مَخَافَتِنَا انْقَلَعَتْ مِنَ الْأُصُولِ أَشْجَارُهَا وَ إِذَا تَنَسَّمَتْ أَرْوَاحُ الرَّغْبَةِ مِنَّا أَغْصَانَ رَجَائِنَا أَيْنَعَتْ بِتَلْقِيحِ الْبِشَارَةِ أَثْمَارُهَا إِلَهِي إِذَا تَلَوْنَا مِنْ صِفَاتِكَ شَدِيدَ الْعِقَابِ أَسِفْنَا وَ إِذَا تَلَوْنَا مِنْهَا الْغَفُورَ الرَّحِيمَ فَرِحْنَا فَنَحْنُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ فَلَا سَخَطُكَ تُؤْمِنُنَا وَ لَا رَحْمَتُكَ تُؤْيِسُنَا إِلَهِي إِنْ قَصُرَتْ مَسَاعِينَا عَنِ اسْتِحْقَاقِ نَظْرَتِكَ فَمَا قَصُرَتْ رَحْمَتُكَ بِنَا عَنْ دِفَاعِ نَقِمَتِكَ إِلَهِي إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ عَلَيْنَا بِحُظُوظِ صَنَائِعِكَ مُنْعِماً وَ لَنَا مِنْ بَيْنِ الْأَقَالِيمِ مُكْرِماً وَ تِلْكَ عَادَتُكَ اللَّطِيفَةُ فِي أَهْلِ الْخِيفَةِ فِي سَالِفَاتِ الدُّهُورِ وَ غَابِرَاتِهَا وَ خَالِيَاتِ اللَّيَالِي وَ بَاقِيَاتِهَا إِلَهِي اجْعَلْ مَا حَبَوْتَنَا بِهِ مِنْ نُورِ هِدَايَتِكَ دَرَجَاتٍ نَرْقَى بِهَا إِلَى مَا عَرَّفْتَنَا مِنْ جَنَّتِكَ إِلَهِي كَيْفَ تَفْرَحُ بِصُحْبَةِ الدُّنْيَا صُدُورُنَا وَ كَيْفَ تَلْتَئِمُ فِي غَمَرَاتِهَا أُمُورُنَا وَ كَيْفَ يَخْلُصُ لَنَا فِيهَا سُرُورُنَا وَ كَيْفَ يَمْلِكُنَا بِاللَّهْوِ وَ اللَّعِبِ غُرُورُنَا وَ قَدْ دَعَتْنَا بِاقْتِرَابِ الْآجَالِ قُبُورُنَا إِلَهِي كَيْفَ نَبْتَهِجُ فِي دَارٍ حُفِرَتْ لَنَا فِيهَا حَفَائِرُ صَرْعَتِهَا وَ فَتَلَتْ بِأَيْدِي الْمَنَايَا حَبَائِلَ غَدْرَتِهَا وَ جَرَّعَتْنَا مُكْرَهِينَ جُرَعَ مَرَارَتِهَا وَ دَلَّتْنَا النَّفْسُ عَلَى انْقِطَاعِ عِيشَتِهَا لَوْ لَا مَا صَغَتْ إِلَيْهِ هَذِهِ النُّفُوسُ مِنْ رَفَائِغِ لَذَّتِهَا وَ افْتِتَانِهَا بِالْفَانِيَاتِ مِنْ فَوَاحِشِ زِينَتِهَا إِلَهِي فَإِلَيْكَ نَلْتَجِئُ مِنْ مَكَايِدِ خُدْعَتِهَا وَ بِكَ نَسْتَعِينُ عَلَى عُبُورِ قَنْطَرَتِهَا وَ بِكَ نَسْتَفْطِمُ الْجَوَارِحَ عَنْ أَخْلَافِ شَهْوَتِنَا وَ بِكَ نَسْتَكْشِفُ جَلَابِيبَ حَيْرَتِهَا وَ بِكَ نُقَوِّمُ مِنَ الْقُلُوبِ اسْتِصْعَابَ جَهَالَتِهَا إِلَهِي كَيْفَ لِلدُّورِ بِأَنْ تَمْنَعَ مَنْ فِيهَا مِنْ طَوَارِقِ الرَّزَايَا وَ قَدْ أُصِيبَ فِي كُلِّ دَارٍ سَهْمٌ مِنْ أَسْهُمِ الْمَنَايَا إِلَهِي مَا تَتَفَجَّعُ أَنْفُسُنَا مِنَ النُّقْلَةِ عَنِ الدِّيَارِ إِنْ لَمْ تُوحِشْنَا هُنَالِكَ مِنْ مُرَافَقَةِ الْأَبْرَارِ إِلَهِي مَا تَضِيرُنَا فُرْقَةُ الْإِخْوَانِ وَ الْقَرَابَاتِ إِنْ قَرَّبْتَنَا مِنْكَ يَا ذَا الْعَطِيَّاتِ إِلَهِي مَا تَجِفُّ مِنْ مَاءِ الرَّجَاءِ مَجَارِي لَهَوَاتِنَا إِنْ لَمْ تَحُمْ طَيْرُ الْأَشَائِمِ بِحِيَاضِ رَغَبَاتِنَا إِلَهِي إِنْ عَذَّبْتَنِي فَعَبْدٌ خَلَقْتَهُ لِمَا أَرَدْتَهُ فَعَذَّبْتَهُ وَ إِنْ رَحِمْتَنِي فَعَبْدٌ وَجَدْتَهُ مُسِيئاً فَأَنْجَيْتَهُ إِلَهِي لَا سَبِيلَ إِلَى الِاحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَ لَا وُصُولَ إِلَى عَمَلِ الْخَيْرَاتِ إِلَّا بِمَشِيَّتِكَ فَكَيْفَ لِي بِإِفَادَةِ مَا أَسْلَفَتْنِي فِيهِ مَشِيَّتُكَ وَ كَيْفَ لِي بِالاحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ مَا إِنْ لَمْ تُدْرِكْنِي فِيهِ عِصْمَتُكَ إِلَهِي أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَى سُؤَالِ الْجَنَّةِ قَبْلَ مَعْرِفَتِهَا فَأَقْبَلَتِ النَّفْسُ بَعْدَ الْعِرْفَانِ عَلَى مَسْأَلَتِهَا أَ فَتَدُلُّ عَلَى خَيْرِكَ السُّؤَالَ ثُمَّ تَمْنَعُهُمُ النَّوَالَ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ مَا تَصْنَعُهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَوْجِبٍ لِمَا أَرْجُو مِنْ رَحْمَتِكَ‏ فَأَنْتَ أَهْلُ التَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِكَرَمِكَ فَالْكَرِيمُ لَيْسَ يَصْنَعُ كُلَّ مَعْرُوفٍ عِنْدَ مَنْ يَسْتَوْجِبُهُ إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِمَا أَرْجُو مِنْ رَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ ذَنْبِي قَدْ أَخَافَنِي فَإِنَّ حُسْنَ ظَنِّي بِكَ قَدْ أَجَارَنِي إِلَهِي لَيْسَ تُشْبِهُ مَسْأَلَتِي مَسْأَلَةَ السَّائِلِينَ لِأَنَّ السَّائِلَ إِذَا مُنِعَ امْتَنَعَ عَنِ السُّؤَالِ وَ أَنَا لَا غَنَاءَ بِي عَمَّا سَأَلْتُكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِلَهِي ارْضَ عَنِّي فَإِنْ لَمْ تَرْضَ عَنِّي فَاعْفُ عَنِّي فَقَدْ يَعْفُو السَّيِّدُ عَنْ عَبْدِهِ وَ هُوَ عَنْهُ غَيْرُ رَاضٍ إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا أَنَا أَمْ كَيْفَ أَيْأَسُ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ إِلَهِي إِنَّ نَفْسِي قَائِمَةٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ قَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَصَنَعْتَ بِهَا مَا يُشْبِهُكَ وَ تَغَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُقَرِّبْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الِاعْتِرَافَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَائِلَ عِلَلِي فَإِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ هُنَالِكَ إِلَهِي إِنِّي جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا وَ بَقِيَ نَظَرُكَ لَهَا فَالْوَيْلُ لَهَا إِنْ لَمْ تَسْلَمْ بِهِ إِلَهِي إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ بِي بَارّاً أَيَّامَ حَيَاتِي فَلَا تَقْطَعْ بِرَّكَ عَنِّي بَعْدَ وَفَاتِي إِلَهِي كَيْفَ أَيْأَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَ أَنْتَ لَمْ تُوَلِّنِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي أَيَّامِ حَيَاتِي إِلَهِي إِنَّ ذُنُوبِي قَدْ أَخَافَتْنِي وَ مَحَبَّتِي لَكَ قَدْ أَجَارَتْنِي فَتَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ عُدْ بِفَضْلِكَ عَلَى مَنْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ يَا مَنْ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي مَا قَدْ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَمْرِي إِلَهِي سَتَرْتَ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا ذُنُوباً وَ لَمْ تُظْهِرْهَا وَ أَنَا إِلَى سَتْرِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْوَجُ وَ قَدْ أَحْسَنْتَ بِي إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِلْعِصَابَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا تَفْضَحْنِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْعَالَمِينَ إِلَهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ شُكْرُكَ قَبْلَ عَمَلِي فَسُرَّنِي بِلِقَائِكَ عِنْدَ اقْتِرَابِ أَجَلِي إِلَهِي لَيْسَ اعْتِذَارِي اعْتِذَارَ مَنْ يَسْتَغْنِي عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ فَاقْبَلْ عُذْرِي يَا خَيْرَ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ إِلَهِي لَا تَرُدَّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمُرِي فِي طَلَبِهَا مِنْكَ وَ هِيَ الْمَغْفِرَةُ إِلَهِي إِنَّكَ لَوْ أَرَدْتَ إِهَانَتِي لَمْ تَهْدِنِي وَ لَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تَسْتُرْنِي فَمَتِّعْنِي بِمَا لَهُ قَدْ هَدَيْتَنِي وَ أَدِمْ لِي مَا بِهِ سَتَرْتَنِي إِلَهِي مَا وَصَفْتُ مِنْ بَلَاءٍ ابْتَلَيْتَنِيهِ أَوْ إِحْسَانٍ أَوْلَيْتَنِيهِ فَكُلُّ ذَلِكَ بِمَنِّكَ فَعَلْتَهُ وَ عَفْوُكَ تَمَامُ ذَلِكَ إِنْ أَتْمَمْتَهُ إِلَهِي لَوْ لَا مَا قَرَفْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا فَرِقْتُ عِقَابَكَ وَ لَوْ لَا مَا عَرَفْتُ مِنْ كَرَمِكَ مَا رَجَوْتُ ثَوَابَكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ أَمَلِ الْآمِلِينَ وَ أَرْحَمُ مَنِ اسْتُرْحِمَ فِي تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ إِلَهِي نَفْسِي تُمَنِّينِي بِأَنَّكَ تَغْفِرُ لِي فَأَكْرِمْ بِهَا أُمْنِيَّةً بَشَّرَتْ بِعَفْوِكَ فَصَدِّقْ بِكَرَمِكَ مُبَشِّرَاتِ تَمَنِّيهَا وَ هَبْ لِي بِجُودِكَ مُدَمِّرَاتِ تَجَنِّيهَا إِلَهِي أَلْقَتْنِي الْحَسَنَاتُ بَيْنَ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ أَلْقَتْنِي‏ السَّيِّئَاتُ بَيْنَ عَفْوِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ قَدْ رَجَوْتُ أَلَّا يَضِيعَ بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُسِي‏ءٌ وَ مُحْسِنٌ إِلَهِي إِذَا شَهِدَ لِيَ الْإِيمَانُ بِتَوْحِيدِكَ وَ انْطَلَقَ لِسَانِي بِتَمْجِيدِكَ وَ دَلَّنِي الْقُرْآنُ عَلَى فَوَاضِلِ جُودِكَ فَكَيْفَ لَا يَبْتَهِجُ رَجَائِي بِحُسْنِ مَوْعُودِكَ إِلَهِي تَتَابُعُ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ يَدُلُّنِي عَلَى حُسْنِ نَظَرِكَ لِي فَكَيْفَ يَشْقَى امْرُؤٌ حَسُنَ لَهُ مِنْكَ النَّظَرُ إِلَهِي إِنْ نَظَرَتْ إِلَيَّ بِالْهَلَكَةِ عُيُونُ سَخَطِكَ فَمَا نَامَتْ عَنِ اسْتِنْقَاذِي مِنْهَا عُيُونُ رَحْمَتِكَ إِلَهِي إِنْ عَرَّضَنِي ذَنْبِي لِعِقَابِكَ فَقَدْ أَدْنَانِي رَجَائِي مِنْ ثَوَابِكَ إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَبِفَضْلِكَ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَبِعَدْلِكَ فَيَا مَنْ لَا يُرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ وَ لَا يُخَافُ إِلَّا عَدْلُهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ امْنُنْ عَلَيْنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تَسْتَقْصِ عَلَيْنَا فِي عَدْلِكَ إِلَهِي خَلَقْتَ لِي جِسْماً وَ جَعَلْتَ لِي فِيهِ آلَاتٍ أُطِيعُكَ بِهَا وَ أَعْصِيكَ وَ أُغْضِبُكَ بِهَا وَ أُرْضِيكَ وَ جَعَلْتَ لِي مِنْ نَفْسِي دَاعِيَةً إِلَى الشَّهَوَاتِ وَ أَسْكَنْتَنِي دَاراً قَدْ مُلِئَتْ مِنَ الْآفَاتِ ثُمَّ قُلْتَ لِي انْزَجِرْ فَبِكَ أَنْزَجِرُ وَ بِكَ أَعْتَصِمُ وَ بِكَ أَسْتَجِيرُ وَ بِكَ أَحْتَرِزُ وَ أَسْتَوْفِقُكَ لِمَا يُرْضِيكَ وَ أَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ فَإِنَّ سُؤَالِي لَا يُحْفِيكَ إِلَهِي أَدْعُوكَ دُعَاءَ مُلِحٍّ لَا يَمَلُّ دُعَاءَ مَوْلَاهُ وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ تَضَرُّعَ مَنْ قَدْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحُجَّةِ فِي دَعْوَاهُ إِلَهِي لَوْ عَرَفْتُ اعْتِذَاراً مِنَ الذَّنْبِ فِي التَّنَصُّلِ أَبْلَغَ مِنَ الِاعْتِرَافِ بِهِ لَآتَيْتُهُ فَهَبْ لِي ذَنْبِي بِالاعْتِرَافِ وَ لَا تَرُدَّنِي بِالْخَيْبَةِ عِنْدَ الِانْصِرَافِ إِلَهِي سَعَتْ نَفْسِي إِلَيْكَ لِنَفْسِي تَسْتَوْهِبُهَا وَ فَتَحَتْ أَفْوَاهَ آمَالِهَا نَحْوَ نَظْرَةٍ مِنْكَ لَا تَسْتَوْجِبُهَا فَهَبْ لَهَا مَا سَأَلَتْ وَ جُدْ عَلَيْهَا بِمَا طَلَبَتْ فَإِنَّكَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ أَمَلِ الْآمِلِينَ إِلَهِي قَدْ أَصَبْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا قَدْ عَرَفْتَ وَ أَسْرَفْتُ عَلَى نَفْسِي بِمَا قَدْ عَلِمْتَ فَاجْعَلْنِي عَبْداً إِمَّا طَائِعاً فَأَكْرَمْتَهُ وَ إِمَّا عَاصِياً فَرَحِمْتَهُ إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي قَدْ أُضْجِعَتْ فِي حُفْرَتِهَا وَ انْصَرَفَ عَنْهَا الْمُتَّبِعُونَ مِنْ جِيرَتِهَا وَ بَكَى الْغَرِيبُ عَلَيْهَا لِغُرْبَتِهَا وَ جَادَ بِالدُّمُوعِ عَلَيْهَا الْمُشْفِقُونَ مِنْ عَشِيرَتِهَا وَ نَادَاهَا مِنْ شَفِيرِ الْقَبْرِ ذَوُو مَوَدَّتِهَا وَ رَحِمِهَا الْمُعَادِي لَهَا فِي الْحَيَاةِ عِنْدَ صَرْعَتِهَا وَ لَمْ يَخْفِ عَلَى النَّاظِرِينَ إِلَيْهَا عِنْدَ ذَلِكَ ضُرُّ فَاقَتِهَا وَ لَا عَلَى مَنْ رَآهَا قَدْ تَوَسَّدَتِ الثَّرَى عَجْزَ حِيلَتِهَا فَقُلْتَ مَلَائِكَتِي فَرِيدٌ نَأَى عَنْهُ الْأَقْرَبُونَ وَ وَحِيدٌ جَفَاهُ الْأَهْلُونَ نَزَلَ بِي قَرِيباً وَ أَصْبَحَ فِي اللَّحْدِ غَرِيباً وَ قَدْ كَانَ لِي فِي دَارِ الدُّنْيَا دَاعِياً وَ لِنَظَرِي إِلَيْهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ رَاجِياً فَتُحْسِنُ عِنْدَ ذَلِكَ ضِيَافَتِي وَ تَكُونُ أَرْحَمَ بِي مِنْ أَهْلِي وَ قَرَابَتِي إِلَهِي لَوْ طَبَّقَتْ ذُنُوبِي مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ خَرَقَتِ النُّجُومَ وَ بَلَغَتْ أَسْفَلَ الثَّرَى مَا رَدَّنِي الْيَأْسُ عَنْ تَوَقُّعِ غُفْرَانِكَ وَ لَا صَرَفَنِي الْقُنُوطُ عَنِ انْتِظَارِ رِضْوَانِكَ‏

    إِلَهِي دَعَوْتُكَ بِالدُّعَاءِ الَّذِي عَلَّمْتَنِيهِ فَلَا تَحْرِمْنِي جَزَاءَكَ الَّذِي وَعَدْتَنِيهِ فَمِنَ النِّعْمَةِ أَنْ هَدَيْتَنِي لِحُسْنِ دُعَائِكَ وَ مِنْ تَمَامِهَا أَنْ تُوجِبَ لِي مَحْمُودَ جَزَائِكَ إِلَهِي وَ عِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ لَقَدْ أَحْبَبْتُكَ مَحَبَّةً اسْتَقَرَّتْ حَلَاوَتُهَا فِي قَلْبِي وَ مَا تَنْعَقِدُ ضَمَائِرُ مُوَحِّدِيكَ عَلَى أَنَّكَ تُبْغِضُ مُحِبِّيكَ إِلَهِي أَنْتَظِرُ عَفْوَكَ كَمَا يَنْتَظِرُهُ الْمُذْنِبُونَ وَ لَسْتُ أَيْأَسُ مِنْ رَحْمَتِكَ الَّتِي يَتَوَقَّعُهَا الْمُحْسِنُونَ إِلَهِي لَا تَغْضَبْ عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقْوَى لِغَضَبِكَ وَ لَا تَسْخَطْ عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقُومُ لِسَخَطِكَ إِلَهِي أَ لِلنَّارِ رَبَّتْنِي أُمِّي فَلَيْتَهَا لَمْ تُرَبِّنِي أَمْ لِلشَّقَاءِ وَلَدَتْنِي فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْنِي إِلَهِي انْهَمَلَتْ عَبَرَاتِي حِينَ ذَكَرْتُ عَثَرَاتِي وَ مَا لَهَا لَا تَنْهَمِلُ وَ لَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي وَ عَلَى مَا ذَا يَهْجُمُ عِنْدَ الْبَلَاغِ مَسِيرِي وَ أَرَى نَفْسِي تُخَاتِلُنِي وَ أَيَّامِي تُخَادِعُنِي وَ قَدْ خَفَقَتْ فَوْقَ رَأْسِي أَجْنِحَةُ الْمَوْتِ وَ رَمَقَتْنِي مِنْ قَرِيبٍ أَعْيُنُ الْفَوْتِ فَمَا عُذْرِي وَ قَدْ حَشَا مَسَامِعِي رَافِعُ الصَّوْتِ إِلَهِي لَقَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ أَلْبَسَنِي بَيْنَ الْأَحْيَاءِ ثَوْبَ عَافِيَتِهِ أَلَّا يُعَرِّيَنِي مِنْهُ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ بِجُودِ رَأْفَتِهِ وَ لَقَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ تَوَلَّانِي فِي حَيَاتِي بِإِحْسَانِهِ أَنْ يَشْفَعَهُ لِي عِنْدَ وَفَاتِي بِغُفْرَانِهِ يَا أَنِيسَ كُلِّ غَرِيبٍ آنِسْ فِي الْقَبْرِ غُرْبَتِي وَ يَا ثَانِيَ كُلِّ وَحِيدٍ ارْحَمْ فِي الْقَبْرِ وَحْدَتِي وَ يَا عَالِمَ السِّرِّ وَ النَّجْوَى وَ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبَلْوَى كَيْفَ نَظَرُكَ لِي بَيْنَ سُكَّانِ الثَّرَى وَ كَيْفَ صَنِيعُكَ إِلَيَّ فِي دَارِ الْوَحْشَةِ وَ الْبِلَى فَقَدْ كُنْتَ بِي لَطِيفاً أَيَّامَ حَيَاةِ الدُّنْيَا يَا أَفْضَلَ الْمُنْعِمِينَ فِي آلَائِهِ وَ أَنْعَمَ الْمُفْضِلِينَ فِي نَعْمَائِهِ كَثُرَتْ أَيَادِيكَ عِنْدِي فَعَجَزْتُ عَنْ إِحْصَائِهَا وَ ضِقْتُ ذَرْعاً فِي شُكْرِي لَكَ بِجَزَائِهَا فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَوْلَيْتَ وَ لَكَ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَبْلَيْتَ يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَ بِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ عَلَيْكَ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْرِفْ ذِمَّتِيَ الَّتِي بِهَا رَجَوْتُ قَضَاءَ حَاجَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى نَفْسِهِ يُعَاتِبُهَا وَ يَقُولُ أَيُّهَا الْمُنَاجِي رَبَّهُ بِأَنْوَاعِ الْكَلَامِ وَ الطَّالِبُ مِنْهُ مَسْكَناً فِي دَارِ السَّلَامِ وَ الْمُسَوِّفُ بِالتَّوْبَةِ عَاماً بَعْدَ عَامٍ مَا أَرَاكَ مُنْصِفاً لِنَفْسِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ فَلَوْ دَافَعْتَ نَوْمَكَ يَا غَافِلًا بِالْقِيَامِ وَ قَطَعْتَ يَوْمَكَ بِالصِّيَامِ وَ اقْتَصَرْتَ عَلَى الْقَلِيلِ مِنْ لَعْقِ الطَّعَامِ وَ أَحْيَيْتَ مُجْتَهِداً لَيْلَكَ بِالْقِيَامِ كُنْتَ أَحْرَى أَنْ تَنَالَ أَشْرَفَ الْمَقَامِ أَيَّتُهَا النَّفْسُ اخْلِطِي لَيْلَكِ وَ نَهَارَكِ بِالذَّاكِرِينَ لَعَلَّكِ أَنْ تَسْكُنِي رِيَاضَ الْخُلْدِ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَ تَشَبَّهِي بِنُفُوسٍ قَدْ أَقْرَحَ السَّهَرُ رِقَّةَ جُفُونِهَا وَ دَامَتْ فِي الْخَلَوَاتِ شِدَّةُ حَنِينِهَا وَ أَبْكَى الْمُسْتَمِعِينَ عَوْلَةُ أَنِينِهَا وَ أَلَانَ قَسْوَةَ الضَّمَائِرِ ضَجَّةُ رَنِينِهَا فَإِنَّهَا نُفُوسٌ قَدْ بَاعَتْ زِينَةَ الدُّنْيَا وَ آثَرَتِ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى أُولَئِكَ وَفْدُ الْكَرَامَةِ يَوْمَ يَخْسَرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ وَ يُحْشَرُ إِلَى رَبِّهِمْ بِالْحُسْنَى وَ السُّرُورِ الْمُتَّقُونَ. [↑](#footnote-ref-13)
14. . این فراز هم در اواخر دعا قابل توجه است:

    ... إِلَهِي لَوْ لَا مَا قَرَفْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا فَرِقْتُ عِقَابَكَ وَ لَوْ لَا مَا عَرَفْتُ مِنْ كَرَمِكَ مَا رَجَوْتُ ثَوَابَكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ أَمَلِ الْآمِلِينَ وَ أَرْحَمُ مَنِ اسْتُرْحِمَ فِي تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ إِلَهِي نَفْسِي تُمَنِّينِي بِأَنَّكَ تَغْفِرُ لِي فَأَكْرِمْ بِهَا أُمْنِيَّةً بَشَّرَتْ بِعَفْوِكَ فَصَدِّقْ بِكَرَمِكَ مُبَشِّرَاتِ تَمَنِّيهَا وَ هَبْ لِي بِجُودِكَ مُدَمِّرَاتِ تَجَنِّيهَا إِلَهِي أَلْقَتْنِي الْحَسَنَاتُ بَيْنَ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ أَلْقَتْنِي‏ السَّيِّئَاتُ بَيْنَ عَفْوِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ قَدْ رَجَوْتُ أَلَّا يَضِيعَ بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُسِي‏ءٌ وَ مُحْسِن‏.

    همچنین این دو عبارت از امام سجاد و امیرالمومنین ع درباره کریم و کرامت:

    ... لَا يُنْكِرُ- يَا إِلَهِي- عَدْلَكَ إِنْ عَاقَبْتَهُ، وَ لَا يَسْتَعْظِمُ عَفْوَكَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ وَ رَحِمْتَهُ، لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَتَعَاظَمُهُ غُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِيم‏. ... (الصحيفة السجادية، دعاء31)

    وَ قَالَ ع مِنْ أَشْرَفِ [أَفْعَالِ‏] أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ‏ (نهج البلاغة، حکمت222) [↑](#footnote-ref-14)
15. . در قرآن کریم گاهی از تعبیر «ربک» استفاده شده و گاه از تعابیر «ربکم»، «رب الناس» «رب الفلق» و ... . یکی از نکاتی که گفته‌اند این است که این مضاف‌الیه‌های مختلف، اشاره به میزان و اهمیت کاری که خدا انجام می‌دهد، دارد؛ یعنی مثلا «رب الفلق» ربوبیت خدا در حد پدیده فلق (سپیده صبح) مد نظر است؛ اما در «رب الناس» ربوبیت و تدبیری که خداوند برای «مردم» به خرج می‌دهد، مد نظر بوده است. با توجه به مقام ویژه پیامبر خاتم ص – که برترین مخلوق خداوند و مظهر اصلی خلیفة‌الله است – شاید این تعبیر «ربک» بر امتنان خاص بر پیامبر ص اشاره دارد. [↑](#footnote-ref-15)
16. . برخی گفته‌اند این امر دوم، تکرار نیست بلکه امر اول امر به مطلق قرائت بوده، اما امر دوم، امر به قرائت برای تبلیغ یا امر به قرائت در نماز است (الأوّل مطلق، و الثّاني للتّبليغ أو في الصّلاة؛ تفسير كنز الدقائق، ج‏14، ص346) چون این احتمال اخیر بسیار دور از ذهن می‌نمود، در متن نیاوردم. [↑](#footnote-ref-16)
17. . صاحب تفسير كنز الدقائق به عنوان یک احتمال دیگر، مطرح کرده است (ج‏14، ص346) چه‌بسا به پیامبر دستور داده شده که «بخوان» و ایشان گفته‌اند «خواندن نمی‌دانم» و دوباره دستور داده شده که بخوان. (لعلّه لمّا قيل له: اقرأ باسم ربّك، قال: ما أنا بقارئ، فقيل له: اقرأ) اگرچه چنین حکایتی در منابع اهل سنت درباره نزول وحی مطرح شده، اما اولا اصل داستان مشکوک است؛ زیرا اغلب روایات مربوطه به نحوی است که گویی پیامبر ص در اینکه این آورنده فرشته وحی بوده مشکوک بوده، در حالی که بر اساس آیات و روایات دیگر، قطعا چنین شکی در پیامبر ص راه نیافته (المیزان، ج20، ص329) و ثانیا، حتی اگر اصل آن داستان بدان صورت بوده باشد، علی‌القاعده، آن تکرار از جانب جبرئیل، سخن خود جبرئیل در آن مقام بوده است و غیر از وحی‌ای بوده که از طریق خداوند فرستاده شده، خصوصا که تعبیر «بخوان» و همین استنکاف مورد ادعا، دلالت آشکاری دارد بر اینکه از روی متنی بخواند؛ و اگر متنی در کار بوده، اینکه او بگوید خواندن نمی‌دانم و دوباره به او بگویند بخوان و این دوبار در آن متن نوشته شده باشد، چندان معقول به نظر نمی رسد. [↑](#footnote-ref-17)
18. .در سرائر ابن ادریس، ج1، ص44؛ و «أعلام الدين في صفات المؤمنين» (دیلمی م 841)، ص 82 بدین صورت آمده است «وَ قَالَ قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ» و در منیه المرید، ص267 بدین صورت آمده است وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: قَيِّدُوا الْعِلْمَ قِيلَ وَ مَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابَتُهُ. [↑](#footnote-ref-18)
19. . متن کاملتر کلام امام که این فقره از بحث را تمام می کند بدین صورت است:

    تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ هَذَا الْمَنْطِقِ الَّذِي يُعَبِّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ وَ مَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَ يُنْتِجُهُ فِكْرُهُ وَ بِهِ يَفْهَمُ عَنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ الْمُهْمَلَةِ الَّتِي لَا تُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهَا بِشَيْ‏ءٍ وَ لَا تَفْهَمُ عَنْ مُخْبِرٍ شَيْئاً وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلْآتِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتِ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتِ الْآدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رُوِيَ لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَهُ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ وَ كَذَلِكَ الْكَلَامُ إِنَّمَا هُوَ شَيْ‏ءٌ يَصْطَلِحُ عَلَيْهِ النَّاسُ فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ وَ لِهَذَا صَارَ يَخْتَلِفُ فِي الْأُمَمِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ كَذَلِكَ لِكِتَابَةِ الْعَرَبِيِّ وَ السِّرْيَانِيِّ وَ الْعِبْرَانِيِّ وَ الرُّومِيِّ وَ غَيْرِهَا مِنْ سَائِرِ الْكِتَابَةِ الَّتِي هِيَ مُتَفَرِّقَةٌ فِي الْأُمَمِ إِنَّمَا اصْطَلَحُوا عَلَيْهَا كَمَا اصْطَلَحُوا عَلَى الْكَلَامِ فَيُقَالُ لِمَنِ ادَّعَى ذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِنْ كَانَ لَهُ فِي الْأَمْرَيْنِ جَمِيعاً فِعْلٌ أَوْ حِيلَةٌ فَإِنَّ الشَّيْ‏ءَ الَّذِي يَبْلُغُ بِهِ ذَلِكَ الْفِعْلَ وَ الْحِيلَةَ عَطِيَّةٌ وَ هِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي خَلْقِهِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ لِسَانٌ مُهَيَّأٌ لِلْكَلَامِ وَ ذِهْنٌ يَهْتَدِي بِهِ لِلْأُمُورِ لَمْ يَكُنْ لِيَتَكَلَّمَ أَبَداً وَ لَوْ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَفٌّ مُهَيَّئَةٌ وَ أَصَابِعُ لِلْكِتَابَةِ لَمْ يَكُنْ لِيَكْتُبَ أَبَداً وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ مِنَ الْبَهَائِمِ الَّتِي لَا كَلَامَ لَهَا وَ لَا كِتَابَةَ فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِي جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أُثِيبَ‏ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِين. توحيد المفضل، ص: 81-79 [↑](#footnote-ref-19)
20. . این احادیث هم بسیار ارتباط داشت که به علت ضیق مجال در کانال نیاوردم

    1) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ فَكَتَبَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

    تفسير القمي، ج‏2، ص198

    2) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ: الِاشْتِهَارُ بِالْعِبَادَةِ رِيبَةٌ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ ... وَ أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَ أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قِيمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْماً وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْماً ...

    الأمالي( للصدوق)، ص: 21

    3) «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ » و عن قتادة في تفسيرها:" القلم نعمة من الله عظيمة، لو لا القلم ما قام دين و لم يصلح عيش ... و نبه على فضل علم الكتابة، لما فيه من المنافع العظيمة التي لا يحيط بها إلا هو، و ما دونت العلوم و لا قيدت الحكم و لا ضبطت أخبار الأولين و مقالاتهم، و لا كتب الله الكتب المنزلة إلا بالكتابة، و لولاها ما استقامت أمور الدين و الدنيا".

    مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج‏1، ص389 (الدر المنثور 250: 6 و 369 و القرطبي 120: 20 و المجمع 514: 10 و الطبري 161: 30 و تفسير الرازي 17: 32 و التبيان 380: 10 و الجامع لأخلاق الراوي 392: 1 [↑](#footnote-ref-20)
21. . در کتاب مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص326 (نوشته مرحوم طبرسی م600) به جای «یهدیه» «یبدیه» نوشته شده است که ترجمه اش چنین می شود: در قلب کسی قرار می گیرد که خداوتد تبارک و تعالی بخواهد بر او آشکار کند [↑](#footnote-ref-21)
22. . و حدیثی دیگر در تفسیر کل آیات و تطبیق آن بر پیامبر اکرم ص و امیرالمومنین ع به نقل از تفسير القمي، ج‏2، ص430:

    حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ‏ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ قَالَ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ‏ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ‏ يَعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ‏ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَةٍ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيّاً اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ‏ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ‏ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ‏ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيّاً مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ. [↑](#footnote-ref-22)
23. . خود را برتر نبینیم و فخرفروشی نکنیم و فکر نکنیم خودمان کاره‌ای بوده‌ایم و خودمان زحمت کشیده‌ایم و ... (قصص/78) [↑](#footnote-ref-23)
24. . هر علمی را که به دست می‌آوریم (حتی علم محصول مطالعه : بالقلم) خدا به ما داده است. پس هم حواسمان باشد که علم را خدا می‌دهد، نه صرف تعلم (حدیث 1)؛ و هم اینکه این بهانه نشود که تعلم را کنار بگذاریم (حدیث 2 و 3). [↑](#footnote-ref-24)
25. . اگر علم را خدا می‌دهد از راه غیر مطالعه و تعلم ظاهری هم می‌تواند بدهد (بقره/282: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ؛ و حدیث1) اما محور را بر آموزش با قلم گذاشته است (عَلَّمَ بالقلم، عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏) [↑](#footnote-ref-25)
26. این توضیحات از محیی‌الدین درویش (إعراب القرآن و بيانه، ج‏10، ص530) هم قابل توجه است:

    كلا ردع و زجر لمن كفر بنعمة اللّه عليه بطغيانه و إن و اسمها و اللام المزحلقة و جملة يطغى خبر إن و لا أدري لم تهرب المعربون من الردع و هو أوضح من كل ما قدّروه و إليه ذهب الزمخشري أما الجلال فإنه تبع الكسائي فجعلها بمعنى حقا قال الكرخي «قوله- أي الجلال- حقا هو مذهب الكسائي و من تبعه لأنه ليس قبله و لا بعده شي‏ء يكون كلا ردا له كما قالوا: كلا و القمر فإنهم قالوا معناه إي و القمر و مذهب أبي حيان أنها بمعنى ألا الاستفتاحية و صوّبه ابن هشام لكسر همزة إن بعدها أي لكونه مظنة جملة كما بعد حرف التنبيه نحو ألا إنهم هم المفسدون و لو كانت بمعنى حقا لما كسرت إن بعدها لكونها مظنة مفرد، أما الكواشي فأجاز في كلا أن تكون تنبيها فيقف على ما قبلها و ردعا فيقف عليها، أما ابن خالويه فقد لفّق تلفيقا عجيبا مضحكا قال: «كلا يبتدأ به هاهنا لأنه بمعنى نعم حقا و ليس ردا» و هذا كلام لا مفهوم له، و الحق أن كلا حرف ردع و زجر كما قال سيبويه و قال الزجّاج كلا ردع و تنبيه و ذلك قولك كلا لمن قال لك شيئا تنكره نحو فلان يبغضك و شبّهه أي ارتدع عن هذا و تنبه عن الخطأ فيه قال اللّه تعالى بعد قوله: ربي أهانن كلا أي ليس الأمر كذلك لأنه قد يوسع في الدنيا على من لا يكرمه من الكفار و قد يضيق على الأنبياء و الصالحين للاستصلاح. [↑](#footnote-ref-26)
27. . قيل إنها نزلت في أبي جهل هشام من هنا إلى آخر السور (مجمع‌البیان، ج10، ص782) [↑](#footnote-ref-27)
28. . وَ قَالَ أَيْضاً وَ الْحِلْمُ يَغْلِبُ الْغَضَبَ وَ الرَّحْمَةُ تَغْلِبُ السُّخْطَ وَ الصَّدَقَةُ تَغْلِبُ الْخَطِيئَةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَشْبَهَ هَذَا مِمَّا قَدْ يَغْلِبُ غَيْرَهُ. [↑](#footnote-ref-28)
29. . در الدعوات (للراوندي) ص176، دعایی از امام سجاد آمده که این آیه و آیات دیگری مورد استشهاد قرار گرفته‌اند. این دعا به طور کاملتر در كتاب العتيق الغروي آمده است آن گونه که در بحارالانوار، ج91، ص121-137 ذکر شده است با عنوان: مُنَاجَاةُ مَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْه‏:

    وَ مِنْ دُعَائِهِ [زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع‏] رَبِّ إِنَّكَ قَدْ حَسَّنْتَ خَلْقِي وَ عَظَّمْتَ عَافِيَتِي وَ وَسَّعْتَ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَ لَمْ تَزَلْ تَنْقُلُنِي مِنْ نِعْمَةٍ إِلَى كَرَامَةٍ وَ [مِنْ كَرَامَةٍ] إِلَى رِضًا تُجَدِّدُ لِي ذَلِكَ فِي لَيْلِي وَ نَهَارِي لَا أَعْرِفُ غَيْرَ مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عَافِيَتِكَ يَا مَوْلَايَ حَتَّى‏ ظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَيْكَ لِي وَ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَكُونَ فِي غَيْرِ مَرْتَبَتِي لِأَنِّي لَمْ أَذُقْ طَعْمَ الْبَلَاءِ فَأَجِدَ لَذَّةَ الرِّضَا وَ لَمْ يُذْلِلْنِي الْفَقْرُ فَأَعْرِفَ لَذَّةَ الْغِنَى وَ لَمْ يُلْهِنِي‏ الْخَوْفُ فَأَعْرِفَ فَضْلَ الْأَمْنِ يَا إِلَهِي فَأَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ فِي غَفْلَةٍ مِمَّا فِيهِ غَيْرِي مِمَّنْ هُوَ دُونِي نَكَرْتُ‏ آلَاءَكَ وَ لَمْ أَشْكُرْ نَعْمَاءَكَ وَ لَمْ أَشُكَّ فِي أَنَّ الَّذِي أَنَا فِيهِ دَائِمٌ غَيْرُ زَائِلٍ عَنِّي وَ لَا أُحَدِّثُ نَفْسِي بِانْتِقَالِ عَافِيَةٍ وَ لَا حُلُولِ فَقْرٍ وَ لَا خَوْفٍ وَ لَا حُزْنٍ فِي عَاجِلِ دُنْيَايَ وَ فِي آجِلِ آخِرَتِي فَحَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَ التَّضَرُّعِ إِلَيْكَ فِي دَوَامِ ذَلِكَ لِي مَعَ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مِنْ شُكْرِكَ [وَ وَعَدْتَنِي عَلَيْهِ مِنْ شُكْرِكَ‏] وَ وَعَدْتَنِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَزِيدِ مِنْ لَدَيْكَ فَسَهَوْتُ وَ لَهَوْتُ وَ غَفَلْتُ وَ أَشِرْتُ وَ بَطِرْتُ وَ تَهَاوَنْتُ حَتَّى جَاءَ التَّغْيِيرُ مَكَانَ الْعَافِيَةِ بِحُلُولِ الْبَلَاءِ وَ نَزَلَ الضُّرُّ مَنْزِلَ الصِّحَّةِ بِأَنْوَاعِ الْأَذَى وَ أَقْبَلَ الْفَقْرُ بِإِزَالَةِ الْغِنَى فَعَرَفْتُ مَا كُنْتِ فِيهِ لِلَّذِي صِرْتُ إِلَيْهِ فَسَأَلْتُكَ مَسْأَلَةَ مَنْ لَا يَسْتَوْجِبُ أَنْ تَسْمَعَ لَهُ دَعْوَةً لِعَظِيمِ مَا كُنْتُ فِيهِ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ طَلَبْتُ طَلِبَةَ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ نَجَاحَ الطَّلِبَةِ لِلَّذِي كُنْتُ فِيهِ مِنَ اللَّهْوِ وَ الْغِرَّةِ وَ تَضَرَّعْتُ تَضَرُّعَ مَنْ لَا يَسْتَوْجِبُ الرَّحْمَةَ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ مِنَ الزَّهْوِ وَ الِاسْتِطَالَةِ فَرَكَنْتُ‏ إِلَى مَا إِلَيْهِ صَيَّرْتَنِي وَ إِنْ [كَانَ‏] الضُّرُّ قَدْ مَسَّنِي وَ الْفَقْرُ قَدْ أَذَلَّنِي وَ الْبَلَاءُ قَدْ جَاءَنِي فَإِنْ يَكُ ذَلِكَ [يَا] إِلَهِي مِنْ سَخَطِكَ عَلَيَّ فَأَعُوذُ بِحِلْمِكَ مِنْ سَخَطِكَ يَا مَوْلَايَ وَ إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ أَنْ تَبْلُوَنِي فَقَدْ عَرَفْتَ ضَعْفِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي إِذْ قُلْتَ‏ إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً وَ قُلْتَ‏ فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ‏ وَ قُلْتَ‏ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى‏ وَ قُلْتَ‏ وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى‏ ضُرٍّ مَسَّهُ‏ وَ قُلْتُ‏ وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ ما كانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ‏ وَ قُلْتَ‏ وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْإِنْسانُ عَجُولًا وَ قُلْتَ‏ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ يَا مَوْلَايَ فَهَذِهِ صِفَاتِي الَّتِي أَعْرِفُهَا مِنْ نَفْسِي قَدْ مَضَتْ بِقُدْرَتِكَ فِي غَيْرِ أَنْ وَعَدْتَنِي مِنْكَ وَعْداً حَسَناً أَنْ أَدْعُوَكَ فَتَسْتَجِيبَ لِي فَأَنَا أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي وَ ارْدُدْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَ انْقُلْنِي مِمَّا أَنَا فِيهِ إِلَى مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ حَتَّى أَبْلُغَ مِنْهُ رِضَاكَ وَ أَنَالَ بِهِ مَا عِنْدَكَ فِيمَا أَعْدَدْتَهُ لِأَوْلِيَائِكَ‏ الصَّالِحِينَ- إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ [الطَّاهِرِينَ‏] الْأَخْيَار. [↑](#footnote-ref-29)
30. زیرا توانایی‌ای که هیچ مصداق خارجی نداشته باشد، بیشتر به تعارف شبیه است تا به واقعیت! [↑](#footnote-ref-30)
31. . در حکایت زیر عمار شبیه فرد تنگدست فوق، از این آیه استفاده می‌کند:

    ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَأَيُّكُمُ الْيَوْمَ نَفَعَ بِجَاهِهِ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ عَلِيٌّ ع: أَنَا. قَالَ: صَنَعْتَ مَا ذَا قَالَ: مَرَرْتُ بِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ قَدْ لَازَمَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ فِي ثَلَاثِينَ دِرْهَماً كَانَتْ لَهُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَمَّارٌ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ص هَذَا يُلَازمِنُيِ وَ لَا يُرِيدُ إِلَّا أَذَايَ وَ إِذْلَالِي لِمَحَبَّتِي لَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَخَلِّصْنِي مِنْهُ بِجَاهِكَ. فَأَرَدْتُ أَنْ أُكَلِّمَ لَهُ الْيَهُودِيَّ. فَقَالَ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكَ أَجَلُّ فِي قَلْبِي وَ عَيْنِي- مِنْ أَنْ أَبْذُلَكَ‏ لِهَذَا الْكَافِرِ وَ لَكِنْ اشْفَعْ لِي إِلَى مَنْ لَا يَرُدُّكَ عَنْ طَلِبَةٍ، وَ لَوْ أَرَدْتَ جَمِيعَ جَوَانِبِ الْعَالَمِ- أَنْ يُصَيِّرَهَا كَأَطْرَافِ السُّفْرَةِ [لَفَعَلَ‏] فَاسْأَلْهُ أَنْ يُعِينَنِي عَلَى أَدَاءِ دَيْنِهِ، وَ يُغْنِيَنِي عَنِ الِاسْتِدَانَةِ.

    فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ بِهِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: اضْرِبْ بِيَدِكَ إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْ شَيْ‏ءٍ «حَجَرٍ أَوْ مَدَرٍ» فَإِنَّ اللَّهَ يُقَلِّبُهُ لَكَ ذَهَباً إِبْرِيزاً فَضَرَبَ يَدَهُ، فَتَنَاوَلَ حَجَراً فِيهِ أَمْنَانٌ‏ فَتَحَوَّلَ فِي يَدِهِ ذَهَباً. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْيَهُودِيِّ فَقَالَ: وَ كَمْ دَيْنُكَ قَالَ: ثَلَاثُونَ دِرْهَماً. فَقَالَ: كَمْ قِيمَتُهَا مِنَ الذَّهَبِ قَالَ: ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ. قَالَ عَمَّارٌ: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مَنْ بِجَاهِهِ- قَلَّبْتَ هَذَا الْحَجَرَ ذَهَباً، لَيِّنْ لِي هَذَا الذَّهَبَ لِأَفْصِلَ قَدْرَ حَقِّهِ. فَأَلَانَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ، فَفَصَلَ لَهُ ثَلَاثَةَ مَثَاقِيلَ، وَ أَعْطَاهُ.

    ثُمَّ جَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَقُولُ‏ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى‏ وَ لَا أُرِيدُ غِنًى يُطْغِينِي. اللَّهُمَّ فَأَعِدْ هَذَا الذَّهَبَ حَجَراً- بِجَاهِ مَنْ جَعَلْتَهُ ذَهَباً بَعْدَ أَنْ كَانَ حَجَراً. فَعَادَ حَجَراً فَرَمَاهُ مِنْ يَدِهِ، وَ قَالَ: حَسْبِي مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مُوَالاتِي لَكَ- يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ص.

    [فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:] فَتَعَجَّبَتْ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ فِعْلِهِ، وَ عَجَّتْ‏ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَصَلَوَاتُ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ تَتَوَالَى عَلَيْهِ.

    قَالَ ص: فَأَبْشِرْ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ فِي دِيَانَتِهِ، وَ مِنْ أَفَاضِلِ أَهْلِ وَلَايَتِهِ وَ مِنَ الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ، تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ، وَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا ضَيَاحٌ‏ مِنْ لَبَنٍ‏ وَ تَلْحَقُ رُوحُكَ بِأَرْوَاحِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْفَاضِلِينَ، فَأَنْتَ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِي‏... (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص84-86) [↑](#footnote-ref-31)
32. . این دو حدیث هم در همین مضمون است ناظر به ایمان فقیر:

    عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ دَاوُدَ الْحَذَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَغِيرٍ عَنْ جَدِّهِ شُعَيْبٍ عَنْ مُفَضَّلٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُلَّمَا ازْدَادَ الْعَبْدُ إِيمَاناً ازْدَادَ ضِيقاً فِي مَعِيشَتِهِ. (الكافي، ج‏2، ص261)

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْفَقْرُ أَزْيَنُ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعِذَارِ عَلَى خَدِّ الْفَرَسِ. (الكافي، ج‏2، ص265) [↑](#footnote-ref-32)
33. . این دو روایت هم در همین مضمون است البته ناظر به قیامت:

    وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَعْدَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَلْتَفِتُ- يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهاً بِالْمُعْتَذِرِ إِلَيْهِمْ فَيَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا أَفْقَرْتُكُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَتَرَوُنَّ مَا أَصْنَعُ بِكُمُ الْيَوْمَ فَمَنْ زَوَّدَ أَحَداً مِنْكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا مَعْرُوفاً فَخُذُوا بِيَدِهِ فَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ (الكافي، ج‏2، ص261)

    عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عِيسَى الْفَرَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُنَادِياً يُنَادِي بَيْنَ يَدَيْهِ أَيْنَ الْفُقَرَاءُ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ كَثِيرٌ فَيَقُولُ عِبَادِي فَيَقُولُونَ لَبَّيْكَ‏ رَبَّنَا فَيَقُولُ إِنِّي لَمْ أُفْقِرْكُمْ لِهَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَكِنِّي إِنَّمَا اخْتَرْتُكُمْ لِمِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ تَصَفَّحُوا وُجُوهَ النَّاسِ فَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفاً لَمْ يَصْنَعْهُ إِلَّا فِيَّ فَكَافُوهُ عَنِّي بِالْجَنَّةِ. (الكافي، ج‏2، ص263) [↑](#footnote-ref-33)
34. .فراز قبلی هم تاحدودی مربوط بود که برای رعایت اختصار صرف نظر شد:

    أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَنِيَّةَ قَبْلَ الدَّنِيَّةِ وَ التَّجَلُّدَ قَبْلَ التَّبَلُّدِ وَ الْحِسَابَ قَبْلَ الْعِقَابِ وَ الْقَبْرَ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ وَ غَضَّ الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مِنَ النَّظَرِ وَ الدَّهْرَ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطَرْ وَ إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ فَبِكِلَيْهِمَا تُمْتَحَنُ‏ [وَ فِي نُسْخَةٍ وَ كِلَاهُمَا سَيُخْتَبَرُ] [↑](#footnote-ref-34)
35. . درباره اینکه سیری هم انسان را به طغیان می‌کشاند این دو حدیث قابل توجه است:

    عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ فِي الْإِنْجِيلِ إِنَّ عِيسَى ع قَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي غُدْوَةً رَغِيفاً مِنْ شَعِيرٍ وَ عَشِيَّةً رَغِيفاً مِنْ شَعِيرٍ وَ لَا تَرْزُقْنِي فَوْقَ ذَلِكَ فَأَطْغَى‏ (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص115)

    عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْبَطْنَ إِذَا شَبِعَ طَغَى‏ (المحاسن، ج‏2، ص446) [↑](#footnote-ref-35)
36. . اصطلاحا: فقر وجودی‌اش [↑](#footnote-ref-36)
37. . لذا یک راه علاج این طغیان و غلبه بر احساس استغنا، این است که توجه کند که خدا او را می‌بیند؛ چنانکه در آیه 14 (أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى) بر این تاکید کرد. (تفسیر نور، ج10، ص538: ریشه طغیان دو چیز است: یکی اینکه خود را بی‌نیاز می‌بیند؛ دیگر آنکه خدا را نمی‌بیند و گمان می‌کند که خدا هم او را نمی‌بیند») [↑](#footnote-ref-37)
38. . از این جهت شبیه آیه «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في‏ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُون‏» است که به تعبیر علامه طباطبایی، هر یک از فرازهای «قُلِ اللَّهُ» ، «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» ، «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في‏ خَوْضِهِمْ»‏ و «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في‏ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُون‏» یک معنای متمایز از معنای دیگر ارائه می‌دهد و همگی صحیح و معتبرند. [↑](#footnote-ref-38)
39. . همچنین مالی که از مشرکین به دست می‌آید را ظاهرا از این جهت «فیء» گفته‌اند که گویی از جانبی به جانب دیگر برمی‌گردد. (منه سمي مال المشركين فيئا لذلك كأنه فاء من جانب الى جانب.) [↑](#footnote-ref-39)
40. . این روایات هم در همین مضمون قابل توجه است:

    عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ: اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ عَالِمٌ يَعْنُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ نَسْأَلْهُ فَأَتَوْهُ فَقِيلَ لَهُمْ هُوَ فِي الْقَصْرِ فَانْتَظَرُوهُ حَتَّى خَرَجَ فَقَالَ لَهُ رَأْسُ الْجَالُوتِ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ فَقَالَ سَلْ يَا يَهُودِيُّ عَمَّا بَدَا لَكَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ فَقَالَ كَانَ بِلَا كَيْنُونِيَّةٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلَا كَمٍّ وَ بِلَا كَيْفٍ كَانَ لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ لَا غَايَةٍ وَ لَا مُنْتَهًى انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْغَايَةُ وَ هُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ امْضُوا بِنَا فَهُوَ أَعْلَمُ مِمَّا يُقَالُ فِيهِ. (الكافي، ج‏1، ص89)

    وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ حِبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ‏ مَتَى كَانَ رَبُّكَ فَقَالَ لَهُ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ مَتَى كَانَ كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ وَ لَا غَايَةَ وَ لَا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ فَنَبِيٌّ أَنْتَ فَقَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ ص وَ رُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ ع أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَ أَرْضاً فَقَالَ ع أَيْنَ سُؤَالٌ عَنْ مَكَانٍ وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَا مَكَانَ. (الكافي، ج‏1، ص89)

    عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى حِبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّكَ قَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِمَا لَمْ يَكُنْ فَأَمَّا مَا كَانَ فَلَا يُقَالُ مَتَى كَانَ كَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ وَ لَا مُنْتَهَى غَايَةٍ لِتَنْتَهِيَ غَايَتُهُ فَقَالَ لَهُ أَ نَبِيٌّ أَنْتَ فَقَالَ لِأُمِّكَ الْهَبَلُ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ص. (الكافي، ج‏1، ص90) [↑](#footnote-ref-40)
41. . قبلا در بحث اختلاف قرائات (جلسه342) اشاره شد که عثمان هنگام یکسان‌سازی مصحف‌ها، پنج نسخه را در پنج شهر اصلی آن زمان (مکه، مدینه، کوفه، بصره و شام) قرار داد. اصطلاحا نسخه‌های مکه و مدینه را نسخه حجازی، و نسخه‌های کوفه و بصره را نسخه عراقی و نسخه‌ شام را نسخه شامی می‌گویند. نحوه شماره‌گذاری آیات در این نسخه‌ها اندک تفاوتی داشته است که چه‌بسا به عنوان یکی از وجوه اختلاف قرائات برشمرده شود.

    سوره علق در نسخه عراقی (که نسخه کنونی عثمان طه بر اساس آن تنظیم شده) 19 آیه، و در نسخه حجازی 20 آیه و در نسخه شامی، 18 آیه آمده است؛ بدین صورت که در نسخه حجازی، آیه پایانی، که مشتمل بر سجده واجب است، یعنی «كَلاَّ لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» به صورت دو آیه مجزا آمده است: «كَلاَّ لا تُطِعْهُ» و «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»، و در نسخه شامی، دو آیه محل بحث در جلسه امروز، در قالب یک آیه به صورت «أَ رَأَيْتَ الَّذي يَنْهى عَبْداً إِذا صَلَّى» آمده است. (تفسير الصافي، ج‏5، ص348: سُورة العلق، مكيّة؛ عدد آيُها عِشرُونَ آية حجازيّ و تسع عشرة عراقي و ثماني عشرة شاميّ اختلافها آيتان الَّذِي يَنْهى‏ غير الشامي لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حجازي‏)

    البته ظاهرا تعداد آیات در نسخه کوفی معتبرتر است: و العدد الكوفي في القرآن منسوب إلى علي ع و ليس في الصحابة من ينسب إليه العدد غيره و إنما كتب عدد ذلك كل مصر عن بعض التابعين. و منهم المفسرون كعبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و أبي بن كعب و زيد بن ثابت و هم معترفون له بالتقدم. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏2، ص43) [↑](#footnote-ref-41)
42. . حُذَيْفَةُ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ جَاءَ أَبُو جَهْلٍ إِلَى النَّبِيِّ ع وَ هُوَ يُصَلِّي لِيَطَأَ عَلَى رَقَبَتِهِ فَجَعَلَ يَنْكُصُ عَلَى عَقِبَيْهِ فَقِيلَ لَهُ مَا لَكَ قَالَ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ خَنْدَقاً مِنْ نَارٍ مَهُولًا وَ رَأَيْتُ مَلَائِكَةً ذَوِي أَجْنِحَةٍ فَقَالَ النَّبِيُّ لَوْ دَنَا مِنِّي لَاخْتَطَفَتْهُ الْمَلَائِكَةُ عُضْواً عُضْواً فَنَزَلَ أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى‏ الْآيَاتِ [↑](#footnote-ref-42)
43. . البته مطلب درباره ولید، و نیز درباره ابوجهل به نحوی دیگر هم گفته شده است؛ مثلا:

    كَانَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ يَنْهَى النَّاسَ عَنِ الصَّلَاةِ- وَ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى‏ عَبْداً إِذا صَلَّى‏ (تفسير القمي، ج‏2، ص430)

    ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الْأَصَمُّ كَانَ النَّبِيُّ ع يُصَلِّي عِنْدَ الْمَقَامِ فَمَرَّ بِهِ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَ لَمْ أَنْهَكَ عَنْ هَذَا وَ تَوَعَّدَهُ فَأَغْلَظَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ انْتَهَرَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ بِأَيِّ شَيْ‏ءٍ تَتَهَدَّدُنِي أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَكْبَرُ هَذَا الْوَادِي نَادِياً فَنَزَلَ أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى‏ إِلَى قَوْلِهِ‏ فَلْيَدْعُ نادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَوْ نَادَى لَأَخَذَتْهُ الزَّبَانِيَةُ بِالْعَذَابِ مَكَانَهُ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏1، ص55) [↑](#footnote-ref-43)
44. . حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ تَوْبَةَ، عَنْ مُوَرِّقٍ، قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَتُصَلِّي الضُّحَى؟، قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَعُمَرُ؟، قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَأَبُو بَكْرٍ؟، قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَالنَّبِيُّ ص قَالَ: لَا إِخَالُهُ. [↑](#footnote-ref-44)
45. . وَ رَوَى عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ الْمُخْتَارِ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ صَلَاةِ الضُّحَى فَقَالَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّاهَا قَوْمُكَ إِنَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْغَافِلِينَ فَيُصَلُّونَهَا وَ لَمْ يُصَلِّهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً ع مَرَّ عَلَى رَجُلٍ وَ هُوَ يُصَلِّيهَا فَقَالَ عَلِيٌّ ع مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ فَقَالَ أَدَعُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- فَقَالَ ع أَكُونُ أَنْهَى عَبْداً إِذا صَلَّى [↑](#footnote-ref-45)
46. . این روایت همین مضمون را مفصلتر مطرح کرده است:

    مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَوْ قَالَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْصَرِفَ وَ أَظَلَّتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى أُفُقِ السَّمَاءِ وَ الْمَلَائِكَةُ تَحُفُّهُ مِنْ حَوْلِهِ إِلَى أُفُقِ السَّمَاءِ وَ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكاً قَائِماً عَلَى رَأْسِهِ يَقُولُ لَهُ أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعْلَمُ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ وَ مَنْ تُنَاجِي مَا الْتَفَتَّ وَ لَا زِلْتَ مِنْ مَوْضِعِكَ أَبَداً. (الكافي، ج‏3، ص265) [↑](#footnote-ref-46)
47. . این حدیث هم درباره اینکه هدایت در گروی چیست:

    حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُكْرَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الطَّيَالِسِيُّ أَبُو الند [الْوَلِيدِ] عَنْ أَبِي الزِّيَادِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ذَكْوَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنِ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ ثُمَّ أَهْلَ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقُلْتُ لِأَبِي هُرَيْرَةَ فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ قَالَ لَا أَهْلُ بَيْتِهِ صُلْبُهُ وَ عَصَبَتُهُ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الِاثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِه‏ (كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص87) [↑](#footnote-ref-47)
48. . این سه روایت هم در اهمیت تقوی قابل ملاحظه است:

    (1) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص يَقُولُ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ. (الكافي، ج‏2، ص75)

    (2)‌عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَذَكَرْنَا الْأَعْمَالَ فَقُلْتُ أَنَا مَا أَضْعَفَ عَمَلِي فَقَالَ مَهْ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوَى قُلْتُ كَيْفَ يَكُونُ كَثِيرٌ بِلَا تَقْوَى قَالَ نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعِمُ طَعَامَهُ وَ يَرْفُقُ جِيرَانَهُ وَ يُوَطِّئُ رَحْلَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ فَهَذَا الْعَمَلُ بِلَا تَقْوَى وَ يَكُونُ الْآخَرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ. (الكافي، ج‏2، ص76)

    (3) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ مُحَسِّنٍ الْمِيثَمِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا نَقَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْداً مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ التَّقْوَى إِلَّا أَغْنَاهُ مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَ أَعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ وَ آنَسَهُ مِنْ غَيْرِ بَشَرٍ. (الكافي، ج‏2، ص76) [↑](#footnote-ref-48)
49. . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ كُلُّ شَيْ‏ءٍ يَجُرُّهُ الْإِقْرَارُ وَ التَّسْلِيمُ فَهُوَ الْإِيمَانُ وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ يَجُرُّهُ الْإِنْكَارُ وَ الْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ. (الكافي، ج‏2، ص388) [↑](#footnote-ref-49)
50. . و هذا الانتهاء إمّا اختيارىّ: كما في: «إِلى‏ رَبِّكَ الْمُنْتَهى‏» بالنظر الى العبد. و إمّا طبيعىّ: كما في حدود الدار و أواخرها في الخارج. ففي الآية إذا كان النظر الى نفس المنتهى من حيث هو، بمعنى اسم المكان، كما في قوله تعالى: . وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى‏ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى‏(53/ 14) فيكون الانتهاء في نفس المحلّ طبيعيّا. و إذا كان النظر الى الانتهاء، بمعنى المصدر: فيكون الانتهاء في العمل و السير من العبد. و من هذا المعنى: مفهوم النهاية بمعنى الأقصى و الآخر للشي‏ء طبيعيّا، فانّ حدود الشي‏ء تختار بالطبع و باقتضاء الذات بكونها متروكة فيها فظهر أنّ طلب الترك و إرادة كون أمر متروكا: عبارة عن تحديده و تماميّته و انتهائه الى ذلك الحدّ من دون إدامة فيه. [↑](#footnote-ref-50)
51. . و النون في «لَنَسْفَعاً» نون التأكيد الخفيفة و الاختيار عند البصريين أن تكتب بالألف لأن الوقف عليها بالألف و اختار الكوفيون أن تكتب بالنون لأنها نون في الحقيقة [↑](#footnote-ref-51)
52. . برخی اصل این کلمه را از ماده «نصو» دانسته‌اند که به معنای برگزیدن و اختیار کردن است و ناصیه هم محل رویش مو در قسمت بالای سر است، چنین نامیده شده (معجم المقاييس اللغة، ج‏5، ص433) اما دیگران تذکر داده‌اند که اصل این کلمه به صورت «نصو» از زبان‌های عبری و سریانی گرفته شده که به معنای قسمت بالای بدن و مشخصا پیشانی و محل رستن موی سر بوده است؛ و به صورت ماده «نصی» کلمه‌ای در زبان عربی بوده است که به معنای اختیار کردن و برگزیدن بوده است و نباید بین این دو را خلط کرد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص148) [↑](#footnote-ref-52)
53. . همچنین در الكافي (ج‏3، ص322) دعایی از امام باقر ع در حال سجده روایت شده است که در کتب ادعیه روایی، این عبارتدر دعاهای بعد از نمازهای مستحب دهه آخر ماه رمضان (تهذيب الأحكام، ج‏3، ص79؛ و نیز برای سجده شکر بعد از نمازها به ویژه بعد نماز ظهر و مغرب (البلد الأمين و الدرع الحصين، ص18؛ المصباح للكفعمي، ص28) توصیه شده است:

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ وَ هُوَ سَاجِدٌ: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ وَ جَعَلْتَنِي مِنْ سُكَّانِهَا وَ لَمَّا نَجَّيْتَنِي مِنْ سَفَعَاتِ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِه‏» ترجمه: به حق حبیب تو، حضرت محمد ص از تو می‌خواهم که مرا در بهشت وارد کنی و از اسکنان آن قرارم دهی و از «سفعة»های [حرارت سوزاننده و سیاه‌کننده] آتش نجاتم دهی، به امید رحمتت، و بر محمد و آل او درود فرست. [↑](#footnote-ref-53)
54. . این روایت هم قابل توجه است:

    و روي عن الإمام الكاظم أبی الحسن موسى بن جعفر ع فی وصيته ع لهشام و صفته للعقل‏

    يَا هِشَامُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ مَلَكٌ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ فَلَا يَتَوَاضَعُ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ وَ لَا يَتَعَاظَمُ إِلَّا وَضَعَهُ اللَّه‏ (تحف العقول، ص386) [↑](#footnote-ref-54)
55. . از حضرت زهرا س روایت شده است: «فَجَمَعُوا الْحَطَبَ الْجَزْلَ عَلَى بَابِنَا وَ أَتَوْا بِالنَّارِ لِيُحْرِقُوهُ وَ يُحْرِقُونَا، فَوَقَفْتُ بِعَضَادَةِ الْبَابِ وَ نَاشَدْتُهُمْ بِاللَّهِ وَ بِأَبِي أَنْ يَكُفُّوا عَنَّا وَ يَنْصُرُونَا، فَأَخَذَ عُمَرُ السَّوْطَ مِنْ يَدِ قُنْفُذٍ- مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ- فَضَرَبَ بِهِ عَضُدِي‏ فَالْتَوَى السَّوْطُ عَلَى عَضُدِي حَتَّى صَارَ كَالدُّمْلُجِ، وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ أَنَا حَامِلٌ فَسَقَطْتُ لِوَجْهِي وَ النَّارُ تُسْعَرُ وَ تَسْفَعُ وَجْهِي، فَضَرَبَنِي بِيَدِهِ حَتَّى انْتَثَرَ قُرْطِي مِنْ أُذُنِي، وَ جَاءَنِي الْمَخَاضُ فَأَسْقَطْتُ مُحَسِّناً قَتِيلًا بِغَيْرِ جُرْمٍ، (مرحوم مجلسی این حدیث را در بحار الأنوار، ج‏30، ص348-349 از ارشاد القلوب نقل کرده است و در کتاب طرف من الأنباء و المناقب، ص392 پس از اشاره به اینکه مرحوم مجلسی آن را از ارشادالقلوب نقل کرده، آدرس «ارشاد القلوب، ج2، ص358» را می‌دهد؛ اما در ارشادالقلوبی که اکنون در دست ماست این عبارت پیدا نشد و مصحح بحار هم تذکر داده که روایات متعددی از جلد 2 ارشاد در بحار نقل شده که در متن فعلی نیست و احتمال داده که این متن فعلی متن ناقص و در واقع تلخیص متن اصلی است؛ البته در الهداية الكبرى، ص178- 179 این حدیث آمده، فقط در آن عبارت «تسفع وجهی» نیامده است.) [↑](#footnote-ref-55)
56. عبارت ایشان که به نوعی الهام‌بخش تدبر فوق بود چنین است: إن لم ينته عن النواهي و الزواجر، لنقبضه قبضا شديدا في الظاهر و في المعنى، أمّا في الظاهر فبالقبض بناصيته، بحيث لا يقدر أن يتحرّك الى جانب و يميل الى ناحية و يتفكّر في أموره، فهو مغلوب مقهور تحت سلطة القابض المقتدر. و أمّا المعنويّ: فانّ مقدّم الرأس مركز الإحساسات و الإدراكات و التوجّهات، فإذا قبضت الناصية بيد غيبيّ إلهيّ جبّار: يكون محدودا و مقيّدا و محكوما و مأخوذا بأخذ عزيز مقتدر، و في هذا عذاب أليم ليس فوقه عذاب. [↑](#footnote-ref-56)
57. تقابل خطا و إثم در این آیه بوضوح مشاهده می‌شود: «وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِينا» (نساء/112) [↑](#footnote-ref-57)
58. ایشان عین همین توضیح را در مورد آیه «وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخاطِئِين» (یوسف/29) و اقدام زلیخا مطرح می‌کنند. [↑](#footnote-ref-58)
59. . این روایت هم قابل توجه است که از امام باقر ع روایت شده است:

    بدرستی که خداوند عز و جل برای شر و بدی قفل‌هایی قرار داد و کلیدهای همه آن قفل‌ها را شراب قرار داد، و دروغ از شراب بدتر است.

    الكافي، ج‏2، ص339

    عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ‏ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

    إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَاب‏. [↑](#footnote-ref-59)
60. . این حدیث هم در همین مضمون قابل توجه است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَا مِنْ نَكْبَةٍ تُصِيبُ الْعَبْدَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَ مَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ. (الكافي، ج‏2، ص269) [↑](#footnote-ref-60)
61. . اینکه سه حرف «ن، د، حرف معتل» در کنار هم بیاید غالبا دو معنا را برایش مطرح کرده‌اند. یکی معنای «رطوبت» است که برخی این را مربوط به «ندی» دانسته‌اند و معنای دیگر همان است که در متن بحث شد. مرحوم مصطفوی، تفاوت این دو معنا را در همین «ندو» و «ندی» دانسته است (أنّ الأصل الواحد في المادّة واويّة: هو دعوة في مخاطبة. و في اليائيّة: هو الترشّح و الابتلال.و قد خولطت مفاهيم المادّتين و موارد استعمالهما في كتب اللغة. فمن الواويّة تقول: نَادَاهُ نِدَاءً و مُنَادَاةً و يناديه فتنادى تناديا، أى الدعوة في الخطاب، بأىّ كلمة كان...؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص71)؛ اما بسیاری از اهل لغت، ماده همین معنایی را که در متن مورد بحث قرار گرفته «ندی» گفته‌اند و یا لااقل به اینکه تمایز این دو معنا به خاطر این باشد که یکی به واو ختم می‌شود و دیگری به یاء، سخنی نگفته‌اند. با توجه به اینکه این ماده در معنای «رطوبت» در قرآن کریم نیامده است، اصلا بدان پرداخته نشد. البته راغب اصفهانی ظاهرا این دو معنا را به یک معنا برمی‌گرداند، زیرا ایشان وجه کاربرد «نداء» در معنای «فراخوان و صدا کردن مخاطبین با صدای بلند» را این دانسته است که کسی که دهانش مرطوب باشد راحت‌تر می‌تواند دیگران را صدا بزند « استعارة النِّداء للصَّوْت من حيث إنّ من يَكْثُرُ رطوبةُ فَمِهِ حَسُنَ كلامُه» (مفردات ألفاظ القرآن، ص797) [↑](#footnote-ref-61)
62. . قال ابن عباس: لما أتى أبو جهل رسول الله ص انتهره رسول الله ص فقال أبو جهل أ تنتهرني يا محمد فو الله لقد علمت ما بها أحد أكثر ناديا مني فأنزل الله سبحانه «فَلْيَدْعُ نادِيَهُ» و هذا وعيد أي فليدع أهل نادية أي أهل مجلسه يعني عشيرته فليستنصر بهم إذا حل عقاب الله به و النادي الفنا [↑](#footnote-ref-62)
63. . این دو حدیث هم در مذمت تعصب‌ورزی‌ها:

    حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ الْفَخْرُ بِالْأَنْسَابِ وَ الطَّعْنُ فِي الْأَحْسَابِ وَ الِاسْتِسْقَاءُ بِالْأَنْوَاء (معاني الأخبار، ص326)

    أَبِي ره قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: مَنْ صَنَعَ شَيْئاً لِلْمُفَاخَرَةِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَسْوَدَ الْوَجْهِ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص255) [↑](#footnote-ref-63)
64. . در قرائت ابن‌مسعود این آیات چنین قرائت شده است:

    «كلّا لئن لّم ينته لأسفعا بالنّاصية ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ فليدع إلىّ ناديه فسأدعو الزّبانية» (معاني القرآن، ج‏3، ص280) [↑](#footnote-ref-64)
65. . «سَنَدْعُ» در اصل «سندعو الزبانیة» بوده است که در رسم‌الخط قرآنی (که به نحو متواتر به ما رسیده است) حرف «و» آن، که به خاطر التقای ساکنین تلفظ نمی‌شود، در کتابت هم حذف شده است؛ ضمنا قرائت دیگری به صورت «سیُدعی الزبانیةُ» هم وجود دارد. (سَنَدْعُ بالنون مبنيا للفاعل، و كتبت بغير واو لأنها تسقط في الوصل لالتقاء الساكنين. و قرأ ابن أبي عبلة: سيدعى مبنيا للمفعول الزبانية رفع؛ البحر المحيط في التفسير، ج‏10، ص511) [↑](#footnote-ref-65)
66. . درباره نقش‌آفرینی «زبانیه» احادیث متعددی وارد شده است که برخی از آنها به قرار ذیل است:

    حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ عَرَفَ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ تَضَاعُفِ اللَّذَّةِ وَ السُّرُورِ وَ عَرَفَ أَهْلُ النَّارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ تَبْطِشُ بِهِمُ الزَّبَانِيَة. (الزهد، ص99)

    حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ عِيسَى الْعِجْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ الملهبي [الْمُهَلَّبِيُ‏] قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ [سَعِيدُ] بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هِلَالِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بعلي [يَعْلَى‏] بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْماً فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَجَائِبَ قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ مَا رَأَيْتَ حَدِّثْنَا بِهِ فِدَاكَ أَنْفُسُنَا وَ أَهْلُونَا وَ أَوْلَادُنَا فَقَالَ رَأَيْتُ ... و رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي قَدْ أَخَذَتْهُ الزَّبَانِيَةُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَجَاءَهُ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَخَلَّصَاهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ جَعَلَاهُ مَعَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَ رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي جَاثِياً عَلَى رُكْبَتَيْهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْمَةِ اللَّهِ حِجَابٌ فَجَاءَهُ حُسْنُ خُلُقِهِ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ وَ أَدْخَلَهُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ ... (الأمالي( للصدوق)، ص231)

    أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ الْقَزْوِينِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ سُلَيْمَانَ بْنِ مُقْبِلٍ الْمَدِينِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ ع إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفاً مِنَ الزَّبَانِيَةِ إِلَى قَبْرِهِ وَ إِنَّهُ لَيُنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْ‏ءٍ إِلَّا الثَّقَلَانِ وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ فَتُجِيبُهُ الزَّبَانِيَةُ كَلَّا إِنَّها كَلِمَةٌ أَنْتَ قَائِلُهَا وَ يُنَادِيهِمْ مَلَكٌ لَوْ رُدَّ لَعَادَ لِمَا نُهِيَ عَنْهُ ... (الأمالي( للصدوق)، ص290)

    كِتَابِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَذِّنِ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ الضَّرِيرِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سُمَيٍّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ فِي تَفْسِيرِ ابْنِ جَرِيحٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ وَ قَدْ دَخَلَتِ الرِّوَايَاتُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ فِي بَيْتِ أُمِّ هَانِي فَزِعاً فَسَأَلَتْهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ يَا أُمَّ هَانِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَضَ عَلَيَّ فِي مَنَامِي الْقِيَامَةَ وَ أَهْوَالَهَا وَ الْجَنَّةَ وَ نَعِيمَهَا وَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا وَ عَذَابَهَا فَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَإِذَا أَنَا بِمُعَاوِيَةَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَائِمَيْنِ فِي حَرِّ جَهَنَّمَ تَرْضَخُ رُءُوسَهُمَا الزَّبَانِيَةُ بِحِجَارَةٍ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ يَقُولُونَ لَهُمَا هَلْ آمَنْتُمَا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَيَخْرُجُ عَلِيٌّ مِنْ حِجَابِ الْعَظَمَةِ ضَاحِكاً مُسْتَبْشِراً وَ يُنَادِي حُكِمَ لِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ فَيُبْعَثُ الْخَبِيثُ إِلَى النَّارِ وَ يَقُومُ عَلِيٌّ فِي الْمَوْقِفِ يَشْفَعُ فِي أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شِيعَتِهِ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏3، ص204)

    قال ص أَيُّهَا النَّاسُ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ فَقَدْ دَلَّكُمْ عَلَى الْأَمْرِ الرَّشِيدِ وَ سَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ فَإِنَّهُ فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ وَ احْذَرُوا يَوْمَ الْوَعِيدِ ... يَوْمَ يَقُومُ الزَّبَانِيَةُ إِلَى الْكُفَّارِ وَ يُبَادِرُ مَنْ يَسُوقُهُمْ سَوْقاً عَنِيفاً وَ الدُّمُوعُ تَتَحَادَرُ وَ تَثِبُ النَّارُ إِلَى الْكُفَّارِ كَوُثُوبِ اللَّيْثِ إِذَا شَاخَرَ فَيَذِلُّ مِنْ زَفِيرِهَا كُلُّ مَنْ عَزَّ وَ فَاخَرَ- الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِياهُ فِي الْعَذابِ الشَّدِيدِ. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج‏1، ص81)

    قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: «النار و الزبانية أسرع إلى فسّاق أهل القرآن منهم إلى عبدة الأوثان فيشكون، يقولون: ربّنا، النار و الزبانية أسرع إلينا من عبدة الأوثان، فيقول اللّه تعالى: ليس من علم كمن لا يعلم». (غرر الأخبار، ص43؛‌ كنز العمّال، ج10، ص191، حدیث29005)

    همچنین در جلسه 335، حدیث1 (<http://yekaye.ir/al-balad-90-6/> ) نیز درباره اینکه اعمال عده‌ای در روز قیامت به صورت «زبانیه» مثمتثل می‌شود و آنها را به سوی جهنم می‌راند، اشاراتی شده بود. و شبیه مضمون آن حدیث، حدیث دیگری در همان تفسیر منسوب به امام عسکری آمده است که مجددا بعد از بیان تارک الزکات، به توضیح شخصی می‌پردازند که مودی زکات و اهل جهاد و ... بوده اما به ولایتی که خداوند معین کرده تن نداده؛ لذا وقت مرگ همه اعمالش حبس می‌شود تا آنجا که می‌فرماید: ثُمَّ يُنَادِي مُنَادِي رَبِّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: يَا أَيَّتُهَا الزَّبَانِيَةُ تَنَاوَلِيهَا، وَ حُطِّيهَا إِلى‏ سَواءِ الْجَحِيمِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا لَمْ يَجْعَلْ لَهَا مَطَايَا- مِنْ مُوَالاةِ عَلِيٍّ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِ ع. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص79) [↑](#footnote-ref-66)
67. . و سبغت نعمته و سبقت غضبه رحمته و تمت كلمته و نفذت مشيئته و بلغت قضيته حمدته حمد مقر بربوبيته متخضع لعبوديته متنصل من خطيئته متفرد بتوحيده مؤمل منه مغفرة تنجيه يوم يشغل عن فصيلته و بنيه و نستعينه و نسترشده و نستهديه و نؤمن به و نتوكل عليه و شهدت له شهود مخلص موقن و فردته تفريد مؤمن متيقن و وحدته توحيد عبد مذعن ليس له شريك في ملكه و لم يكن له ولي في صنعه جل عن مشير و وزير و عن عون معين و نصير و نظير علم فستر و بطن فخبر و ملك فقهر و عصي فغفر و حكم فعدل لم يزل و لن يزول «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ‏ءٌ» و هو بعد كل شي‏ء رب متعزز بعزته متمكن بقوته متقدس بعلوه متكبر بسموه ليس يدركه بصر و لم يحط به نظر قوي منيع بصير سميع رءوف رحيم عجز عن وصفه من يصفه و ضل عن نعته من يعرفه‏ قرب فبعد و بعد فقرب يجيب دعوة من يدعوه و يرزقه و يحبوه ذو لطف خفي و بطش قوي و رحمة موسعة و عقوبة موجعة رحمته جنة عريضة مونقة و عقوبته جحيم ممدودة موبقة و شهدت ببعث محمد رسوله و عبده و صفيه و نبيه و نجيه و حبيبه و خليله بعثه في خير عصر و حين فترة و كفر رحمة لعبيده و منة لمزيده ختم به نبوته و شيد به حجته فوعظ و نصح و بلغ و كدح رءوف بكل مؤمن رحيم سخي رضي ولي زكي عليه رحمة و تسليم و بركة و تكريم من رب غفور رحيم قريب مجيب وصيتكم معشر من حضرني بوصية ربك و ذكرتكم بسنة نبيكم فعليكم برهبة تسكن قلوبكم و خشية تذري دموعكم و تقية تنجيكم قبل يوم تبليكم و تذهلكم يوم يفوز فيه من ثقل وزن حسنته و خف وزن سيئته و لتكن مسئلتكم و تملقكم مسئلة ذل و خضوع و شكر و خشوع بتوبة و تورع و ندم و رجوع و ليغتنم كل مغتنم منكم صحته قبل سقمه و شبيبته قبل هرمه و سعته قبل فقره و فرغته قبل شغله و حضره قبل سفره قبل تكبر و تهرم و تسقم يمله طبيبه و يعرض عنه حبيبه و ينقطع غمده و يتغير عقله ثم قيل هو موعوك و جسمه منهوك ثم جد في نزع شديد و حضره كل قريب و بعيد فشخص بصره و طمح نظره و رشح جبينه و عطف عرينه و سكن حنينه و حزنته نفسه و بكته عرسه و حفر رمسه و يتم منه ولده و تفرق منه عدده و قسم جمعه و ذهب بصره و سمعه و مدد و جرد و عري و غسل و نشف و سجي و بسط له و هيئ و نشر عليه كفنه و شد منه ذقنه و قمص و عمم و ودع و سلم و حمل فوق سرير و صلي عليه بتكبير و نقل من دور مزخرفة و قصور مشيدة و حجر منجدة و جعل في ضريح ملحود و ضيق مرصود بلبن منضود مسقف بجلمود و هيل عليه حفره و حثي عليه مدره و تحقق حذره و نسي خبره و رجع عنه وليه و صفيه و نديمه و نسيبه و تبدل به قرينه و حبيبه فهو حشو قبر و رهين قفر يسعى بجسمه دود قبره و يسيل صديده من منخره يسحق تربه لحمه و ينشف دمه و يرم عظمه حتى يوم حشره فنشر من قبره حين ينفخ في صور و يدعى بحشر و نشور فثم بعثرت قبور و حصلت سريرة صدور و جي‏ء بكل نبي و صديق و شهيد و توحد للفصل قدير بعبده خبير بصير فكم من زفرة تضنيه و حسرة تنضيه في موقف مهول و مشهد جليل بين يدي ملك عظيم و بكل صغير و كبير عليم فحينئذ يلجمه عرقه و يحصره قلقه عبرته غير مرحومة و صرخته غير مسموعة و حجته غير مقولة. [↑](#footnote-ref-67)
68. . نعوذ برب قدير من شر كل مصير و نسئله عفو من رضي عنه و مغفرة من قبله فهو ولي مسئلتي و منجح طلبتي فمن زحزح عن تعذيب ربه جعل في جنته بقربه و خلد في قصور مشيدة و ملك بحور عين و حفدة و طيف عليه بكئوس أسكن في حظيرة قدوس و تقلب في نعيم و سقي من تسنيم و شرب من عين سلسبيل و مزج له بزنجبيل مختم بمسك و عبير مستديم للملك مستشعر للسرر يشرب من خمور في روض مغدق ليس يصدع من شربه و ليس ينزف؛ هذه منزلة من خشي ربه و حذر نفسه معصيته و تلك عقوبة من جحد مشيئته و سولت له نفسه معصيته فهو قول فصل و حكم عدل و خبر قصص قص و وعظ نص «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» نزل به روح قدس مبين على قلب نبي مهتد رشيد صلت عليه رسل سفرة مكرمون بررة عذت برب عليم رحيم كريم من شر كل عدو لعين رجيم فليتضرع متضرعكم و ليبتهل مبتهلكم و ليستغفر كل مربوب منكم لي و لكم و حسبي ربي وحده.

    البته متن خطبه در نقلهای مختلف اندکی متفاوت است و آقایی به نام آقای سجادی سعی کرده با مبنا قرار دادن نقل بحار الانوار، این اختلاف نسخ را لحاظ کند و متن را با ترجمه در وبلاگ خود قرار داده است در لینک زیر، که متن عربی را در ادامه آورده‌ام

    <http://shahab-hedayat.persianblog.ir/post/38/>

    حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنَّتُهُ وَ سَبَغَتْ نِعْمَتُهُ وَ تَمَّتْ کَلِمَتُهُ وَ نفذ َتْ مَشِیَّتُهُ وَ بَلَغَتْ حُجَّتُهُ وَ عَدَلتْ قَضِیَّتُهُ وَ سَبَقَتْ غَضَبَهُ رَحْمَتُهُ. حَمِدْتُهُ حَمْدَ مُقِرٍّ بِرُبُوبِیَّتِهِ مُتَخَضِّعٍ لِعُبُودِیَّتِهِ مُتَنَصِّلٍ مِنْ خَطِیئَتِهِ مُعْتَرِفٍ بِتَوْحِیدِهِ مُسْتَعِیذٍ مِنْ وَعِیدِهِ مُؤَمِّلٍ مِنْ رَبِّهِ مَغْفِرَةً تُنْجِیهِ یَوْمَ یَشْغَلُ کُلّ ٌ عَنْ فَصِیلَتِهِ وَ بَنِیهِ وَ نَسْتَعِینُهُ وَ نَسْتَرْشِدُهُ وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَکَّلُ عَلَیْه

    وَ شَهدْتُ لَهُ شُهُودَ عَبْدٍ مُخْلِصٍ مُوقِنٍ وَ فَرَّدْتُهُ تَفْرِیدَ مُؤْمِنٍ مُتَیَقنٍ وَ وَحَّدْتُهُ تَوْحِیدَ عَبْدٍ مُذعِنٍ لَیْسَ لَهُ شَرِیکٌ فِی مُلْکِهِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیّ ٌ فِی صُنْعِهِ، جَلَّ عَنْ مُشِیرٍ وَ وَزِیرٍ [وَ تَنَزَّهَ عَن مِثل ٍ] وَ عَوْنٍ وَ مُعِینٍ وَ نَظِیرٍ. عَلِمَ فَسَتَرَ وَ بَطَنَ فَخَبَرَ وَ مَلَکَ فَقَهَرَ وَ عُصِیَ فَغَفَرَ وَ عُبِدَ فَشَکَرَ وَ حَکَمَ فَعَدَلَ وَ تَکَرَّمَ وَ تَفَضَّلَ لَنْ یَزُولَ وَ لَمْ یَزَلْ،‏ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ‏ءٌ وَ هُوَ قَبْلَ کُلِّ شَیْ‏ءٍ وَ بَعْدَ کُلِّ شَیْ‏ءٍ. رَبّ ٌ مُتَفَرِّدٌ بِعِزَّتِهِ مُتَمَکِّنٌ بقوَّتِهِ مُتَقَدِّسٌ بعُلُوِّهِ مُتَکَبِّرٌ بسُمُوِّهِ، لَیْسَ یُدْرِکُهُ بَصَرٌ وَ لَمْ یُحِطْ بِهِ نَظَرٌ، قَوِیٌّ مَنِیعٌ بَصِیرٌ سَمِیعٌ‏ [عَلِىّ ٌ حَکیمٌ] رَؤوفٌ رَحِیمٌ [عزیزٌ علیمٌ]، عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ وَصَفَهُ وَ ضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ عَرَّفهُ. قَرُبَ فَبَعُدَ وَ بَعُدَ فَقَرُبَ یُجِیبُ دَعْوَةَ مَنْ یَدْعُوهُ وَ یَرْزُقُهُ وَ یَحْبُوهُ ذُو لُطْفٍ خَفِیٍّ وَ بَطْشٍ قَوِیٍّ وَ رَحْمَةٍ مُوسِعَةٍ وَ عُقُوبَةٍ مُوجِعَةٍ. رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِیضَةٌ مُونِقَةٌ وَ عُقُوبَتُهُ جَحِیمٌ مَمْدُودَةٌ مُوبِقَةٌ.

    وَ شَهدْتُ ببَعْثِ مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ نَبِیِّهِ وَ صَفِیِّهِ وَ حَبِیبِهِ وَ خَلِیلِهِ، بَعَثهُ فِی خَیْرِ عَصْرٍ وَ حِینَ فترَةٍ وَ کُفْرٍ، رَحْمَة ً لِعَبِیدِهِ وَ مِنَّة ً لِمَزِیدِهِ. خُتِمَ بِهِ نُبُوَّتهُ وَ وَضَحَتْ بِهِ حُجَّتُهُ فَوَعَظَ وَ نَصَحَ وَ بَلَّغَ وَ کَدَحَ. رَؤوفٌ‏ بِکُلِّ مُؤْمِنٍ، رَحِیمٌ سَخِیٌّ رَضِیٌّ وَلِیٌّ زَکِیٌّ. عَلَیْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِیمٌ وَ بَرَکَةٌ وَ تَعْظِیمٌ وَ تَکْرِیمٌ مِنْ رَبٍّ غَفُورٍ رَحِیمٍ قَرِیبٍ مُجِیبٍ حَلِیمٍ.

    وَصَّیْتُکُمْ مَعْشَرَ مَنْ حَضَرَ، بوَصِیَّةِ رَبِّکُمْ، وَ ذَکَّرْتُکُمْ بسُنَّة ِ نَبِیِّکُمْ. فَعَلَیْکُمْ برَهْبَةٍ تُسَکِّنُ قُلُوبَکُمْ وَ خَشْیَةٍ تُذرِی دُمُوعَکُمْ وَ تَقِیَّةٍ تُنْجِیکُمْ قَبْلَ یَوْمٍ یُذهِلُکُمْ وَ یَبْتَلِیکُمْ، یَوْمَ یَفُوزُ فِیهِ مَنْ ثقلَ وَزْنُ حَسَنَتِهِ وَ خَفَّ وَزْنُ سَیِّئَتِهِ. وَ [لْتَکُن مَسئلَتُکُم] مَسْئلَةَ ذ ُلٍّ وَ خُضُوعٍ، وَ تَمَلّقٍ [و شُکرٍ] وَ خُشُوعٍ، وَ تَوْبَةٍ وَ نُزُوعٍ، [و ندَمٍ و رُجوعٍ]. وَ لْیَغْتَنِمْ کُلّ ٌمِنْکُمْ صِحَّتَهُ قَبْلَ سُقْمِهِ، وَ شَیْبَتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ، وَ سَعَتَهُ قَبْلَ فَقرِهِ،‏ وَ فَرْغَتَهُ قَبْلَ شُغُلِهِ، وَ حَضَرَهُ قَبْلَ سَفَرِهِ، قَبْلَ یَهِنَ وَ یَهْرَمَ، وَ یَمْرَضَ وَ یَسْقَمَ، وَ یُمِلَّهُ طَبِیبُهُ وَ یُعْرِضَ عَنْهُ حَبِیبُهُ، وَ یَنْقَطِعَ عُمُرُهُ وَ یَتَغَیَّرَ عَقْلُهُ، ثُمَّ قِیلَ: “هُوَ مَوْعُوکٌ وَ جِسْمُهُ مَنْهُوکٌ!”، ثُمَّ جَدَّ فِی نَزْعٍ شَدِیدٍ، وَحَضَرَهُ کُلُّ قَرِیبٍ وَ بَعِیدٍ، فَشَخَصَ بِبَصَرِهِ وَ طَمَحَ بِنَظَرِهِ، وَ رَشَحَ جَبِینُهُ وَ سَکَنَ حَنینُهُ، وَ جَدَبَتْ نَفْسُهُ، وَ بَکَتْ عِرْسُهُ وَ حَضَرَ رَمْسُهُ، وَ یَتِمَ مِنْهُ وَلَدُهُ وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ عَدَدُهُ، وَ فُصِمَ جَمْعُهُ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ سَمْعُهُ، وَ جُرِّدَ وَ غُسِّلَ وَ عُرِیَ، وَ نُشِّفَ وَ سُجِّیَ، وَ بُسِطَ لَهُ وَ هُیِّئَ، وَ نُشِرَ عَلَیْهِ کَفَنُهُ‏ وَ شُدَّ مِنْهُ ذَقَنُهُ، [وَ قُمِّصَ و عُمِّمَ، وَ لفَّ و وُدِّعَ وَ سُلمَ]؛ وَ حُمِلَ فَوْقَ سَرِیرٍ، وَ صُلِّیَ عَلَیْهِ بِتَکْبِیرٍ، بِغَیْرِ سُجُودٍ وَ تَعْفِیرٍ، وَ نُقِلَ مِنْ دُورٍ مُزَخْرَفَةٍ وَ قُصُورٍ مُشَیَّدَةٍ وَ فُرُشٍ مُنَجَّدَةٍ وَ حُجَرٍ مُنَضَّدَةٍ، فَجُعِلَ فِی ضَرِیحٍ مَلْحُودٍ، ضَیِّقٍ مَرْصُودٍ، بِلَبِنٍ مَنْضُودٍ، مُسَقَّفٍ بِجُلْمُودٍ! وَ هِیلَ عَلَیْهِ [حَفَرُهُ] وَ حُثِیَ [عَلَیهِ] مَدَرُهُ وَ تَحَقَّقَ حَذَرُهُ وَ نُسِیَ خَبَرُهُ، وَ رَجَعَ عَنْهُ وَلِیُّهُ وَ نَدِیمُهُ، وَ نَسِیبُهُ وَ حَمِیمُهُ، وَ تَبَدَّلَ بِهِ قَرِینُهُ وَ حَبِیبُهُ، فَهُوَ حَشْوُ قَبْرٍ وَ رَهِینُ [قَفرٍ]! یَدِبُّ فِی جِسْمِهِ دُودُ قَبْرِهِ وَ یَسِیلُ صَدِیدُهُ مِنْ‏ مَنْخَرِهِ، وَ تَسْحَقُ تُرْبَتُهُ لَحْمَهُ، وَ یُنْشَفُ دَمُهُ وَ یُرَمُّ عَظْمُهُ، حَتَّى یَوْمِ حَشْرِهِ، [فَیُنْشَرُ] مِنْ قَبْرِهِ، وَ یُنْفَخُ فِی صُّورٍ، وَ یُدْعَىٰ لِحَشْرٍ وَ نُشُورٍ، فَثَمَّ بُعْثِرَتْ قُبُورٌ، وَ حُصِّلَتْ سَرِیرَةٌ فِی صُدُورٍ؛ وَ جِی‏ءَ بِکُلِّ نَبِیٍّ وَ صِدِّیقٍ، وَ شَهِیدٍ وَ مِنْطِیقٍ، وَ [تَوَلی] لِفَصْلِ حُکْمِهِ [رَبٌّ] قَدِیرٌ، بِعَبْدِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ؛ فَکَمْ [مِن] زَفرَةٍ تُضنیهِ وَ حَسْرَةٍ تُنضیهِ‏، فِی مَوْقِفٍ مَهِیلٍ [عَظیمٍ]، وَ مَشْهَدٍ جَلِیلٍ [جَسیمٍ]، بَیْنَ یَدَیْ مَلِکٍ [کَریمٍ]، بِکُلِّ صَغِیرَةٍ وَ کَبِیرَةٍ عَلِیمٍ؛ فَحِینَئِذٍ یُلْجِمُهُ عَرَقُهُ وَ [یَحفِزُهُ] قَلَقُهُ، فَعَبْرَتُهُ غَیْرُ مَرْحُومَةٍ وَ صَرْخَتُهُ غَیْرُ مَسْمُوعَةٍ [وَ حُجَّتهُ غَیرُ مَقبُولَةٍ]، وَ بَرَزَتْ صَحِیفَتُهُ وَ تَبَیَّنَتْ جَرِیرَتُهُ، [وَ نَطَقَ کُلُّ عُضوٍ مِنهُ] بِسُوءِ عَمَلِهِ‏، وَ شَهِدَتْ عَیْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَ یَدُهُ بِبَطْشِهِ، وَ رِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، وَ جِلْدُهُ بِلَمْسِهِ وَ فَرْجُهُ بِمَسِّهِ؛ وَ یُهَدِّدُهُ مُنْکَرٌ وَ نَکِیرٌ، وَ کُشِفَ [عَنهُ] حَیْثُ یَصِیرُ، فَسُلْسِلَ جِیدُهُ وَ غُلَّتْ یَدُهُ، فَسِیقَ یُسْحَبُ وَحْدَهُ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ [بِکَربٍ] شَدِیدٍ، وَ ظَلَّ یُعَذَّبُ فِی جَحِیمٍ، وَ یُسْقَى شَرْبَةً مِنْ حَمِیمٍ، تَشْوِی وَجْهَهُ وَ تَسْلَخُ جِلْدَهُ‏، [یَضرِبُهُ زَبینتهُ بِمِقمَعٍ مِن حَدیدٍ، یَعُودُ جِلدُهُ بَعدَ نَضجِهِ بِجِلدٍ جَدیدٍ]، یَسْتَغِیثُ فَیُعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةُ جَهَنَّمَ، وَ یَسْتَصْرِخُ فَیَلْبَثُ حُقْبَهُ بِنَدَمٍ؛

    نَعُوذُ بِرَبٍّ قَدِیرٍ مِنْ شَرِّ کُلِّ مَصِیرٍ، وَ نَسْئلُهُ عَفْوَ مَنْ رَضِیَ عَنْهُ، وَ مَغْفِرَةَ مَنْ قَبِلَ مِنْهُ؛ فَهُوَ وَلِیُّ مَسْئلَتِی وَ مُنْجِحُ طَلِبَتِی؛

    فَمَنْ زُحْزِحَ عَنْ تَعْذِیبِ رَبِّهِ جُعِلَ فِی جَنَّتِهِ بِقُرْبِهِ، وَ خُلِّدَ فِی قُصُورٍ وَ نِعَمِهِ، وَ [مُکِّنَ مِن] حُورٍ عِینٍ وَ حَفَدَةٍ [وَ طِیفَ عَلَیهِ بِکُؤُوسٍ، وَ سَکَنَ حَظیرَةً مُشَیَّدَةً وَ مَکُنَ فِردَوسَ]، وَ تَقَلَّبَ فِی نَعِیمٍ وَ سُقِیَ مِنْ تَسْنِیمٍ‏، [وَ شَرِبَ مِن عَینِ سَلسَبیلٍ مَمزوجَةٍ بِزَنجَبیلٍ]، مَخْتُومَةٍ بِمِسْکٍ وَ [عَبیرٍ، مُستَدیمٌ لِلحُبُورِ، مُستشعِرٌ لِلسُّرورِ، یَشرَبُ مِن خُمُورٍ، فی رَوضٍ مُشرِقٍ مُغدِقٍ، لَیسَ یَصدَعُ مَن شَرِبَهُ]، یُشْرَبُ مِنْ خَمْرٍ مَعْذُوبٍ شُرْبُهُ، لَیْسَ یُنْزَفُ لُبُّهُ‏؛

    هَذِهِ مَنْزِلَةُ مَنْ خَشِیَ رَبَّهُ وَ حَذَّرَ نَفْسَهُ، وَ تِلْکَ عُقُوبَةُ مَنْ عَصَى مُنْشِئَهُ وَ سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسُهُ مَعْصِیَةَ مُبْدِئِهِ؛ لَهُوَ ذَلِکَ قَوْلٌ فَصْلٌ وَ حُکْمٌ عَدْلٌ، خَیْرُ قَصَصٍ قُصَّ وَ وُعِظَ بِهِ وَ نُصَّ، تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ، نَزَلَ بِهِ رُوحُ قُدُسٍ مُبینٍ، عَلى نَبِىٍّ مُهتَدٍ مَکینٍ، صَلَّت عَلَیهِ رُسُلٌ سَفَرَةٌ مُکَرَّمُونَ بَرَرَةٌ ؛

    عُذتُ بِرَبٍّ رَحیمٍ مِن شَرِّ کُلِّ رَجیمٍ، فَلْیَتَضَرَّعْ مُتَضَرِّعُکُم و لْیَبتَهلْ مُبتَهلُکُمْ، فَنَستَغفِرُ رَبَّ کُلِّ مَربُوبٍ، لی وَ لَکُمْ [↑](#footnote-ref-68)
69. . رهبر انقلاب چندی قبل (19/11/1395) در برابر تهدیدهای ترامپ فرمودند:

    حالا این آقا که تازه در ایالات متّحده [سرِ کار] آمده، میگوید شما باید از آمریکا متشکّر باشید، از دولت اوباما متشکّر باشید! چرا متشکّر باشیم؟ هیچ متشکّر هم نیستیم؛ [او هم در] همان تشکیلاتی بود که این تحریمهای سنگین را به نیّت فلج کردن جمهوری ‌اسلامی و ملّت ایران، بر ملّت ایران تحمیل کردند؛ امیدشان این بود که فلج بکنند. البتّه به این امید نرسیدند و هرگز نخواهند رسید و هرگز هیچ دشمنی نمیتواند ایران را فلج کند. میگوید متشکّر باشید؛ نخیر، اصلاً متشکّر نیستیم. چرا متشکّر باشیم؟ به خاطر تحریمها؟ به‌خاطر ایجاد داعش؟ به‌خاطر به آتش کشیدن منطقه؟ سوریه را به آتش کشیدند، عراق را به آتش کشیدند؛ چرا باید متشکّر باشیم؟ به‌خاطر حمایت از فتنه‌ی انتخابات در سال ۸۸ در کشور؟ از آن‌طرف به بنده نامه مینویسد و اظهار ارادت و محبّت و همکاری میکند، از این طرف علناً و صریحاً از فتنه‌گر حمایت میکند و میگوید ما پشت سر شما ایستاده‌ایم و دنبال فتنه ایجاد کردن در کشور است؛ چهره‌ی نفاق [همین است]؛ همان دستکش مخملینی که روی پنجه‌ی آهنی کشیده شده بود که من این را بارها گفتم. ما هیچ تشکّری نمیکنیم. ما میدانیم که چه کار میکردند؛ میفهمیم که آنها چه کار میکردند؛ این میگوید از او تشکّر کنید، از من هم بترسید! نه از شما هم نمیترسیم. روز بیست‌و‌دوّم بهمن، مردم جواب این تهدیدها و این حرفها را در خیابان خواهند داد؛ نشان میدهند که ملّت ایران در مقابل تهدید چه موضعی میگیرد. نخیر، از تهدید کسی هم ما نمیترسیم. <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=35567> [↑](#footnote-ref-69)
70. . قَوْلُهُ فَلْيَدْعُ نادِيَهُ قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبُو طَالِبٍ ع فَنَادَى أَبُو جَهْلٍ وَ الْوَلِيدُ عَلَيْهِمَا لَعَائِنُ اللَّهِ هَلُمُّوا- فَاقْتُلُوا مُحَمَّداً فَقَدْ مَاتَ الَّذِي كَانَ نَاصِرَهُ- فَقَالَ اللَّهُ فَلْيَدْعُ نادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ قَالَ كَمَا دَعَا إِلَى قَتْلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص نَحْنُ أَيْضاً نَدْعُو الزَّبَانِيَة. [↑](#footnote-ref-70)
71. . در فضای روایات مویداتی له و علیه این برداشت می‌توان یافت:

    موید له: در برخی احادیث، این «زبانیه» (ماموران جهنم)، دقیقا تمثل اعمال خود شخص قلمداد شده است (جلسه 335، حدیث1) <http://yekaye.ir/al-balad-90-6/>

    موید علیه: در برخی احادیث، تعداد «زبانیة» همان 19 نفری دانسته شده است که در آیه30 سوره مدثر بدانها اشاره شده (حدیث2).

    والله العالم. [↑](#footnote-ref-71)
72. . متن فوق را اغلب فقها در فتوایشان آورده‌اند، البته ظاهرا در حدیث به نحو مرسل آمده، ولی در کافی (ج3، ص328) با سند صحیح بدین صورت روایت شده است:

    مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمُ السَّجْدَةَ مِنَ الْعَزَائِمِ فَلْيَقُلْ فِي سُجُودِهِ «سَجَدْتُ لَكَ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لَا مُسْتَكْبِراً عَنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا مُسْتَنْكِفاً وَ لَا مُتَعَظِّماً بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ». [↑](#footnote-ref-72)
73. . روي عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال العزائم الم تنزل و حم السجدة و النجم إذا هوى و اقرأ باسم ربك و ما عداها في جميع القرآن مسنون و ليس بمفروض [↑](#footnote-ref-73)
74. . حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعَزَائِمَ أَرْبَعٌ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ وَ النَّجْمُ وَ تَنْزِيلُ السَّجْدَةِ وَ حم السَّجْدَةِ. [↑](#footnote-ref-74)
75. سندش در کافی چنین است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا؛ و در من لایحضره الفقیه از امام صادق ع روایت شده است. [↑](#footnote-ref-75)
76. . این حکایت درباره این آیه هم قابل توجه است:

    روى أنّ النّبىّ- صلّى اللّه عليه و آله- قرأ ذات يوم: «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» فسجد هو و من معه من المؤمنين و قريش تصفق فوق رؤوسهم و تصفر، فنزلت «فَما لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ؛ وَ إِذا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لا يَسْجُدُون» (انشقاق/20-21) (تفسير جوامع الجامع، ج‏4، ص467) [↑](#footnote-ref-76)